

## زیارتنامه مختصر امام رضا علیه السلام

شیخ کفعمی فرموده چون خواستی داخل شوی به مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله یا در یکی از مشاهد مشرفه ائمه علیهم السلام پس بگو: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 اللَّهُمَّ إِنِّي وَقَفْتُ عَلَى بَابٍ مِنْ أَبْوَابِ بَيُوتِ نَبِيِّكَ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ قَدْ مَنَعْتَ النَّاسَ أَنْ  
 يَدْخُلُوا إِلَّا بِإِذْنِهِ فَقُلْتُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ اللَّهُمَّ إِنِّي  
 أَعْتَقِدُ حُزْمَةَ صَاحِبِ هَذَا الْمَشْهَدِ الشَّرِيفِ فِي غَيْبَتِهِ كَمَا أَعْتَقِدُهَا فِي حَضَرَتِهِ وَ أَعْلَمُ أَنَّ  
 رَسُولَكَ وَ خُلَفَاءَكَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَحْيَاءُ عِنْدَكَ يُرْزَقُونَ يَرَوْنَ مَقَامِي وَ يَسْمَعُونَ كَلَامِي وَ  
 يَرُدُّونَ سَلَامِي وَ أَنْكَ حَاجَتِي عَنْ سَمْعِي كَلَامَهُمْ وَ فَتَحْتَ بَابَ فَهْمِي بِلِذِيذِ مُنَاجَاتِهِمْ وَإِنِّي  
 أَسْتَأْذِنُكَ يَا رَبِّ أَوَّلًا وَ أَسْتَأْذِنُ رَسُولَكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثَانِيًا وَ أَسْتَأْذِنُ خَلِيفَتَكَ الْإِمَامَ  
 الْمَفْرُوضَ عَلَيَّ طَاعَتُهُ عَلَيَّ بَنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَ الْمَلَائِكَةَ الْمُؤَكَّلِينَ بِهِذِهِ الْبُقْعَةِ  
 الْمُبَارَكَةِ ثَالِثًا أَدْخُلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَدْخُلْ يَا حُجَّةَ اللَّهِ أَدْخُلْ يَا مَلَائِكَةَ اللَّهِ الْمُقَرَّبِينَ  
 الْمُقِيمِينَ فِي هَذَا الْمَشْهَدِ فَأَذِّنْ لِي يَا مَوْلَايَ فِي الدُّخُولِ أَفْضَلَ مَا أَدْنَتْ لِأَحَدٍ مِنْ أَوْلِيَائِكَ  
 فَإِنْ لَمْ أَكُنْ أَهْلًا لِذَلِكَ فَأَنْتَ أَهْلٌ لِذَلِكَ . پس ببوس عتبه مبارکه را و داخل شو و بگو: بِسْمِ  
 اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَ  
 ارْحَمْنِي وَ تَبَّ عَلَى إِنْكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ . «پس بگو» بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، صَلَّى  
 اللَّهُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا مُقْتَدَائِ صَلَّى اللَّهُ عَلَى رُوحِكَ الطَّيِّبِ وَ جَسَدِكَ  
 الطَّاهِرِ وَ بَدَنِكَ الزَّكِيِّ صَبَرْتَ وَ احْتَسَبْتَ وَ أَنْتَ الصَّادِقُ الْمُصَدِّقُ قَتَلَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَكَ وَ لَعَنَ  
 اللَّهُ مَنْ ظَلَمَكَ بِالْأَيْدِي وَ الْأَلْسُنِ عَلَيْكَ مِثْلِي سَلَامُ اللَّهِ يَا مَوْلَايَ وَ ابْنَ مَوْلَايَ كُنْ شَفِيعِي وَ  
 شَفِيعِ وَ الْدَيِّ بِحَقِّكَ وَ بِحَقِّ جَدِّكَ وَ آبَائِكَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُعْصُومِينَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ  
 بَرَكَاتُهُ . پس بگو: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ وَ ابْنَ مَوْلَايَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ أَشْهَدُ أَنَّكَ تَشْهَدُ  
 مَقَامِي وَ تَسْمَعُ كَلَامِي وَ تَرُدُّ سَلَامِي وَ أَنْتَ حَيٌّ عِنْدَ رَبِّكَ مَرْزُوقٌ أَسْأَلُ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكَ قَضَاءَ  
 حَوَائِجِي فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ يَا وَلِيَّ اللَّهِ يَا حُجَّةَ اللَّهِ إِنَّ بَيْنِي وَ بَيْنَ اللَّهِ «عَزَّوَجَلَّ» ذُنُوبًا  
 قَدِ اثْقَلَتْ ظَهْرِي وَ مَنَعَتْنِي مِنَ الرُّقَادِ وَ ذِكْرُهَا يُفْلِقُلُ أَحْشَائِي وَ قَدِ هَرَبْتُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ  
 إِلَيْكَ فَبِحَقِّكَ وَ بِحَقِّ مَنْ إِتْتَمَنَكَ عَلَى سِرِّهِ وَ اسْتَرَاعَاكَ أَمْرَ خَلْقِهِ وَ قَرَنَ طَاعَتَكَ بِطَاعَتِهِ وَ  
 مُوَالَاةَكَ بِمُوَالَاةِهِ فَكُنْ لِي إِلَى اللَّهِ شَفِيعًا وَ مِنْ النَّارِ مُجِيرًا وَ عَلَى الدَّهْرِ ظَهِيرًا وَ عَلَى  
 الصِّرَاطِ دَلِيلًا وَ فِي الْقَبْرِ مُوَسِّيًا وَ أَنْبِيَا وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

### سخنی در باب زیارت

تعریف زیارت: زیارت در لغت به معنای دیدن کردن، به دیدار کسی رفتن، و ... می باشد. به دیدار او رفت، از او دیدن کرد، هم معنای زیارت است. در فرهنگ و اصطلاح مذهبی زیارت نوعی دیدار خاص (توام با اکرام) از بزرگان و پیشوایان دینی است چه به حسب ظاهر در قید حیات باشند و یا از دار دنیا رخت بر بسته باشند چون به فرمایش صریح خدای متعال در قرآن کریم این بزرگواران که شهدای دار فنا می باشند زنده و مرزوق رب جلیل هستند: «بل احياء عند ربهم يرزقون» (آل عمران آیه ۱۶۹). بلکه آنان زنده هستند و در نزد پروردگارشان رزق داده میشوند.

فلسفه ی زیارت: تعظیم و تکریم و یاد کردن انسانهای شایسته و نیز زنده نگه داشتن نام و یاد آنها لازمه محبت انسان به نیکیها و کمالات است و ریشه در فطرت و سرشت آدمی دارد. حکمت زیارت: زیارت، حضور عارفانه ی عاشق در دیار معشوق اظهار عشق و ارادت محب به محبوب، سرسپردن سرباز در پیش پای سردار است. زیارت اعلان فروتنی دین دار در برابر دین و پیشوایان دینی عرضه خویشتن بر ترازو و ابزار سنجش و ایستادن در برابر آئینه و معیار کمال است.

علم زیارت: دانستن آداب و کیفیت زیارت بزرگان خود علم نیست آموختنی به عبارت دیگر میتوان گفت علم زیارت، علم ارتباط اهل ایمان با پیشوایان و رهبران معصوم خود میباشد. فائده ی عقلی و معرفتی: زائر به بهانه ی زیارت با مقامات و کمالات و شئون مزور (زیارت شونده) آشنا می شود. متون زیارتی وارده از حضرات معصومین سلام الله علیهم که از آداب زیارت محسوب می شود دارای محتوای معرفتی بالایی پیرامون مقامات آن بزرگواران است از جمله زیارت مشهور جامعه ی کبیره که یک دوره امام شناسی و شناخت نامه فشرده از کمالات و مراتب والای معنوی معصومین «ع» در نظام تکوین و تشریع است.

فائده زیارت: فائده ی عاطفی و محبتی: دل های تفتیده از عشق به اهل بیت عصمت و طهارت سلام الله علیهم با زیارت تسکین می یابد و بر محبت آنان افزوده می شود. زیارت موجب ابراز عواطف و اظهار احساسات قلبی و درونی محبان نسبت به محبوب شده او را بر آورده و او را به وصال جانان می رساند. فائده ی روانی: به برکت عبادت زیارت، عقیده ای که زائر نسبت به حضرات معصومین سلام الله علیهم دارد، تلقین و تحکیم می

شود . فائده تربیتی : به تجربه رسیده زائرانی که قبل از زیارت ، انحرافات اخلاقی و عملی داشته اند وقتی در معرض روحانیت زیارت شونده و معنویت اماکن و مشاهد مشرفه اهل بیت عصمت و طهارت قرار می گیرند از معصیت و نافرمانبرداری الهی منصرف شده و جزو توابین می گردند و مصداق آیه ی شریفه زیر می شوند : قال الله تعالی : «ان الله يحب التوابين و يحب المتطهرين» (سوره ی بقره آیه ی ۲۲۲) . تحقیقاً خداوند متعال بسیار توبه کنندگان و پاکي طلبان را دوست می دارد . از جمله ی افراد توبه کاری که چنین فائده ای او را عاقبت به خیر نمود حر بن یزید ریاحی می باشد که به برکت زیارت ولی الله زمان حضرت سیدالشهداء سلام الله علیه به سعادت ابدی رسید و در رکاب حجت مظلوم خدا به شهادت رسید و رضایت الهی را نصیب خود نمود . فائده ی عبادی : زیارت اگر چه تکریم و بزرگداشت معصومین سلام الله علیهم است اما خودش يك عبادت بزرگ الهی محسوب می شود . فائده ی میثاقی : زیارت به نوعی اعلان بیعت و تجدید میثاق زائر با پیشوایان معصوم «س» است که درهرنوبت زیارت این امر تجدید می شود .

لوازم زیارت : لوازم فعل زیارت: ۱- زیارت باید تخیلی نباشد بلکه قلبی باشد . اگر چه در اثر تکرار این زیارت های تخیلی امکان دارد زائر به توفیق تحصیل زیارت قلبی مشرف شود. زیارت تخیلی اشکالی نداشته و مردود نیست . ۲- زیارت همراه با معرفت ولو اجمالی باشد . ۳- زیارت با آداب شرعی انجام شودمانند: رو به قبله بودن، اذن دخول خواندن.

مزور (زیارت شونده) : زیارت شونده باید زنده باشد و گر نه زیارت زیارت اموات است لکن زیارت حضرات معصومین سلام الله علیهم و شهدا و اولیای الهی اینان زندگانند . چنانکه در زیارت امام علیه السلام میگوئیم : اشهد انک تشهد مقامی و تسمع کلامی و تردّ سلامی و انت حیّ عند ربک مرزوق. گواهی می دهم که تو مرا می نگری و سخنم را می شنوی و سلام مرا پاسخ میدهی و تو نزد پروردگارت زنده ای و روزی می خوری.

زیارت رفتن و زیارت خواندن : زیارت گاهی با رفتن است و گاهی باخواندن است . و زیارت رفتن یا سواره است و یا پیاده ، زیارت رفتن پیاده را در کتابی که به همین نام «زیارت رفتن پیاده» نوشته ام مطالعه فرمائید ، و زیارت خواندن یا حضوری و از نزدیک است و یا زیارت از بعید و راه دور . و هر قسم از این زیارتهای رفتنی «پیاده ای و سواره ای» و خواندنی از نزدیک و حضوری یا دور ثواب مخصوص به خود را دارد .

## احادیث در باب زیارت

**قال الرضا (ع) : ان لكل امام عهدا في عنق اوليائه و شيعته و ان من تمام الوفاء بالعهد زيارة قبورهم .** اما رضا عليه السلام فرمود: برای هر امامی، عهد و پیمانی بر گردن دوستان و پیروان اوست و از نشانه های وفای کامل به این عهد و پیمان، زیارت قبر امامان است. من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۷۷.

**قال الرضا (ع) : لا تنقضي الأيام و الليالي حتى تصير طوس مختلف شيعتي و زواری، الا فمن زارني في غربتي بطوس كان معي في درجتي يوم القيامة مغفورا له .** امام رضا عليه السلام به دعبل فرمود: روزها و شبهای چندانی نمی گذرد، مگر اینکه طوس، محل رفت و آمد شیعیان و زائران من می گردد . آگاه باش! پس هر کس مرا در غربتم در طوس زیارت کند، روز قیامت همراه من در رتبه من خواهد بود و آمرزیده خواهد گشت. بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۳۹۰ وسائل الشیعة، ۴۳۸ / ۱۰

**قال رسول الله (ص) : ستدفن بضعة مني بارض خراسان لا يزورها مؤمن الا اوجب الله له الجنة و حرم جسده على النار .** پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بزودی پاره ای از تن من در سرزمین خراسان به خاک سپرده خواهد شد. هیچ مؤمنی نیست که او را زیارت کند مگر آنکه خداوند، بهشت را بر او واجب می کند و بدنش را بر آتش دوزخ حرام می سازد. من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۸۵.

**قال رسول الله صلى الله عليه و آله: ستدفن بضعة مني بأرض خراسان ما زارها مكروب الا نفس الله كربته و لا مذنب الا غفر الله ذنوبه .** رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پاره ای از تن من در سرزمین خراسان دفن می شود که هیچ گرفتاری او را زیارت نمی کند، جز این که خداوند پریشانی را از او می زداید و هیچ گنهکاری به زیارت او نائل نمی شود، مگر آن که خداوند گناهانش را می آمرزد. وسائل الشیعة، ۴۳۷ / ۱۰

**قال الرضا عليه السلام: من زارني على بعد داري و مزاری أتيته يوم القيامة في ثلاثة مواطن حتى أخلصه من أهوالها: اذا تطايرت الكتب يمينا و شمالا، و عند الصراط، و عند الميزان .** امام رضا عليه السلام فرمود: کسی که با دوری راه سرا و مزار من به زیارت من بیاید، روز قیامت در سه جا (برای دستگیری) نزد او خواهیم آمد و او را از

بیم و گرفتاری آن موقفها رهایی خواهم بخشید: هنگامی که نامه‌ها (ی اعمال) در راست و چپ به پرواز درآیند، نزد (پل) صراط و نزد میزان (محل سنجش اعمال)، وسائل، ۴۳۳ / ۱۰

**قال الرضا علیه السلام: و الله ما منا الا مقتول أو شهيد، فقيل له: فمن يقتلك يا ابن رسول الله؟ قال: «شر خلق الله في زمانی يقتلني بالسم ثم يدفني في دار مضيعة و بلاد غربة، ألا فمن زارني في غربتي كتب الله عزوجل له أجر مائة ألف شهيد، و مائة ألف صديق و مائة ألف حاج و معتمر و مائة ألف مجاهد و حشر في زمرة، و جعل في الدرجات العلى من الجنة رفيقنا»** امام رضا علیه السلام فرمود: به خدا سوگند کسی از ما (ائمه اطهار علیه السلام) نیست جز آن که کشته یا شهید می‌شود. گفته شد: چه کسی شما را ای فرزند رسول خدا می‌کشد؟ فرمود: بدترین آفریدگان خدا در زمانم مرا با زهر می‌کشد، سپس مرا در دیار غربت و سرایی دور افتاده دفن می‌کند؛ آگاه باشید کسی که مرا در غربتم زیارت کند، خدای عزوجل ثواب یکصد هزار شهید، یکصد هزار صديق، یکصد هزار حج گزار و عمره گزار و یکصد هزار مجاهد را برای او می‌نویسد و در زمره‌ی ما محشور می‌شود و در درجات والای بهشت رفيق و همراه ما خواهد بود. بحار الانوار ۲۸۴ - ۲۸۳ / ۴۹

**قال علی بن محمد بن علی الرضا علیه السلام: من كانت له الى الله حاجة فليزر قبر جدی الرضا علیه السلام بطوس و هو علی غسل و لیصل عند رأسه رکعتین، و یسأل الله تعالی حاجته فی قنوته، فانه یستجیب له ما لم یسأل مأثماً أو قطیعة رحم، ان موضع قبر لبقة من الجنة لا یزورها مؤمن الا أعتقه الله تعالی من النار، و أدخله دار القرار** امام علی النقی علیه السلام فرمود: کسی که از خدا حاجتی می‌خواهد، قبر جدم (حضرت) رضا علیه السلام را در طوس زیارت کند، در حالی که غسل نموده باشد و سپس بالای سر آن حضرت دو رکعت نماز گزارد و در قنوت آن از خدای تعالی حاجت خود را بخواهد. در این صورت است که دعایش مستجاب می‌شود، مادام که گناه یا بریدن از خویشاوندی را درخواست نکرده باشد. همانا جایگاه قبر او قطعه‌ای از بهشت است که هیچ مؤمنی آن را زیارت نمی‌کند، مگر این که خدای تعالی او را از آتش (دوزخ) رهایی می‌بخشد و به سرای آرامش (بهشت) وارد می‌سازد. وسائل الشیعة، ۴۴۷ / ۱۰

قال الرضا عليه السلام اني سأقتل بالسم مظلوما و أقبر الى جنب هارون الرشيد و يجعل الله عزوجل تربتي مختلف شيعتي و أهل محبتي، فمن زارني في غربتي و جبت له زيارتي يوم القيامة، و الذي أكرم محمدا صلى الله عليه و آله بالنبوة و اصطفاه على جميع الخليقة لا يصلي أحد منكم عند قبري الا استحق المغفرة من الله عزوجل يوم يلقاه، و الذي أكرمنا بعد محمد صلى الله عليه و سلم بالامامة و خصنا بالوصية ان زوار قبري أكرم الوفود على الله عزوجل يوم القيامة، و ما من مؤمن يزورني فتصيب وجهة قطرة من الماء الا حرم الله جسده على النار . امام رضا عليه السلام فرمود: من بزودی مظلومانه یا زهر کشته می‌شوم و کنار قبر هارون دفن می‌گردم، و خداوند خاک (قبر) مرا جایگاه رفت و آمد (و زیارتگاه) شیعیان و دوستانم می‌گرداند. پس کسی که در غربتم مرا زیارت کند، روز قیامت زیارت او بر من واجب می‌شود؛ قسم به آن که محمد صلی الله علیه و سلم را به پیامبر گرامی داشت و او را بر تمامی مردم برگزید، کسی که از شما نزد قبرم نماز نمی‌گذارد، جز آن که روزی که خدای صاحب عزت و جلال را ملاقات می‌کند، شایسته آمرزش می‌شود، و قسم به آن که بعد از محمد صلی الله علیه و سلم ما را به امامت گرامی داشت و به وصایت (و جانشینی آن حضرت) اختصاص گرامی‌ترین گروهها خواهند بود که روز قیامت بر خدای صاحب عزت و جلال وارد می‌شوند؛ و هیچ مؤمنی نیست که مرا زیارت نماید و قطره‌ای آب (باران) به صورت او بخورد، جز آن که خداوند پیکرش را بر آتش (دوزخ) حرام می‌کند. وسائل الشیعه، ۲/۴۳۹

قال الرضا عليه السلام لا تشد الرحال الى شيء من القبور الا الى قبورنا، ألا و اني مقتول بالسم ظلما، و مدفون في موضع غربة فمن شد رحله الى زيارتي أستجيب دعاؤه و غفر له ذنبه . امام رضا عليه السلام فرمود: بار به سوی هیچ قبر (و زیارتگاهی) بر نبینید مگر این که به زیارت قبور ما بیایید. آگاه باشید که مرا مظلومانه مسموم ساخته و می‌کشند و در جایی غریبانه به خاک می‌سپارند پس هر کس که بار سفر برای زیارت من بریندد، دعایش مستجاب می‌شود و گناهش مورد آمرزش واقع می‌گردد. بحار الانوار، ۱۰۲/۳۶

فی خبر: ان موسی بن جعفر علیه السلام کان یقول لبنیه: هذا أخوكم علی بن موسی الرضا عالم آل محمد علیه السلام فاسألوه عن أديانكم و احفظوا ما یقول لکم فانی سمعت أبی جعفر بن محمد علیه السلام غیر مرة یقول: ان عالم آل محمد لفی صلبک و لیتنی أدركته فانه سمی أميرالمؤمنین علی علیه السلام . جعفر بن محمد علیه السلام شنیدم که بارها می فرمود: همانا عالم آل محمد علیهم السلام در صلب توست، ای کاش او را درک می کردم! که همانا او همانا امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. بحارالانوار، ۴۹/۱۰۰

قال علی بن مهزیار: قلت لأبی جعفر علیه السلام: جعلت فداک زیارة الرضا علیه السلام أفضل أم زیارة أبی عبدالله الحسین علیه السلام؟ فقال: زیارة أبی أفضل و ذلک أن أبا عبد الله علیه السلام یزوره کل الناس و أبی لا یزوره الا الخواص من الشیعة . علی بن مهزیار گوید: به امام جواد علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم، زیارت حضرت رضا علیه السلام فضیلت بیشتری دارد یا زیارت ابا عبد الله الحسین علیه السلام؟ فرمود: زیارت پدرم فضیلت بیشتری دارد، زیرا ابا عبد الله علیه السلام را همه ی مردم زیارت می کنند، ولی پدرم را جز شیعیان برگزیده زیارت نمی کنند. . الکافی، ۴/۵۸۴

قال أبو عبد الله علیه السلام: یقتل حفدتی بأرض خراسان فی مدینة یقال لها طوس، من زاره الیها عارفا بحقه أخذته بیدی یوم القیمة و أدخلته الجنة و ان کان من أهل الكبائر. قیل له: جعلت فداک و ما عرفان حقه قال: تعلم أنه مفترض الطاعة، غریب شهید، من زاره عارفا بحقه أعطاه الله عزوجل أجر سبعین شهیدا ممن استشهد بین یدی رسول الله صلی الله علیه و سلم علی حقیقة . امام صادق علیه السلام فرمود: نوهی مرا در سرزمین خراسان در شهری به نام طوس می کشند؛ کسی که او را با شناخت حق وی زیارت کند، من روز قیامت از او دستگیری می کنم و وارد بهشتش می سازم، هر چند که مرتکب گناهان کبیره شده باشد. «راوی گفت: فدایت شوم، شناخت حق او را به چیست؟ فرمود: «این که بدانی او (امامی است که) پیروانش واجب است. او غریب است و شهید؛ کسی که با شناخت حقش، او را زیارت کند، خدای صاحب عزت و جلال پاداش هفتاد شهید از شهدای راستین در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم را به او عطا می فرماید. اثبات الهداة، ۳/۲۳۳

قال الرضا (ع): ... هذه تربتی و فیها أَدفن و سیجعل الله هذا المكان مختلف شیعتی و أهل محبّتی و الله ما یزوری منهم زائر و لا یسلم علیّ منهم مسلم الا و جب له غفران الله و رحمته بشفاعتنا أهل البيت . امام رضا (ع) [در حالی که به مزار خویش اشاره می کردند] فرمودند: این خاک مزار من است و در آن مدفون می‌شوم و خداوند این مکان را محل آمد و شد شیعیان و اهل محبّت من می گرداند. به خدا سوگند هیچ زائری از ایشان مرا زیارت نمی کند و هیچ سلامکننده ای از ایشان بر من درود نمی فرستد، مگر این که غفران و رحمت الهی به سبب شفاعت ما اهل بیت بر او واجب می گردد. بحارالانوار ۳۶/۱۰۲ به نقل از عیون أخبارالرضا (ع)

قال أبو الصلت الهروی: كان الرضا عليه السلام يكلم الناس بلغاتهم، و كان و الله أفصح الناس و أعلمهم بكل لسان و لغة، فقلت له يوما: يا بن رسول الله انی لأعجب من معرفتك بهذه اللغات علی اختلافها؟! فقال: يا أبا الصلت أنا حجة الله علی خلقه، و ما كان الله لیتخذ حجة علی قوم و هو لا یعرف لغاتهم، أو ما بلغك قول أميرالمؤمنین علیه السلام: «أوتینا فصل الخطاب»، فهل فصل الخطاب الا معرفة اللغات . اباصلت هروی گوید: امام رضا علیه السلام با مردم به زبان خودشان سخن می گفت و بخدا سوگند او سخنورترین و آگاهترین مردم به هر زبان و لغت بود. روزی به ایشان گفتم: ای فرزند رسول خدا، من از آگاهی شما به این زبانها - با وجود تفاوتی که با هم دارند - در شگفتم. فرمود: ای، اباصلت، من حجت خدا بر آفریدگانش می باشم، و خداوند کسی را حجت بر گروهی نمی گرداند که به زبان آنها آشنا نباشد، آیا این سخن امیرالمؤمنین علیه السلام را شنیده ای که فرمود: «به ما فصل الخطاب داده شده است» و مگر فصل الخطاب چیزی غیر از شناخت زبانها می باشد. اثبات الهداة، ۳/۲۷۸

عن أبي الحسن موسى عليه السلام في حديث: أنه قال: - و علی ابنه جالس بین یدیه - : من ظلم ابني حقه و جده امامته من بعدی كان كمن ظلم علی بن أبي طالب حقه و جده امامته بعد رسول الله صلى الله عليه و سلم . امام موسی کاظم علیه السلام در ضمن حدیثی، در حالی که فرزندشان امام رضا علیه السلام در برابرشان نشسته بود، فرمود: کسی که در حق این پسر من ستم ورزد و امامتش را بعد از من

انکار نماید، مانند کسی است که در حق علی بن ابی طالب علیه السلام ستم ورزیده و امامتش را بعد از رسول خدا صلی الله علیه و سلم انکار نموده باشد. اثبات الهداة، ۳/۲۳۲  
**قال الصادق (ع) : من زارنا فی مماتنا فکأنما زارنا فی حیاتنا .** حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس ما را پس از وفاتمان زیارت کند، گویا ما را در حال حیات، زیارت کرده است. بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۱۲۴.

**قال علیه السلام من تَذَكَّرَ مُصَابِنَا، فَبَكَى وَاءْبَكَى لَمْ تَبْكِ عَيْنُهُ يَوْمَ تَبْكِي الْعُيُونُ، وَ مَنْ جَلَسَ مَجْلِسًا يَحْيِي فِيهِ اَمْرُنَا لَمْ يَمُتْ قَلْبُهُ يَوْمَ تَمُوتُ الْقُلُوبُ .** فرمود: هر که مصائب ما اهل بیت عصمت و طهارت را یادآور شود و گریه کند یا دیگری را بگریاند، روزی که همه گریان باشند او نخواهد گریست، و هر که در مجلسی بنشیند که علوم و فضائل ما گفته شود همیشه زنده دل خواهد بود. (عیون اخبار الرضا علیه السلام: ج ۱، ص ۲۹۹، ح ۵۷۱۰۵)

**قال الصادق علیه السلام: زیارة قبر رسول الله و زیارة قبور الشهداء و زیارة قبر الحسين تعدل حجة مبرورة مع رسول الله .** امام صادق علیه السلام فرمود: زیارت قبر پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم و زیارت قبر شهیدان و زیارت قبر امام حسین (ع) برابر است با یک حج مقبول همراه رسول خدا (ص). وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۲۷۸.  
**قال رسول الله (ص) : من سلم علی من عند قبری سمعته و من سلم علی من بعيد بلغته.** حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود: هر کس از کنار قبرم بر من سلام دهد، آن را می شنوم و هر کس از دور بر من سلام دهد، آن را به من می رسانند. بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۱۸۳.

**قال رسول الله (ص) : من اتانی زائرا کنت شفیعه يوم القيامة .** پیامبر اسلام صلی الله علیه و سلم فرمود: هر کس به زیارت من آید، در روز قیامت شفیع او خواهم بود. وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۲۶۱.

**قال رسول الله (ص) : من زارنی او زار احدا من ذریتی، زرتة يوم القيامة فانقذته من احوالها .** رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: هر کس مرا زیارت کند، یا یکی از فرزندانم را زیارت کند، من هم روز قیامت به زیارت او می روم و او را از هول و هراسهای قیامت می رهانم. بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۱۲۳.

**قال الباقر (ع) : انما امر الناس ان يأتوا هذه الأحجار فيطوفوا بها ثم يأتونا فيخبرونا بولايتهم و يعرضوا علينا نصرهم .** امام محمد باقر عليه السلام فرمود: همانا مردم فرمان یافته اند که سراغ این سنگها (ی کعبه) آمده، آنها را طواف کنند، سپس نزد ما آیند و ولایت و همبستگی خویش را به ما خبر دهند و یاری خویش را بر ما عرضه کنند . وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۲۵۲

**قال الصادق (ع) : اذا حج احدكم فليختم بزيارتنا، لأن ذلك من تمام الحج .** امام صادق علیه السلام فرمود: هر گاه یکی از شما به زیارت حج رفت، آن را با زیارت ما به پایان برساند، چرا که این (دیدار ما) از نشانه های تمامیت و کمال حج است. وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۲۵۴

**قال الصادق (ع) : عاشت فاطمة بعد رسول الله (ص) خمسة و سبعين يوما لم تر كاشرة و لا ضاحكة، تأتي قبور الشهداء في كل جمعة مرتين: الأثنين و الخميس .** امام صادق علیه السلام فرمود: حضرت زهرا علیها السلام پس از رسول خدا (ص) هفتاد و پنج روز زیست. در این مدت هرگز شاد و خندان دیده نشد. در هفته دوروز (روزهای دوشنبه و پنجشنبه) سرقبر شهدا میرفت. وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۲۷۹

**قال الصادق (ع) : من زار واحدا منا كان كمن زار الحسين (ع) .** امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: هر کس یکی از ما (امامان) را زیارت کند، همچون کسی است که سید الشهداء (ع) را زیارت کرده است. بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۱۱۸

**قال رسول الله (ص) للحسين (ع) : اخبرني جبرئيل انكم قتلتي و مصارعكم شتي . فقال (ع) له (ص): يا ابيه فما لمن يزور قبورنا على تشنتها؟ فقال (ص) : يا بني اولئك طوائف من امتي يزورونكم يلتمسون بذلك البركة و حقيق على ان آتيهم يوم القيامة فاخلصهم من احوال الساعة... به روایت امام علی علیه السلام، روزی پیامبر با صدای بلند گریست. امام حسین علیه السلام عرض کرد: پدر جان چرا گریه کردی؟ پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: جبرئیل به من خبر داد که شما کشته می شوید، و قبرهای شما پراکنده است. امام حسین علیه السلام پرسید: پدر جان! کسی که قبرهای ما را با این پراکندگی زیارت کند، چه پاداشی دارد؟ فرمود: پسر من! آنان گروههایی از امت من هستند که شما را زیارت می کنند و با آن زیارت، خواستار برکت اند.**

بر من سزاوار است که روز قیامت سراغ آنان بروم و از ترسهای روز قیامت نجاتشان بدهم.  
وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۲۵۹

**قال رسول الله (ص): يا ابا الحسن! ان الله تعالى جعل قبرك و قبر ولدك بقاعا من بقاع الجنة و عرصة من عرصاتها و ان الله جعل قلوب نجباء من خلقه و صفوة من عباده تحن اليكم و تحتل المذلة و الأذى فيعمرون قبوركم و يكثرون زيارتها .** پیامبر اسلام صلی الله علیه و سلم خطاب به امیر المؤمنین فرمود: ای ابا الحسن! خدای متعال، قبر تو و فرزندان را بقعه ای از بقعه های بهشت و آستانه ای از آستانه های آن قرار داده است و همانا خداوند، دلهای بندگان نجیب و برگزیده خویش را شیفته شما قرار داده است که در راه زیارت شما خواری و اذیتها را به جان می خرند و قبرهای شما را آباد می کنند و بسیار به زیارت آنها می آیند. بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۱۲۱۰

**قال الصادق (ع): من زار جدی عارفا بحقه كتب الله له بكل خطوة حجة مقبولة و عمرة مبرورة، و الله يابن مارد ما تطعم النار قدما تغبرت في زيارة امير المؤمنين ماشيا كان او راكبا، يا ابن مارد! اكتب هذا الحديث بماء الذهب .** امام صادق (ع) در جواب «ابن مارد»، که از آن حضرت درباره فضیلت زیارت جدش امیر المؤمنین (ع) سؤال کرد، فرمود: هر کس جدم را حقشناسانه و از روی معرفت به حق او زیارت کند، خداوند در برابر هر گام، برایش پاداش یک حج و عمره مقبول می نویسد. به خدا قسم ای پسر مارد! هرگز آتش، قدمی را که در راه زیارت امیر المؤمنین (سواره یا پیاده) غبار آلود شود، نمی سوزاند. ای پسر مارد! این حدیث را با آب طلا بنویس! وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۲۹۴

**قال الامام علي بن موسى الرضا صلوات الله و سلامه عليه: مَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام بِشَطِّ الْفُرَاتِ، كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فَوْقَ عَرْشِهِ .** فرمود: هر مؤمنی که قبر امام حسین علیه السلام را کنار شط فرات در کربلاء زیارت کند همانند کسی است که خداوند متعال را بر فراز عرش زیارت کرده باشد . مستدرک الوسائل : ج ۱۰، ص ۲۵۰، ج ۳۸

**قال الصادق (ع): اذا اردت الحسين فزره و انت حزين مكروب شعثا غبرا جائعا عطشانا .** امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه خواستی امام حسین علیه السلام را زیارت

کنی، او را با حالتی اندوهگین و گرفته، پریشان و غبارآلود، گرسنه و تشنه زیارت کن. وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۴۱۴

**قال الصادق (ع) : .. ما كان من هذا اشد فالثواب فيه على قدر الخوف، و من خاف في اتيانه آمن الله روعته يوم يقوم الناس لرب العالمين .** امام صادق عليه السلام به یکی از اصحابش به نام «محمد بن مسلم» که با ترس و دلهره به زیارت قبر اباعبد الله الحسین علیه السلام می رفت، فرمود: هر چه این مسأله دشوارتر و پر مخاطره تر باشد، پاداش در آن زیارت نیز به اندازه آن هراس است و هر کس در راه رفتن به زیارت آن حضرت، بیمناک شود، خداوند در روز قیامت که همه مردم در پیشگاه پروردگار جهانیان حضور مییابند، او را از ترس و بیم، ایمن می سازد. وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۳۵۷

**قال الباقر عليه السلام : مروا شيعتنا بزيارة قبر الحسين بن علي (ع) فان اتيانه مفترض على كل مؤمن يقر للحسين (ع) بالأمامة من الله .** امام محمد باقر علیه السلام فرمود: شیعیان ما را دستور دهید که قبر حسین بن علی علیه السلام را زیارت کنند، چرا که رفتن به زیارت او، بر هر کس که به پیشوایی الهی آن حضرت معتقد است، واجب است. بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۱، ۳ و ۴۰

**قال رسول الله (ص) : من زاره فقد زارني و من زارني فكأنما زار الله و حق على الله ان لا يعذبه بالنار .** پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم درباره شهادت حسین علیه السلام و زیارت قبر آن حضرت به ابن عباس فرمود: هر کس او را زیارت کند، مرا زیارت کرده است و هر که مرا دیدار کند، گویی خدا را زیارت کرده است و بر خداوند است که او را به آتش دوزخ عذاب نکند. وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۳۵۲

**قال الصادق (ع) : من كان معسرا فلم يتهياً له حجة الاسلام فليأت قبر الحسين (ع) فليعرف عنده .** امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که تنگدست باشد و حج واجب برایش فراهم نگردد، پس به زیارت قبر امام حسین علیه السلام برود و عرفه را آنجا باشد. وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۳۶۰

**قال الصادق (ع) : من زار الحسين (ع) في يوم عاشورا وجبت له الجنة .** حضرت صادق (ع) فرمود: هر کس که روز عاشورا امام حسین علیه السلام را زیارت کند، بهشت برای او واجب می شود. وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۳۷۲

**عن العسکری (ع) : علامات المؤمن خمس: صلاة الخمسين و زیارة الأربعين و التختم فی اليمين و تعفیر الجبین و الجهر بسم الله الرحمن الرحيم .** امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: مؤمن پنج نشانه دارد: نماز پنجاه رکعت (مجموع واجبات و مستحبات)، زیارت اربعین، انگشت در دست راست کردن، در سجده پیشانی بر خاک نهادن و بسم الله الرحمن الرحيم را (در نماز) بلند گفتن. وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۳۷۳.

**قال الصادق (ع) : من ترک زیارته و هو یقدر علی ذلک قد عقی رسول الله (ص) و عقینا .** امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که زیارت امام حسین علیه السلام را ترک کند، در حالی که قدرت بر این زیارت دارد، نسبت به رسول خدا و ما اهل بیت، عاق شده است. سفینة البحار، ج ۱، ص ۵۶۴.

**قلت للرضا (ع) : ما لمن زار اباک؟ قال (ع) : له الجنة فزره .** ابن سنان نقل می کند که به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: پاداش کسی که پدرت (امام کاظم علیه السلام) را زیارت کند، چیست؟ فرمود: برای او بهشت است، پس او را زیارت کن. سفینة البحار، ج ۱، ص ۵۶۵.

**قال الامام العسکری (ع) : قبری بسر من رأى امان لاهل الجانبین .** امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: قبر من در سامرا، موجب امان برای اهل هر دو طرف (شیعه و سنی) است. بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۵۹۰.

**قال الصادق (ع) : ان لله حرما و هو مكة و لرسوله حرما و هو المدينة و لأمیر المؤمنین حرما و هو الكوفة و لنا حرما و هو قم، و ستدفن فیہ امرأة من ولدی تسمى فاطمة من زارها وجبت له الجنة .** امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند حرمی دارد که «مکه» است، پیامبر خدا را هم حرمی است که «مدینه» است و امیر المؤمنین هم حرمی دارد که «کوفه» است. و ما امامان حرمی داریم که «قم» است. بزودی بانویی از فرزندان من به نام «فاطمه» در آنجا مدفون خواهد شد که هرکس او را زیارت کند، بهشت برایش واجب می شود. بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۲۶۷.

**قال الامام الهادی (ع) : لو انک زرت قبر عبد العظیم عندکم لکنت کمن زار الحسین بن علی (ع) .** مردی از اهل «ری» با امام هادی علیه السلام دیدار کرد و امام از او پرسید: کجا بودی؟ گفت: در زیارت امام حسین علیه السلام. حضرت به او فرمود:

آگاه باش! اگر قبر حضرت عبد العظیم را که پیش شماسست زیارت میکردی، همچون کسی بودی که حسین بن علی علیه السلام را زیارت کرده است. بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۲۶۸.

**قال الصادق (ع) : من لم يستطع ان يزور قبورنا فليزر قبور صلحاء اخواننا .** امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس که نتواند به زیارت قبر ما (امامان) بیاید، پس قبر برادران صالح و شایسته ما را زیارت کند. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۳۱۱.

**قال الصادق (ع) : تزاوروا، فان في زيارتكم احياء لقلوبكم و ذكرنا لأحاديثنا و احاديثنا تعطف بعضكم على بعض .** امام صادق علیه السلام فرمود: به زیارت یکدیگر بروید، همانا در زیارت و دیدار شما با یکدیگر، زنده شدن دل‌هایتان و یادآوری احادیث ماست. سخنان ما شما را نسبت به هم نزدیکتر و با عاطفه تر می سازد. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۵۸.

**قال رسول الله (ص) : من زار اخاه في الله قال الله عزوجل له: انت ضيفي و زائري، على قراک و قد اوجبت لك الجنة بحبك اياه .** پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم فرمود: هر کس برادر دینی خود را خالصانه دیدار کند، خدای متعال به او می فرماید: تو مهمان و زائر منی، پذیرایی از تو بر عهده من است و من به خاطر اینکه برادر دینی ات را دوست می داری، بهشت را بر تو واجب ساختم. وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۴۵۷.

**قال علی (ع) : لقاء اهل الخير عمارة القلب.**

حضرت علی علیه السلام فرمود: دیدار اهل خیر و نیکی، آبادی دل است. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۰۸.

**قال رسول الله (ص) : الزيارة تنبت المودة .**

رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: زیارت، مودت و دوستی پدید می آورد. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۵۵.

**قال الصادق (ع) : اذا زرت فزر الأخیار و لا تزر الفجار، فانهم صخرة لا ينفجر ماؤها و شجرة لا يخضر ورقها و ارض لا يظهر عشبها .** امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه زیارت می کنی، به زیارت و دیدار نیکان برو و فاجران و بدکاران را دیدار مکن، چرا که آنان سنگی هستند که آبی از آن نمی جوشد و درخت بی برگ و زمین بی سبزه و حاصلند. مستدرک سفینة البحار، ج ۴، ص ۳۵۳.

عن الصادق (ع) فی قوله تعالى: «خذوا زینتکم عند کل مسجد» قال: الغسل عند لقاء کل امام . امام صادق علیه السلام درباره آیه «خذوا زینتکم عند کل مسجد» (هنگام عبادت در هر مسجد، زینت خود را همراه داشته باشید) فرمود: مقصود، غسل هنگام زیارت و دیدار هر امام است. بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۱۳۲.

قال الصادق (ع): اذا انصرف الرجل من اخوانکم من زیارتنا او زیارة قبورنا فاستقبلوه و سلموا علیه و هنئوه بما وهب الله له فان لکم مثل ثوابه . امام صادق علیه السلام فرمود: هر گاه یکی از برادران دینی شما از دیدار ما یا زیارت قبر ما بازگشت، پس به استقبال او بروید و به او سلام و تبریک و تهنیت بگویید، به خاطر موهبتی که خداوند به او بخشیده است، همانا در این صورت، شما هم پاداشی مثل او خواهید داشت. بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۳۰۲.

قال الصادق (ع): زوروا موتاکم فانهم یفرحون بزیارتکم، و لیطلب الرجل حاجته عند قبر ابيه و امه بعد ما یدعو لهما . امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: مرده های خود را زیارت کنید، چرا که آنان با زیارت شما خوشحال می شوند. هر کس حاجت خود را در کنار قبر پدر و مادرش (از خداوند) درخواست کند، پس از آنکه در حق پدر و مادرش دعا می کند. بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۹۷.

عن محمد بن مسلم، قلت لأبی عبد الله (ع): نزور الموتی، فقال: نعم قلت: فیعلمون بنا اذا اتیناهم؟ قال: ای و الله لیعلمون بکم و یفرحون بکم و یستأنسون الیکم . محمد بن مسلم می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا به زیارت اموات برویم؟ فرمود: آری. پرسیدم: آیا وقتی به زیارتشان می رویم، متوجه آمدن ما می شوند؟ فرمود: آری به خدا قسم، آمدن شما را می فهمند و خوشحال می شوند و با شما انس می گیرند. مستدرک سفینه البحار، ج ۱۰، ص ۴۵۷.

زیارت شمس الشموس، امام رئوف حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام  
زیارت شمس الشموس، امام رئوف حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام را حکایت دیگری است، زیارت محبوب همه؛ زیارتی که آرزوی همه اولیاء است؛ زیارتی که در فضیلت و عظمت یگانه است، آن قدر که انسان از بلندای بزرگی و شکوه آن در شگفتی و تحیر می ماند. زیارت غریب خراسان... زیارتی است که:

عقده ها و اندوه ها را از دل می گشاید و غم از قلب ها می برد ، غبار گناه را می زداید و ذوب می کند . [بحارالانوار ج ۱۰۲ ص ۳۴]

زیارتی که پاداش هفتاد شهید در رکاب رسول خدا را دارد . [بحارالانوار ج ۱۰۲ ص ۳۵]  
 زیارتی که اجر جهاد و ایثار قبل از هجرت پیامبر را دارد . [بحارالانوار ج ۱۰۲ ص ۳۳]  
 زیارتی که مانند زیارت خدا و زیارت رسول الله است . [بحارالانوار ج ۱۰۲ ص ۴۲]  
 زیارتی که مقامی چون مقام شهیدان را به ارمغان می آورد . [بحارالانوار ج ۱۰۲ ص ۳۸]  
 زیارتی که همراهی صدها هزار فرشته را به همراه دارد . [بحارالانوار ج ۱۰۲ ص ۴۱]  
 زیارتی که ثواب هفتاد حج مقبول ! هزار حج و عمره مقبول ! هزار هزار حج مقبول !!! را دارد . [بحارالانوار ج ۱۰۲ ص ۳۱]

زیارتی که پاداش صد هزار شهید ، صد هزار صدیق ، صد هزار مجاهد را دارد . [بحارالانوار ج ۱۰۲ ص ۳۳]

و زیارتی که ثواب آن و فضیلت آن از فضیلت زیارت کربلا برتر است . [بحارالانوار ج ۱۰۲ ص ۳۲]

زیارتی که می آیی تا در سه عرصه نفس گیر به سراغت بیایند و به فریادت برسند . [بحارالانوار ج ۱۰۲ ص ۳۴]

این همه آثار و برکات دنیوی و اخروی که بر لسان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه ی معصومین علیهم السلام جاری شده است ، العیاذ بالله - سخنانی مبالغه آمیز است؟! یا اینکه گنجینه ای از حقایق آسمانی را با خود به همراه دارد؟ راز این همه عظمت و بزرگی در زیارت چیست؟! اگر در همه یا بیشتر این روایات جستجو کنیم ، این همه پاداش و اجر و ثواب یک قید مهم و اساسی دارد . «عَارِفًا بِحَقِّهِ» . به راستی حق معرفت و معرفت حقیقی امام رضا علیه السلام چیست ؟ راه آن کدام است ؟ راه آن خواندن با اندیشه همین زیارت مخصوصه حضرت است ؛ تأمل در زیارت امین الله است ؛ تدبّر در زیارت بی نظیر جامعه کبیره است ؛ خواندن عارفانه زیارت جامعه ائمه المؤمنین است ! مطالعه عمیق زندگی و سیره امام رضا علیه السلام است . بیاییم و قدر این لحظات را بدانیم و از این رهگذر گشت و گذاری عارفانه در زیارات امام رضا علیه السلام داشته باشیم ...

## حکایات در باب زیارت

### حکایت ابوسعید خراسانی

ابوسعید خراسانی حکایت کند: روزی دو نفر مسافر از راه دور به محضر امام رضا علیه السلام وارد شدند و پیرامون حکم نماز و روزه از آن حضرت سؤال کردند؟ امام علیه السلام به یکی از آن دو نفر فرمود: نماز تو شکسته و روزه ات باطل است و به دیگری فرمود: نماز تو تمام و روزه ات صحیح می باشد. وقتی علت آن را جویا شدند؟ حضرت فرمود: شخص اول چون به قصد زیارت و ملاقات با من آمده است، سفرش مباح می باشد؛ ولی دیگری چون به عنوان زیارت و دیدار سلطان حرکت نموده، سفرش معصیت است. (تهذیب شیخ طوسی: ج ۴، ص ۲۲۰، ح ۱۷)

### حکایت سلیمان بن جعفر

سلیمان بن جعفر حکایت کند: - سلیمان بن جعفر یکی از اصحاب حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام است - : یکی از نوادگان امام سجّاد علیه السلام - به نام علی بن عبیدالله - مشتاق دیدار و زیارت امام رضا علیه السلام بود، به او گفتم: چه چیزی مانع از رفتن به محضر شریف آن حضرت می باشد؟ پاسخ داد: هیبت و جلالت آن بزرگوار مانع من گردیده است. این موضوع سپری گشت، تا آن که روزی مختصرکسالتی بر وجود مبارک امام علیه السلام عارض شد و مردم به عیادت و ملاقات آن حضرت می آمدند. پس به آن شخص گفتم: فرصت مناسبی پیش آمده است و تو نیز به همراه دیگر افراد به دیدار و ملاقات آن حضرت برو، که فرصت خوبی خواهد بود. لذا علی بن عبیدالله به عیادت و دیدار امام رضا علیه السلام رفت و با مشاهده آن حضرت بسیار مسرور و خوشحال گردید. مدّتی از این دیدار گذشت و اتفاقاً علی بن عبیدالله روزی مریض شد؛ و چون خبر به امام علیه السلام رسید، حضرت جهت عیادت از او حرکت نمود؛ و من نیز همراه آن بزرگوار به راه افتادم، چون وارد منزل او شدیم، حضرت مختصری کنار بستر او نشست و از او دلجوئی نمود. و پس از گذشت لحظاتی که از منزل خارج شدیم، یکی از بستگان آن شخص گفت: همسر علی بن عبیدالله بعد از شما وارد اتاق شد و جایگاه جلوس حضرت رضا علیه السلام را می بوسید و بدن خود را به وسیله آن محلّ تبرّک می نمود. (اختیار معرفة الرجال: ص ۴۹۵، ح ۴۸۵، بحارالانوار: ج ۴۹، ص ۲۲، ح ۱۵)

حکایت حسن بن علی وشا

ابن شهر آشوب از حسن بن علی وشا روایت کرده که گفت: خواند مرا سید من حضرت امام رضا علیه السلام به مرو و فرمود: ای حسن! مرد علی بن ابی حمزه بطائنی در این روز و داخل در قبرش شد همین ساعت و داخل شدند دو ملک قبر بر او و سؤال کردند از او که کیست پروردگار تو؟ گفت: الله تعالی. گفتند: کیست پیغمبر تو؟ گفت: محمد صلی الله علیه و آله و سلم. گفتند: کیست ولی تو؟ گفت علی بن ابی طالب علیه السلام، گفتند: بعد از او کیست؟ گفت: حسن علیه السلام، پس يك يك امامها را گفت تا رسید به موسی بن جعفر علیه السلام. پرسیدند: بعد از موسی کیست؟ سخن در دهان گردانید و جواب نگفت زجرش کردند و گفتند: بگو کیست؟ سکوت کرد، گفتند به او آیا موسی بن جعفر امر کرده ترا به این؟ پس زدند او را به عمودی از آتش و برافروختند بر او قبر را تا روز قیامت. راوی گفت: من بیرون آمدم از نزد سیدم و تاریخ گذاشتم آن روز را پس نگذشت ایام زیادی که رسید کاغذهای اهل کوفه به مرگ بطائنی در آن روز و آنکه داخل در قبرش شده در همان ساعت که حضرت فرمودند.

دستگیری امام هشتم علیهم السلام از زائران در راه مانده

محدث نوری رضوان الله علیه نقل می کند: یکی از خدمتگزاران حرم مطهر حضرت رضا علیه السلام گفت: در شبی که نوبت خدمت من بود، در رواقی که به دارالحفاظ معروف است، خوابیده بودم. ناگاه در خواب دیدم که در حرم مطهر باز شد خود حضرت امام رضا علیه السلام از حرم بیرون آمدند و به من فرمودند: «برخیز و بگو مشعلی فروزان بالای گلدسته ببرند، زیرا جماعتی از اعراب بحرین به زیارت من می آیند و اکنون در اطراف «طرق» (ورودی مشهد از سمت جنوب) بر اثر بارش برف راه را گم کرده اند برو به میرزا شاه نقی متولی بگو مشعلها را روشن کند و با گروهی از خادمان جهت نجات و راهنمایی آنان حرکت کنند.» آن خادم می گوید: از خواب پریدم و فوری از جا برخاستم و مسؤول خدام را از خواب بیدار کرده و ماجرا را برایش گفتم او نیز با شگفتی برخاست و با یکدیگر بیرون آمديم در حالی که برف به شدت می بارید مشعلدار را خبر کردیم و او به سرعت مشعلی روی گلدسته روشن کرد آنگاه با عده ای از خدام حرم به خانه ی متولی رفتیم و ماجرا را برایش شرح دادیم سپس با گروهی مشعلدار به طرف طرق حرکت کردیم نزدیک

طرق به زوار رسیدیم . آنان در هوای سرد و برفی میان بیابان گویی منتظر ما بودند . از چگونگی حالشان جويا شدیم گفتند : ما به قصد زیارت حضرت رضا علیه السلام از بحرین بیرون آمدیم امشب گرفتار برف و سرما شده و از راه خارج گشتیم و دیگر نمی‌توانستیم مسیر حرکت را تشخیص دهیم تا اینکه از شدت سرما دست و پای ما از کار افتاد و خود را آماده‌ی مرگ نمودیم . از مرکب‌ها فرود آمدیم و همه یک جا جمع شدیم . فرش‌هایمان را روی خود انداختیم و شروع به گریستن کردیم و به حضرت رضا علیه السلام متوسل شدیم . در میان مسافران مردی صالح و اهل علم بود . همین که چشمش به خواب رفت ، حضرت رضا علیه السلام را در خواب زیارت نمود ، که به او فرمود : «برخیز ! که دستور داده‌ام چراغ‌ها را بالای مناره‌ها روشن کنند . شما به طرف چراغ‌ها حرکت کنید .» همه برخاستیم و به طرف چراغ‌ها حرکت کردیم که ناگاه شما را دیدیم .» (دارالسلام ، ج ۲۶۷/۱)

پاسخ امام هشتم علیه السلام به نامه‌ی یکی از زائران

آقا میرزا حسن لسان الأطباء از اهالی اشرف مازندران نقل کرد در زمانی که حاجی ملا محمد اشرفی از مشاهیر علما در زادگاه خود اشرف (بهشهر) زندگی می‌کرد ، من یک بار عازم زیارت حضرت رضا ، علیه السلام شدم . برای خداحافظی و امر وصیت نامه‌ی خود خدمت ایشان رفتم و چون دانست که به زیارت ثامن الائمه علیه السلام می‌روم ، پاکتی به من داد و فرمود : «در اولین روزی که به حرم مشرف شدی ، این نامه را تقدیم امام رضا علیه السلام کن و در مراجعت جوابش را گرفته ، برایم بیاور .» با خود گفتم : یعنی چه ؟ مگر امام رضا علیه السلام زنده است که نامه را به او بدهم؟! چگونه جوابش را بگیرم؟! اما عظمت مقام آن دانشمند مانع شد که این مطلب را به ایشان بگویم و اعتراض نمایم . هنگامی که به مشهد مقدس رسیدم ، در اولین روز زیارت ، برای ادای تکلیف نامه را به داخل ضریح انداختم . بعد از چند ماه موقع مراجعت برای زیارت وداع به حرم مشرف شدم و اصلاً سخن حاجی را که گفته بود جواب نامه ام را بگیر و بیاور ، فراموش کرده بودم . بعد از نماز مغرب و عشا در حال زیارت بودم که ناگاه صدای مأموری بلند شد که زائران از حرم بیرون روند تا خدام به تنظیف حرم بپردازند . وقتی نماز زیارت را تمام کردم ، متحیر شدم که اول شب چه وقت در بستن است ؟ ولی دیدم کسی جز من در حرم

نیست! برخاستم که بیرون روم، ناگاه دیدم سید بزرگواری در نهایت شکوه و جلال از طرف بالا سر با کمال وقار به سوی من می آید. همین که به من رسید، فرمود: حاجی میرزا حسن! وقتی به اشرف رسیدی پیغام مرا به حاجی اشرفی برسان و بگو: آیینہ شو جمال پری طلعتان طلب جاروب زن به خانه و پس میهمان طلب. در این فکر بودم که این بزرگوار که بود؟ که مرا به اسم خواند و پیغام داد یک مرتبه متوجه شدم اوضاع حرم به حالت اول برگشته، برخی نشسته و بعضی ایستاده به زیارت و عبادت مشغول هستند فهمیدم که این حالت مکاشفه بوده است. وقتی به وطن مراجعت کردم، یکسره به خانه مرحوم حاجی اشرفی رفتم تا پیغام امام علیه السلام را به وی برسانم همین که در را کوبیدم، صدای حاجی از پشت در بلند شد که: «حاجی میرزا حسن! آمدی؟ قبول باشد. آری: آیینہ شو جمال پری طلعتان طلب جاروب بزن به خانه و پس میهمان طلب. سپس افزود: «افسوس! که عمری گذرانیدیم و چنان که باید و شاید صفای باطن پیدا نکرده ایم!» (کرامات رضویه، ج ۲، ص ۶۴)

#### داستانی عجیب از برکات زیارت امام رضا (ع)

شب اول قبر آیت الله شیخ مرتضی حائری قدس سره، برایش نماز لیلہ الدفن خواندم، همان نمازی که در بین مردم به نماز وحشت معروف است. بعدش هم یک سوره یاسین قرائت کردم و ثوابش را به روح آن عالم هدیه کردم. چند شب بعد او را در عالم خواب دیدم. حواسم بود که از دنیا رفته است. کنجکاو شدم که بدانم در آن طرف مرز زندگی دنیایی چه خبر است؟! پرسیدم: آقای حائری، اوضاعتان چطور است؟ آقای حائری که راضی و خوشحال به نظر می آمد، رفت توی فکر و پس از چند لحظه، انگار که از گذشته ای دور صحبت کند شروع کرد به تعریف کردن... وقتی از خیلی مراحل گذشتیم، همین که بدن مرا در درون قبر گذاشتند، روحم به آهستگی و سبکی از بدنم خارج شد و از آن فاصله گرفتم. درست مثل اینکه لباسی را از تنم درآوری. کم کم دیگر بدن خودم را از بیرون و به طور کامل می دیدم. خودم هم مات و مبهوت شده بودم، این بود که رفتم و یک گوشه ای نشستم و زانوی غم و تنهایی در بغل گرفتم. ناگهان متوجه شدم که از پایین پاهایم، صداهایی می آید. صداهایی رعب آور و وحشت افزا! صداهایی نامأنوس که موهایم را بر بدنم راست می کرد. به زیر پاهایم نگاهی انداختم. از مردمی که مرا تشیع و تدفین کرده

بودند خبری نبود. بیابانی بود برهوت با افقی بی‌انتهای سرد و سنگین و دو نفر داشتند از دور دست به من نزدیک می‌شدند. تمام وجودشان از آتش بود. آتشی که زبانه می‌کشید و مانع از آن می‌شد که بتوانم چشمانشان را تشخیص دهم. انگار داشتند با هم حرف می‌زدند و مرا به یکدیگر نشان می‌دادند. ترس تمام وجودم را فرا گرفت و بدنم شروع کرد به لرزیدن. خواستم جیغ بزنم ولی صدایم در نمی‌آمد. تنها دهانم باز و بسته می‌شد و داشت نفسم بند می‌آمد. بدجوری احساس بی‌کسی غربت کردم: - خدایا به فریادم برس! خدایا نجاتم بده، در اینجا جز تو کسی را ندارم.... همین که این افکار را از ذهنم گذرانیدم متوجه صدایی از پشت سرم شدم. صدایی دلنواز، آرامش بخش و روح افزا و زیباتر از هر موسیقی دلنشین! سرم را که بالا کردم و به پشت سرم نگریستم، نوری را دیدم که از آن بالا بالاهاى دور دست به سوى من می‌آمد. هر چقدر آن نور به من نزدیکتر می‌شد آن دو نفر آتشین عقب‌تر و عقب‌تر می‌رفتند تا اینکه بالاخره ناپدید گشتند. نفس راحتی کشیدم و نگاه دیگری به بالای سرم انداختم. آقایی را دیدم از جنس نور. نوری چشم نواز آرامش بخش. ابهت و عظمت آقا مرا گرفته بود و نمی‌توانستم حرفی بزنم و تشکری کنم، اما خود آقا که گل لبخند بر لبان زیبایش شکوفا بود سر حرف را باز کرد و پرسید: آقای حائری! ترسیدی؟ من هم به حرف آمدم که: بله آقا ترسیدم، آن هم چه ترسی! هرگز در تمام عمرم تا به این حد نترسیده بودم. اگر یک لحظه دیرتر تشریف آورده بودید حتماً زهره ترک می‌شدم و خدا می‌داند چه بلایی بر سر من می‌آوردند. بعد به خودم جرأت بیشتر دادم و پرسیدم: راستی، نفرمودید که شما چه کسی هستید. و آقا که لبخند بر لب داشت و با نگاهی سرشار از عطوفت، مهربانی و قدرشناسی به من می‌نگریستند فرمودند: من علی بن موسی الرضا (ع) هستم. آقای حائری! شما ۳۸ مرتبه به زیارت من آمدید من هم ۳۸ مرتبه به بازدیدت خواهم آمد، این اولین مرتبه اش بود ۳۷ بار دیگر هم خواهم آمد. (ناقل آیت‌الله العظمی سیدشهاب‌الدین مرعشی نجفی (ره))

زائری از ترکمن صحرا

پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب\_ ساعت ۵ صبح از فرودگاه مهرآباد پرواز داشتم، طبق معمول ساعتی زودتر به فرودگاه رفتم، روی صندلی منتظر نشسته بودم، به ساعت نگاه کردم، هنوز یک ساعت و ده دقیقه تا پرواز مانده بود، شب گذشته به‌خاطر فشار کاری

خیلی خوب نتوانسته بودم بخوابم، روز هم که طبق معمول فرصت استراحت نداشتم، خصوصاً آن که به خاطر این مسافرت، کارم هم بیشتر شده بود، امشب هم که فرصتی برای خواب پیدا نشده بود. انگشتان دستم را برای رفع خستگی داخل هم بردم و با چند بار جلو و عقب بردن سعی در کاستن خستگی از بدنم را داشتم. روی صندلی، خودم را رها کرده بودم، که جوانی خوش سیمای با لباس‌های سفید و بلند، کنار خودم مشاهده کردم، کلاه سفیدی (عرق‌چین) بر سر داشت. سلام کرد و گفت: اجازه می‌دهید کنارتان بنشینم. به احترامش از جا برخاستم و گفتم علیکم السلام؛ خواهش می‌کنم بفرمایید. از ظاهرش معلوم بود که از برادران سنی است. برای این که سر صحبت را بازکنم، به او گفتم: اهل کجایی؟ گفت: اهل گلستان؛ گلستان! چه منطقه باصفایی، تاکنون چند مرتبه به آنجا آمده‌ام، واقعاً پارک ملی، غار شیرآباد و امامزاده اسحاق [۱] آن دیدنی است. بله همین‌طور است که شما می‌گویید. راستی شما از اهل سنت گلستان هستید؟ بله؛ حنفی هستیم. همه‌ی مردم گلستان حنفی هستند؟ نه؛ همه حنفی نیستند، بلکه شیعه و سنی برادرانه کنار هم زندگی می‌کنند، البته بیشتر اهل سنت گلستان، حنفی و پیرو امام ابوحنیفه می‌باشند. راستی تا کنون به زیارت امامزاده اسحاق رفتی؟ بله همیشه به زیارت ایشان و امام رضا (علیه السلام) می‌روم. اصلاً همه مردم گلستان علاقه به ائمه و امامزادگان دارند. واقعاً! چه جالب. بله؛ ما به زیارت امام رضا (علیه السلام) و امامزاده اسحاق که برادر امام رضا (علیه السلام) هستند، می‌رویم و مشکلاتمان را با توسل به ائمه و امامزادگان حل می‌کنیم. حقیقتاً شما به زیارت امامان و امامزادگان می‌روید؟ بله؛ چون پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «هر کس با محبت آل محمد بمیرد، شهید و با ایمان کامل از دنیا رفته است» [۲] از او پرسیدم پس چه کسانی قائل به حرمت زیارت اماکن مقدس هستند؟ گفت: معمولاً وهابیون بحث زیارت را شرک دانسته و حتی رفتن به زیارتگاه‌ها و مقبره‌های محلی را هم شرک می‌دانند. این عده کلاً اعتقادی به مزار و کرامت و توسل ندارند. معتقدند که انسان فقط باید از خدا استمداد بطلبد. غافل از این که این کرامت‌ها در همه پیامبران بوده است. پیامبران معلمینی هستند که بعد از خدا، کتاب‌های خدا مثل تورات و انجیل را به مردم آموزش داده اند. بعد از آن‌ها هم نوه و نتیجه‌های آن‌ها این مسئولیت را برعهده داشته‌اند تا می‌رسیم به پیامبر خودمان و بعد هم حضرت علی (علیه السلام) که

داماد ایشان بود و همین‌طور سلسله مراتبی که نهایتاً به حضرت مهدی (علیه السلام) که ناجی آخر الزمان هستند، این‌ها بشارت‌هایی است که در کتاب‌های دینی ما وجود دارد. و الا ما اهل سنت علاقه خاصی به ائمه و خصوصاً امام رضا (علیه السلام) داریم تا جایی که اگر شما به شهرستان‌های مختلف ترکمن صحرا سری بزنید، با اسامی زیادی هم‌چون، مشهد وردی، مشهد دردی، مشهد بی‌بی و مشهد تاج و ... مواجه خواهید شد. معمولاً این افراد در خانواده‌هایی هستند که یا صاحب اولاد نمی‌شدند و یا نوزاد زنده نمی‌مانده و سقط می‌شده، یا مرده به دنیا می‌آمده، که زن و شوهر و یا بزرگان آن‌ها به امام رضا (علیه السلام) متوسل می‌شدند و به زیارت امام رضا (علیه السلام) می‌رفتند و صاحب فرزند می‌شدند. به این ترتیب خانواده‌ای که کلاً بچه‌دار نمی‌شده اسم فرزند خود را «مشهد وردی» می‌نامد، یعنی کسی که مشهد او را داده است؛ کسانی هم که فرزند آن‌ها زنده نمی‌مانده و سقط می‌شده، اما بعد از توسل صاحب فرزند می‌شدند، نام بچه خود را «مشهد دُردی» یعنی کسی که مشهد امام رضا (علیه السلام) او را نگاه داشته است، می‌گذارند. معمولاً این خانواده‌ها نذر می‌کنند سه الی هفت سال متوالی جهت زیارت امام رضا (علیه السلام) به مشهد بروند. در ترکمنستان هم امام رضا (علیه السلام) از جایگاه والایی برخوردارند. در آن‌جا بیشتر به «قزل امام» (امام طلایی) مشهور هستند. کم‌کم این نام بین مردم ترکمن صحرا هم رایج شده است. هم‌چنین نام‌هایی مثل «امام قلیچ و مشهد قلیچ» را هم در ترکمن صحرا مشاهده می‌کنیم. و نام من نیز «مشهد قلی» است. مشهد قلی! چه نام زیبایی، فلسفه نامت چیست؟ این نام در واقع اسم یکی از بزرگان خاندان ما بوده و زمانی که ایشان به رحمت ایزدی می‌پیوندند، نام او را بر روی من گذاشتند، و در واقع معادل غلام‌رضای فارسی است. کلاً «مشهد قلی» معادل عبدالرضا و غلام‌رضا است. در بین دختران فامیل ما نیز چند اسم مثل «مشهد بی‌بی» و «مشهد تاج» است که این‌ها نیز به واسطه توسل و زیارت امام رضا (علیه السلام) به خانواده‌هایشان عطا شده‌اند. به‌طور کلی این اسامی نشان‌دهنده آن است که اهل سنت حرمت ویژه‌ای برای امام رضا (علیه السلام) و سایر امامان قائل هستند. صحبت‌مان واقعاً گل انداخته بود، که برادر حنفی از جا برخاست و گفت پرواز من را، صدا می‌زنند. از من خداحافظی کرد و چند قدمی دور شد. با خود گفتم ای کاش کمی بیشتر با او صحبت می‌کردم، که دیدم

دوباره برگشت و گفت: من هم اکنون به زیارت امام رضا (علیه السلام) می‌روم، چون نذر کرده بودم که اگر امام رضا (علیه السلام) بچه ای به من بدهد هفت سال پی‌درپی به زیارتش بروم و اکنون سال سوم است که به زیارت امام رضا (علیه السلام) می‌روم. این را گفت و از من جدا شد. من که از هم‌صحبتی با او خوشحال بودم، برایش آرزوی توفیقات بیشتر کردم و او را به خدا سپردم. (پی‌نوشتها: [۱]. امامزاده نور (امامزاده اسحاق) گرگان، در محله سرچشمه گرگان در بخش مرکزی گرگان واقع است. امامزاده اسحاق بن موسی بن جعفر یکی از مفاخر معنوی و روحانی شهر گرگان است که گفته می‌شود برادر امام رضا بوده است مردم این شهر از سر ارادت او را شاهزاده اسحاق نامیده‌اند و از قرن ششم هجری قمری مرقدی زیبا برایش بنا نهادند. [۲]. «رسول خدا فرمود: هر کس با محبت آل محمد بمیرد، شهید از دنیا رفته. آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد از دنیا رود بخشوده است. آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد از دنیا رود با توبه از دنیا رفته. آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد از دنیا رود، مؤمن و با ایمان کامل از دنیا رفته. آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد از دنیا رود، فرشته مرگ او را بشارت به بهشت می‌دهد، و سپس منکر و نکیر (فرشتگان مأمور سؤال در برزخ) به او بشارت دهند. آگاه باشید، هر کس با محبت آل محمد از دنیا رود، او را با احترام به سوی بهشت می‌برند آن چنان‌که عروس به خانه داماد. آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد از دنیا رود، در قبر او دو در به سوی بهشت گشوده می‌شود. آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد از دنیا رود قبر او را زیارت‌گاه فرشتگان رحمت قرار می‌دهد. آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد از دنیا رود بر سنت و جماعت اسلام از دنیا رفته. آگاه باشید هر کس با عداوت آل محمد از دنیا رود، روز قیامت در حالی وارد عرصه محشر می‌شود که در پیشانی او نوشته شده: «مأیوس از رحمت خدا!» آگاه باشید هر کس با بغض آل محمد از دنیا برود کافراز دنیا رفته. آگاه باشید هر کس با عداوت آل محمد از دنیا برود بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد». زمخشری، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، دار الکتب العربی، بیروت، ۱۴۰۷ ق، ج ۴، ص ۲۲۰، ۲۲۱)

### حرکت امام رضا علیه السلام از مدینه به طرف خراسان و شهادت در خراسان

سجستانی گوید: وقتی مأمون حضرت رضا علیه السلام را از مدینه به خراسان طلبید، من آنجا بودم؛ دیدم که آن حضرت داخل حرم پیغمبر صلی الله علیه و آله شد تا با جدش وداع کند. پیوسته وداع می کرد و باز برمی گشت و با صدای بلند می گریست. پیش رفته، سلام کردم و سفر را به ایشان تبریک گفتم. فرمود: هر چه مایلی، مرا بین که از جوار قبر جدم خارج می شوم و در دیار غربت، کنار قبر هارون دفن خواهم شد؛ من نیز در این سفر پی آن حضرت خارج شدم تا زمانی که در توس از دنیا رفت و کنار قبر هارون دفن شد. چنانکه از روایت بعد بر می آید، حضرت رضا علیه السلام از مدینه، به طرف مکه به زیارت خانه خدا رفته تا را آن نیز وداع نماید.

امیه بن علی گوید: در سالی که حضرت رضا علیه السلام به مکه رفت و حج گزارد و سپس با فرزندش، جواد علیه السلام، به خراسان سفر نمود، من نیز با او بودم. امام علیه السلام، پس از طواف، در مقام ابراهیم نماز خواند. و موفق، غلام آن حضرت هم امام جواد علیه السلام را بر دوش گرفته، طواف می داد. سپس امام جواد علیه السلام از روی شانه موفق پایین آمده، کنار حجر اسماعیل نشست و سر به زیر افکند؛ در حالی که آثار حزن و اندوه از چهره اش آشکار بود؛ دیر زمانی حرکت نکرد. موفق عرض کرد: آقای من! برویم. امام جواد علیه السلام فرمود: تا خدا نخواهد از اینجا حرکت نخواهم کرد. موفق خدمت حضرت رضا علیه السلام رفته، عرض کرد: حضرت جواد علیه السلام از جای خود حرکت نمی کند. امام علیه السلام، خود به طرف فرزندش، جواد علیه السلام، رفته، فرمود: یا حبیبی! بر خیز. امام جواد ع جواب داد: از اینجا حرکت نمی کنم. فرمود: نه نور دیده ام! حرکت کن. ثم قال کیف اقوم و قد ودعت البيت وداعا لا ترجع اليه گفت: با اینکه شما از خانه خدا چنان وداع کردی که دیگر هرگز بدین جا بر نخواهی گشت، چگونه حرکت کنم؟ فقال: قم یا حبیبی! فقام معه. فرمود: عزیزم، نور دیده ام! حرکت کن! امام جواد ع از جای حرکت نکرد.

صدوق از محول سجستانی نقل می کند: زمانی که پیکی برای بردن امام رضا (ع) به خراسان وارد مدینه شد، من آنجا بودم. امام برای خداحافظی از رسول خدا (ص) به حرم آمدند. ایشان را دیدم که چندین بار از حرم بیرون آمده، دوباره به سوی آرامگاه رسول

خدا(ص) بازگشتند و با صدای بلند گریستند. من به امام نزدیک شده، سلام کردم و علت این امر را جویا شدم. امام در جواب فرمودند: «من از جوار جدم بیرون می‌روم و در غربت از دنیا خواهم رفت...»

حسن بن علی و شاء نقل می‌کند که، امام به من فرمودند: وقتی خواستند مرا از مدینه بیرون ببرند، اعضای خانواده‌ام را جمع کردم و دستور دادم برایم چنان گریه کنند که صدایشان را بشنوم. سپس میان آنها دوازده هزار دینار تقسیم کردم و گفتم: من دیگر به سوی شما باز نخواهم گشت.

از عبدالله بن بشیر نقل شده که چون مأمون مصمم به قتل امام رضا(ع) شد، بمن دستور داد که ناخنهای خود را بلند نگه دارم و این مطلب را برای کسی ظاهر نسازم. بعد از مدتی مرا خواست و چیزی شبیه تمر هندی بمن داد و گفت که آن را بتمام دودست خود بمال! من هم همین کار را کردم. در این هنگام مأمون نزد امام رفت و گفت: حال شما چگونه است؟ امام فرمود: امید بهبودی دارم. مأمون گفت: من هم امروز بحمدالله بهترم. آیا امروز از خدمتکاران نزد شما آمدند؟ امام فرمود: خیر! مأمون ناراحت شد و به غلامان پر خاش کرد! سپس گفت: هم اکنون آب انار بگیر و بخور که برای این بیماری چاره ای جز خوردن آن نیست! بمن گفت: برای ما انار بیاور! من چند انار برای او بردم. مأمون دستور داد که با دست خود انارها را بفشار! من همین کار را کردم و مأمون آب آن انارها را به حضرت خورانید و همان علت شهادت امام شد! «ارشاد ج ۲»

از ابابا صلت، کیفیت شهادت امام رضا(ع) بدین نحو نقل شده است: روزی امام بمن فرمود: من فردا به مجلس این فاجر (مأمون) می‌روم. اگر دیدی که هنگام مراجعت، عبا بر سرم نیست، بامن سخن بگو و اگر دیدی که عبا بر سرم می‌باشد، بامن حرف نزن! ابابا صلت می‌گوید: روز بعد، امام لباسهای خود را پوشید و در محراب منتظر مأمورین خلیفه شد. وقتی مأمورین آمدند، کفشهایش را پوشید و عبا بر دوش انداخت، و بنزد مأمون رفت. من هم در خدمت امام رفتم. وقتی امام وارد شد، در نزد مأمون چند طبق از میوه های مختلف بود. مأمون خوشه انگوری را که قبلاً مسموم کرده بود را در دست داشت و چند دانه از آنرا که قبلاً علامت گذاری کرده بود، برای رفع تهمت می‌خورد! چون چشم مأمون به امام افتاد، مشتاقانه از جای خود بلند شد و دست در گردن مبارک حضرت کرد و میان دو چشم

حضرت را بوسید و بسیار احترام می نمود. سپس امام را در جای خودش نشاند و خوشه انگور رابه حضرت داد و گفت: یا بن رسول الله! انگوری از این بهتر ندیده ام! امام فرمود: شاید انگور بهشت از این بهتر باشد! مأمون گفت: از این انگور بخورید! امام فرمود: مرا از خوردن این انگور معاف بدار! مأمون اصرار زیادی کرد و گفت: بلید از این انگور بخورید! مگر خیال می کنید من قصد سوئی نسبت بشما دارم، با اینکه این همه بشما احترام می گذارم؟ او خوشه انگور را از امام گرفت و چند دانه از آنرا خورد و دوباره آنرا به امام داد! و گفت: باید از این بخورید! آن امام مظلوم، چند دانه از آن انگور را خوردند، که ناگاه حالشان دگرگون شد و باقی خوشه را بر زمین گذاشتند و با حال ناخوشی، بلند شدند. مأمون گفت: پسر عمو! کجا می روی؟ امام فرمود: به همانجا که مرا فرستادی! سپس حضرت با چهره ای غمگین و ناراحت، در حالیکه عابرسر داشتند، از کاخ مأمون بیرون آمدند. من بدستور حضرت، با ایشان سخن نگفتم، تا اینکه امام وارد منزل خود شدند و فرمودند: در خانه را ببند! و با حال ناخوشی ورنجوری، بر روی بستر خود افتادند! من درب منزل را بستم و ناراحت در وسط منزل ایستادم، ناگاه جوان خوشبو و مشگین مویی را در خانه دیدم که آثار امامت و ولایت از چهره اش، ظاهر بود و از همه افراد به امام رضا (ع) شبیه تر بود! من نزد او رفتم و گفتم: منکه درها را محکم بستم! شما از کدام در وارد شدید؟ فرمود: آن خدائیکه مرا از مدینه به یک لحظه به طوس آورد، می تواند از در بسته هم وارد کند! پرسیدم: شما کیستید؟ فرمود: منم حجت خدا بر تو ای اباصلت! منم محمد بن علی! آمده ام تا با پدر غریب و مظلوم خود وداع کنم! آنگاه نزد امام رضا (ع) رفتم. چون چشم امام به فرزندش افتاد، از جا بلند شد و یعقوب وار، یوسف گم گشته خود را در آغوش گرفت و دست در گردن او کرد و او را بسینه فشرد و بین دو چشم او را بوسید. سپس او را بر روی جای خود برد و با او از اسرار امامت سخن گفت و امانتهای الهی رابه او سپرد و خود بشهادت رسید. «جلاء العیون»

#### خبر هرثمه در مورد شهادت امام رضا (ع)

ابن بابویه به سند معتبر از هرثمه ابن اعین روایت کرده است که گفت: شبی نزد ماءمون بودم تا آنکه چهار ساعت از شب گذشت چون مرخص شدم به خانه برگشتم بعد از نصف شب صدای در خانه را شنیدم یکی از غلامان من جواب گفت که کیستی؟ گفت هرثمه را

بگو که سید و مولای تو، ترا می طلبد. پس به سرعت برخاستم و جامه های خود را پوشیدم و به تعجیل روان شدم چون داخل خانه آن جناب شدم دیدم که مولای من در صحن خانه نشسته است. گفت: ای هرثمه! گفتم: لبیک، ای مولای من! گفت: بنشین. چون نشستم فرمود که ای هرثمه! آنچه می گویم بشنو و ضبط کن، بدان که هنگام آن شده است که نزد حق تعالی رحلت نمایم و به جد بزرگوار و پدران ابرار خود ملحق گردم و نامه عمر من به آخر رسیده است و ماءمون عزم کرده است که مرا زهر بخوراند در انگور و انار و اما انگور پس زهر در رشته خواهد کشید و به سوزن در میان دانه های انگور خواهد دوانید، و اما انار پس ناخن بعضی از غلامان خود را به زهر آلوده خواهد کرد و به دست او انار برای من دانه خواهد کرد و فردا مرا خواهد طلبید و آن انگور و انار را به جبر به من خواهد خوراند و بعد از آن قضای حق تعالی بر من جاری خواهد شد، چون به دار بقا رحلت نمایم ماءمون می خواهد مرا به دست خود غسل بدهد چون این اراده کند پیغام مرا در خلوت به او برسان و بگو گفت اگر متعرض غسل و کفن و دفن من بشوی حق تعالی ترا مهلت نخواهد داد و عذابی که در آخرت برای تو مهیا کرده به زودی در دنیا به تو خواهد فرستاد چون این را بگویی دست از غسل دادن من خواهد داشت و به تو خواهد گذاشت و از بام خانه خود مشرف خواهد شد که مشاهده کند که تو چگونه مرا غسل می دهی، ای هرثمه! زینهار که متعرض غسل من مشو تا ببینی که در کنار خانه خیمه سفیدی برپا کنند، چون خیمه را مشاهده کنی مرا بردار و به اندرون خیمه بر، و خود در بیرون خیمه بایست و دامان خیمه را برمدار و نظر مکن که هلاک می شوی، و بدان که در آن وقت ماءمون از بالای بام خانه خود به تو خواهد گفت که ای هرثمه! شما شیعیان می گوئید که امام را غسل نمی دهد مگر امامی مثل او، پس در این وقت امام رضا علیه السلام را کی غسل می دهد و حال آنکه پسرش در مدینه است و ما در طوسیم؟ چون این را بگوید جاب بگو که ما شیعیان می گوئیم که امام را واجب است امام غسل بدهد اگر ظالمی منع نکند، پس اگر کسی تعدی کند و در میان امام و فرزندش جدایی افکند امامت او باطل نمی شود اگر امام رضا علیه السلام را در مدینه می گذاشتی پسرش که امام زمان است او را علانیه غسل می داد و در این وقت نیز پسرش غسل می دهد به نحوی که دیگران نمی دانند. پس بعد از ساعتی خواهی دید که آن خیمه گشوده می شود و مرا

غسل داده و کفن کرده بر روی نعش گذاشته اند پس نعش را بردارند و به سوی مدفن من برند چون مرا به قبه هارون برند ماءمون خواهد خواست که قبر پدر خود هارون را قبله من گرداند و هرگز نخواه شد هر چند کلنگ بر زمین زنند به قدر ریزه ناخنی جدا نتواند کرد، چون این حالت را مشاهده کنی نزد او برو و از جانب من بگو که این اراده که کرده ای صورت نمی یابد و قبر امام مقدم می باشد، اگر در پیش روی هارون يك کلنگ بر زمین زنند قبر کنده و ضریح ساخته ظاهر خواهد شد، چون قبر ظاهر شود از ضریح آب سفیدی بیرون خواهد آمد و قبر از آن پر خواهد شد، ماهی بزرگی در میان آب پدید خواهد آمد به طول قبر، بعد از ساعتی ماهی ناپیدا خواهد شد و آب فرو خواهد رفت پس در آن وقت مرا در قبر گذار و مگذار که خاک در قبر ریزند زیرا که قبر خود، پر خواهد شد. پس حضرت فرمود که آنچه گفتم حفظ کن و به عمل آور و در هیچ يك از آنها مخالفت مکن ، گفتم : ای سید من ! پناه می برم به خدا که در امری از امور ترا مخالفت کنم ، هرثمه گفت که از خدمت آن جناب محزون و گریان و نالان بیرون آمدم و غیر از خدا کسی بر ضمیر من مطلع نبود، چون روز شد ماءمون مرا طلبید و تا چاشت نزد او ایستاده بودم ، پس گفت : برو ای هرثمه و سلام مرا به امام رضا علیه السلام برسان و بگو اگر بر شما آسان است به نزد ما بیایید و اگر رخصت می فرمایید من به خدمت شما بیایم و اگر آمدن را قبول کند مبالغه کن که زودتر بیاید. چون به خدمت آن حضرت رفتم پیش از آنکه سخن بگویم حضرت فرمود که آیا وصیتهای مرا حفظ کرده ای ؟ گفتم : بلی : پس کفش خود را طلبید و فرمود که می دانم ترا به چه کار فرستاده است و کفش پوشید و ردای مبارك بر دوش افکند و متوجه شد. چون داخل مجلس ماءمون گردید او برخاست و استقبال کرد و دست در گردنش درآورد و پیشانی نورانش را بوسه داد و آن حضرت را بر تخت خود نشانید و سخن بسیار به آن امام مختار گفت ، پس یکی از غلامان خود را گفت که انگور و انار بیاورید. هرثمه گفت چون نام انگور و انار شنیدم سخنان سید ابرار را به خاطر آوردم صبر نتوانستم کرد لرزه بر اندامم افتاد و نخواستم که حالت من بر ماءمون ظاهر شود از مجلس بیرون رفتم و خود را در کناری افکندم ، چون نزدیک زوال شمس شد دیدم که حضرت از مجلس ماءمون بیرون آمد و به خانه تشریف برد. بعد از ساعتی ماءمون امر نمود که اطباء، به خانه آن حضرت بروند، سبب آن را پرسیدم ، گفتند مرضی آن حضرت را عارض شده

است . و مردم در امر آن حضرت گمانها می بردند و من صاحب یقین بودم . چون ثلثی از شب گذشت صدای شیون از خانه آن امام مظلوم ممتحن بلند شد و مردم به در خانه آن حضرت شتافتند و من به سرعت رفتم دیدم که مأمون ایستاده است و سر خود را برهنه کرده است و بندهای خود را گشوده است و به آواز بلند گریه و نوحه می کند، چون من این حال را مشاهده کردم بی تاب شدم و گریان گردیدم . و چون صبح شد مأمون به تعزیه آن حضرت نشست و بعد از ساعتی داخل خانه آن امام مظلوم شد و گفت : اسباب غسل را حاضر کنید که می خواهم او را غسل دهم ، چون من این سخن را شنیدم به فرموده آن حضرت نزدیک او رفتم و پیام آن حضرت را رسانیدم چون آن تهدید را شنید ترسید و دست از غسل برداشت و تغسیل را ب من گذاشت چون بیرون رفت بعد از ساعتی خیمه ای که حضرت فرموده بود برپا شد من با جماعت دیگر در بیرون خیمه بودیم و آواز تسبیح و تکبیر و تهلیل می شنیدی و صدای ریختن آب و حرکت ظرفها به گوش ما می رسید و بوی خوشی از پس پرده استشمام می کردیم که هرگز چنین بویی به مشام ما نرسیده بود. ناگاه دیدم که مأمون از بام خانه مشرف شد و مرا بانگ زد گفت آنچه حضرت مرا خبر داده بود و من جواب گفتم آنچه حضرت امر فرموده بود. پس دیدم که خیمه برخاست و مولای مرا در کفن پیچیده طاهر و مطهر و خوشبو بر روی نعش گذاشته اند پس نعش آن حضرت را بیرون آوردم مأمون و جمیع حاضران بر آن حضرت نماز خواندند چون به قبه هارون رفتیم دیدیم که کلنگ داران در پس پشت هارون می خواهند که قبر از برای آن جناب حفر نمایند چندان که کلنگ بر زمین می زدند ذره ای از آن خاک جدا نمی شد. مأمون گفت : می بینی زمین چگونه امتناع می نماید از حفر قبر او! گفتم : مرا امر کرده است آن جناب که يك کلنگ در پیش روی قبر هارون بر زمین بزنم و خبر داده که قبر ساخته ظاهر خواهد شد! مأمون گفت : سبحان الله ! بسیار عجیب است اما از امام رضا علیه السلام هیچ امری غریب نیست ، ای هرثمه ! آنچه گفته است به عمل آور. هرثمه گفت که من کلنگ را گرفتم . و در جانب قبله هارون بر زمین زدم به يك کلنگ زدن قبر کنده و در میانش ضریح ساخته پیدا شد مأمون گفت : ای هرثمه ! او را در قبر گذار، گفتم مرا امر کرده است که او را در قبر نگذارم تا امری چند ظاهر شود و مرا خبر داد که از قبر آب سفیدی خواهد جوشید و قبر از آن آب مملو خواهد

شد و ماهی در میان آب ظاهر خواهد شد که طولش مساوی طول قبر باشد و فرمود که چون ماهی غائب شود و آب از قبر برطرف شود جسد شریف او را در کنار قبر بگذارم و آن کسی که خدا خواسته که او را در لحد گذارد خواهد گذاشت ، مأمون گفت : ای هرثمه ! آنچه فرموده است به عمل آور . چون آب و ماهی ظاهر شد من نعل مطهر آن جناب را در کنار قبر گذاشتم ناگاه دیدم که پرده سفیدی بر روی قبر پیدا شد و من قبر را نمی دیدم و آن جناب را به قبر بردند بی آنکه من دستی بگذارم ، پس مأمون حاضران را گفت که خاك در قبر بریزید گفتم : آن حضرت فرموده که خاك نریزید، گفت : وای بر تو! پس کی قبر را پر خواهد کرد؟ گفتم : او مرا خبر داده که قبر پر خواهد شد! پس مزدم خاکها را از دست خود ریختند و به سوی آن قبر نظر می کردند و از غرائبی که به ظهور می آمد متعجب بودند و ناگاه قبر پر شد و از زمین بلند گردید . چون مأمون به خانه برگشت مرا به خلوت طلبید و گفت : ترا به خدا سوگند می دهم که آنچه از آن جناب شنیدی برای من بیان کن ، گفتم : آنچه فرموده بود به شما عرض کردم . گفت ترا به خدا سوگند می دهم که غیر اینها چه آنچه گفته است بگویی چون خبر انگور و انار را نقل کردم رنگ او متغیر شد و رنگ به رنگ می گردید و سرخ و زرد و سیاه می شد پس بر زمین افتاد و مدهوش شد و در بی هوشی می گفت : وای بر مأمون از خدا وای بر مأمون از رسول خدا صلی الله علیه و آله ، وای بر مأمون از علی مرتضی علیه السلام ، وای بر مأمون از فاطمه زهرا سلام الله علیها ، وای بر مأمون از حسن مجتبی علیه السلام ، وای بر مأمون از حسین شهید کربلا علیه السلام ، وای بر مأمون از حضرت امام زین العابدین علیه السلام ، وای بر مأمون از امام محمد باقر علیه السلام ، وای بر مأمون از امام جعفر صادق علیه السلام ، وای بر مأمون از امام موسی کاظم علیه السلام ، وای بر مأمون از امام به حق علی بن موسی الرضا علیه السلام ، به خدا سوگند این است زیانکاری هویدا . مکرر این سخن را می گفت و می گریست و فریاد می کرد . من از مشاهده احوال او ترسیدم و کنج خانه خزیدم ، چون به حال خود باز آمد مرا طلبید و مانند مستان مدهوش بود پس گفت : به خدا سوگند که تو و جمیع اهل آسمان و زمین نزد من از آن حضرت عزیز تر نیستند اگر بشنوم که يك کلمه از این سخنان را جایی ذکر کرده ای ترا به قتل می رسانم ، گفتم اگر يك کلمه از این سخنان را جایی اظهار کنم خون من بر شما حلال باشد . پس عهدا و

پیمانها از من گرفت و سوگندهای عظیم مرا داد که اظهار این اسرار نکنم چون پشت کردم دست بر دست زد و این آیه را خواند: (يَسْتَحْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَ لَا يَسْتَحْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَ هُوَ مَعَهُمْ إِذْ يَبْتَئُونَ مَا لَا يُرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَ كَانَ اللَّهُ يَعْمَلُونَ مُحِيطًا) ؛ یعنی پنهان می کنند از مردم و پنهان نمی کنند از خدا و حال اینکه خدا با ایشان است در شبها که می گویند سخنی چند که خدا نمی پسندد از ایشان و خدا به جمیع کرده های شما احاطه کرده است و بر همه آنها مطلع است .

### کرامات و معجزات رضویه

سلیمان جعفری (ره) میگوید: باحضرت رضا (ع) در باغی بودیم ، ناگاه گنجشگی آمد و در نزد آن حضرت صیحه می زد، و هرچه توان داشت فریاد می کشید و اظهار پریشانی می کرد. امام (ع) به من فرمود: آیا می دانی این گنجشک چه می گوید؟ گفتم : نه ، خدا و رسول خدا و فرزند رسول خدا(ص) داناتر است . فرمود: به من می گوید: (ماری در خانه ، کنار آشیانه ام آمده ، و می خواهد بچه های مرا بخورد به داد من برسید) برخیز و این چوب را بگیر و به این خانه برو و آن ما را بکش . برخاستم و چوبی برداشتم و وارد خانه شدم ، ناگاه ماری را دیدم که در درون خانه ، حرکت می کرد، آن مار را کشتم ، و آن بچه گنجشک ها را از آسیب دشمنشان ، حفظ کردم

نرم گشتن بندهای آهن

یکی از محبان امام رضا علیه السلام را بعد از شهادت وی حبس نمودند، و زنجیر گران بر گردن و پایش نهادند، و او را در خانه ای که حبس نموده بودند آتش زدند، که دایم مناقب امام گفتمی ، و درهای مدح اولاد رسول سفتی ، بعد از امر سوختن خانه چون آن فقیر بی گناه از این حال آگاه شد مناجات نمود که یا رب به حق آن امامی که انگور زهر آلود چهره به باغ شهادت گرد آلود کرد، و به حق رضای آن رضا که به تقدیر تو موافق گشته و به داغ دوری فرزندان و مفارقت جان راضی شد، مرا از این بند گران خلاصی ده ، و آتش سوزان را به محبت اولاد خلیل خود بر من گلستان کن ، همان دم به کرم مجیب دعوه المضطربین (الدعاء) بندهای آهن چون موم نرم گشت ، و از آن آتش بلا به خاک جسم آب محبت زده ، چون باد از آن ورطه خلاص شد که به يك سر موی وی مضرت برسید

سید جلیل آقای حاج میرزا طاهر بن علی نقی حسینی دام عزه که از اهل منبر ارض اقدس و از خدام کشیک چهارم آستان قدس است و بسیاری از مردم شهر مشهد بوی ارادت دارند نقل فرمود: شبی از شبهایی که نوبت خدمت من بود هنگام بستن درب حرم مطهر چون زائرین بیرون رفتند و حرم خلوت شد من با سایر خدام حرم مطهر را جاروب نمودیم . آنگاه ملتفت شدیم که یک نفر زائر عرب از حرم بیرون نرفته و پشت سر مبارک نشسته و ضریح را گرفته و با امام (ع) مشغول سخن گفتن است . لکن چون بزبان او آشنا نبودیم نفهمیدیم چه عرض می کند. ناگهان شنیدم صدای پول آمد مثل اینکه یک مشت دو قرانی نقره میان دستش ریخته شد این بود نزدیک رفتیم و گفتیم چه خبر است و این پول از کجاست بزبان خودش گفت که حضرت رضا (ع) به من مرحمت فرمود: پس او را آوردیم در محل خدام که آنجا را کشیک خانه می گویند و به یک نفر که زبان عربی می دانست گفتیم تا کیفیت را پرسید. او گفت : من اهل بحرینم و پولم تمام شده بود. عرض کردم ای آقای من می خواهم بروم و از خدمتت مرخص شوم و خرجی راه ندارم حال باید خرجی راه مرا بدهی تا بروم . ناگهان دیدم این پولها میان دستم ریخته شد (سید ناقل گوید) چون آن پولها را شمردیم ده تومان و چهار قران دو قرانی چرخه رائج آن زمان بود. صدیق معظم سید مکرم حاج سید محمد معروف به امین الذاکرین نقل فرمود: یک نفر از تجار محترم خرمشهر بنام حکیم به مشهد مقدس برای زیارت مشرف شده بود و چون مریض بود من به همراهی حضرت حجة الاسلام حاج سید علی اکبر خوئی شب ماه مبارک رمضان به عیادتش رفتیم . در آن مجلس ذکری از زیارت حضرت رضا (ع) شد. آن مریض گفت من حکایتی در خصوص مرحمت آنحضرت درباره زائرینش دارم و آن اینست :

در یکی از مسافرتها خود که به مشهد مقدس مشرف شده بودم شبی به مجلس ذکر مصیبت حضرت سیدالشهداء (ع) رفته بودم در آنجا شخصی را دیدم که به زبان طائفه بختیاری سخن می گفت لکن به لباس عرب بود. من باو گفتم که من شما را بشکل عرب می بینم اما به زبان بختیاری صحبت می نمائی ؟ گفت بلی چون من اصلا بختیاری هستم لکن از زمان پدر خود تاکنون در بصره سکونت دارم لذا بصورت عربیم و من چند سال است که هر سال به مشهد مقدس مشرف می شوم و هر سال یک ماه توقف می کنم و آنگاه از خدمت حضرت رضا (ع) مرخص می شوم و به محل سکونت خود بصره می روم و

سبب تشریف من هر سال این است که چون سفر اول مشرف شدم یازده ماه ماندم و توقف نمودم و در آن سفر شبی در عالم خواب دیدم آمده ام برای تشریف بحرم مطهر چون به نزدیک در پیش روی امام (ع) رسیدم که آنجا اذن دخول می خوانند دیدم طرف دست چپ تختی است و خود حضرت رضا (ع) روی آن نشسته است و هر نفری که می آید و می خواهد وارد حرم شود آنحضرت برمی خیزد و می ایستد و چند قدمی استقبال آن زائر می نمایند تا او داخل حرم می شود آنگاه می نشیند و کسی از آن در خارج نمی شود پس من هم داخل شدم . چون نگاه کردم دیدم زائرین بعد از زیارت هنگام خروج از حرم از در پائین پای مبارک بیرون می روند لذا من هم از همان در خارج شدم . در آنجا دیدم تختی طرف دست چپ گذاشته شده و خود حضرت رضا (ع) روی آن تخت تشریف دارد و میزی در برابر آنحضرت هست و روی آن میز جعبه ای است و در آن جعبه برگهای سبزی است . و نیز دیدم هر يك نفر از زائرین تا از حرم مطهر بیرون می آید امام (ع) از جای خود برمی خیزد و یکی از آن برگهای سبز را برمی دارد بآن زائر عطا می نماید و می فرماید (خذ هذا امان من النار و انا ابن رسول الله) یعنی بگیر این را که این امان است از آتش منم پسر رسول خدا (ص) چون آن زائر می رفت آن جناب چند قدم برای بدرقه او برمی داشت . در آن حال هیبت و عظمت و جلالت آنسرور مرا چنان گرفته بود که جرات نداشتم که نزدیک شوم . بالاخره بخود جرات دادم و پیش رفتم و دست و پای آنجناب را بوسیدم و عرض کردم آقا زوار بسیار است بر شما سخت و اذیت و دشوار است که این قدر از جای خود حرکت می فرمائید. فرمود آنها بر من واردند و بر من است که ایشان را پذیرایی نمایم آنگاه برگ سبزی هم به من عطا نمود فرمود (خذ هذا امان من النار و انا ابن رسول الله) و من آن برگ را گرفتم دیدم که بخط طلا آن عبارت نوشته شده بود. از خواب بیدار شدم و از این جهت من برای زیارت آنحضرت هر سال مشرف می شوم و یکماه می مانم و مرخص می شوم . صدیق معظم فخرالواعظین نقل فرمود: حاج شیخ عباسعلی معروف به محقق که مرحوم میرزا مرتضی شهابی که در زمان سابق دربان باشی کشیک سوم آستانقدس رضوی بود ده مجلس روضه خوانی فراهم نمود. و والد مرا با حاج شیخ مهدی واعظ و مرا هم بواسطه پدرم برای منبر رفتن دعوت کرد و سفارش کرد که همه شما هر شب بایستی متوسل شوید بامام نهم حضرت جوادالائمه (ع) و باید ذکر مصیبت آنحضرت بشود و من

چون تازه کار بودم و معلوماتم در منبر کم بود بر من دشوار بود و هر چند گفتند که جهت توسل بامام جواد (ع) هر شب چیست می گفت اکنون باشد و من در آخر کار بشما خواهم گفت این بود که ما هر شب متوسل بآن بزرگوار می شدیم تا ده شب تمام شد. آنگاه شب دیگر ما اهل منبر را برای شام خوردن دعوت نمود آنوقت گفت جهت توسل من در هر ده شب بامام جواد (ع) این بود که من در روز کشیک و خدمت خود در صحن مطهر برسم و عادت می داشتم با دربانان مشغول جاروب کردن صحن کهنه می شدیم و جوی آبی که از صحن می گذشت و دو طرف آن نهر یک پله پائین مردم از زائر و مجاور لب آن آب می نشستند بجهت وضو ساختن . یک روز همان قسمی که مشغول جاروب کردن بودیم . نزدیک سقاخانه اسماعیل طلائئ برابر گنبد مطهر دیدم چند نفر از زائرین نشسته اند و مشغول خوردن خربزه می باشند و تخمهای خربزه را آنجا ریخته و کثیف کرده اند من اوقاتم تلخ شد و گفتم ای آقایان اینجا که جای خربزه خوردن نیست لااقل می بایست پوستها و تخم های خربزه را در جوی آب بریزید تا زیر پای کسی نیاید ایشان از سخن من متغیر شدند و گفتند مگر اینجا خانه پدر تست که چنین می گوئی و دستور می دهی من نیز عصبانی و متغیر شدم و با پای خود بقیه خربزه و پوستها و تخمها را میان جوی آب ریختم . آنها برخاستند و رو بحضرت رضا (ع) نموده گفتند: ای امام رضا ما خیال کردیم اینجا خانه تست که آمدیم و اگر می دانستیم خانه پدر این مرد است نمی آمدیم این سخن گفتند و رفتند. من هم عقب کار خود رفتم و چون شب شد و خوابیدم در عالم خواب دیدم در ایوان طلا جنجال و غوغائی است نزدیک رفتم که بفهمم چه خبر است دیدم آقای بزرگوار وسط ایوان ایستاده است و یک سه پایه ای در وسط ایوان گذاشته شده چون آن زمان رسم بود که شخص مقصر را به سه پایه می بستند و شلاق می زدند. پس آن آقای بزرگوار فرمود بیاوریدش ، تا این امر از آنسرور صادر شد ماءمورین آمدند و مرا گرفتند و نزد سه پایه آوردند و بستند که شلاق بزنند. من بسیار متوحش شدم و عرض کردم مگر گناه من چیست و چه تقصیر کرده ام . فرمود مگر صحن خانه پدر تو بود که زائرین مرا ناراحت کردی و با پا خربزه ایشان را بجوی آب ریختی . خانه ، خانه من و زوار هم مهمان منند تو چرا چنین کردی . از این فرمایش آنحضرت چنان حال انفعالی بمن روی داد که نمی توانم بیان کنم و ماءمورین تا خواستند مرا بزنند من از ترس و وحشت این طرف و

آن طرف نگاه کردم که شاید آشنائی پیدا شود که واسطه نجات من گردد. در این حال متوجه شدم که يك آقای جوانی پهلوی آنحضرت ایستاده و دیدم آن جوان حال وحشت مرا که دید باقا عرضکرد ای پدر این مقصر را بمن ببخشید. تا این سخن را گفت مرا آزاد کردند. آنگاه نگاه کردم نه سه پایه ای دیدم و نه شلاقی پرسیدم این جوان که بود گفتند این آقازاده پسر آنحضرت امام جواد است . سپس من از خواب بیدار شدم بفکر آن زائرین افتادم و روزش در جستجوی آنها برآمدم و به هر زحمتی بود ایشان را پیدا کردم و بسیار عذرخواهی نمودم و بعد ایشان را دعوت کردم و پذیرائی نمودم و از خود راضی کردم حال شما آقایان بدانید که من آزاد شده حضرت جوادم و از این جهت بود که ده شب متوسل بآن بزرگوار شدم.

#### ظروف و دیگ سنگی

هنگامی که مأمون حضرت رضا علیه السلام را از مدینه به خراسان احضار کرد، آن حضرت در مسیر راه ، معجزات و کراماتی را به اذن خداوند متعال به مردم و همراهیان خود ارائه نمود. از آن جمله وقتی امام علیه السلام به روستای سناباد رسید، بر کوهی - که از سنگ سیاه بود - تکیه زد و این دعا را بر زبان مبارک خویش جاری نمود: (اللَّهُمَّ انْفَعْ بِهِ وَ بَارِكْ فِيمَا يَنْحَتُ مِنْهُ) یعنی ؛ پروردگارا، مردم را از این کوه سودمند گردان ، و در آنچه از آن می تراشند، برکت و فایده ای بسیار قرار بده . سپس فرمود: هر غذائی که می خواهید برای من طبخ نمائید در ظرف سنگی تراشیده شده از این کوه باشد. و چون از آن کوه برای حضرت در ظروف سنگی غذا تهیه شد، مرتب غذا تناول می فرمود؛ گرچه حضرت کم خوراک بود. و از آن روز به بعد، مردم ظرف های سنگی گوناگونی از آن کوه می تراشند و مورد استفاده قرار میدهند، که به وسیله دعای حضرت برکات بسیاری دیده اند

#### زینب کذاب و درندگان

در دوران حکومت مأمون ، زنی به نام زینب مدعی بود که از ذریه حضرت فاطمه زهراء علیها السلام می باشد و با این روش از مؤمنین پول می گرفت و مایحتاج زندگی خود را تأمین می کرد و بر دیگران فخر و مباهات می ورزید. وقتی حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام این خبر را شنید، آن زن را احضار نمود؛ و سپس تکذیبش کرد و فرمود: این زن ، دروغ گو و سفیه است ، زینب در کمال وقاحت به امام علیه السلام گفت : همان

طور که تو اصل و نسب مرا تکذیب و ردّ می نمائی ، من نیز سیادت و نسب تو را تکذیب می کنم . حضرت رضا علیه السلام به ناچار، جریان را برای ما مومن بازگو نمود و چون زینب کذابہ را نزد خلیفه آوردند، حضرت فرمود: این زن دروغ می گوید؛ و او از نسل حضرت علیّ و فاطمه زهراء علیهما السلام نمی باشد. بعد از آن ، اظهار نمود: چنانچه او راست و حقّ می گوید، او را نزد درّندگان بیندازید، تا حقیقت ار بر همگان روشن شود؛ چون درّندگان به نسل زهراء علیهما السلام گزندی نمی رسانند. هنگامی که زینب چنین مطلبی را شنید، گفت : اوّل خودت نزد درّندگان برو، اگر حقّ با تو بود که سالم بیرون می آئی . حضرت بدون آن که سخنی بگوید برخاست و به سمت محلّی که درّندگان در آنجا جمع آوری شده و نگه داری می شدند، حرکت نمود. مأمون به حضرت گفت : یا ابن رسول الله ! کجا می روی ؟ امام علیه السلام فرمود: سوگند به خدا، باید نزد درّندگان بروم تا حقیقت امر ثابت گردد؛ پس هنگامی که حضرت وارد آن محلّ شد و نزدیک درّندگان رسید، تمامی آن حیوانات متواضعانه روی دُم های خود نشستند و حضرت کنار یکایک آن ها آمد و دستی بر سرشان کشید و آن ها را نوازش نمود و سپس با سلامتی خارج گردید. آن گاه به خلیفه فرمود: اکنون این زن دروغ گو را نزد آن ها بفرست تا دروغ او برای عموم روشن گردد. و چون مأمون از آن زن خواست تا به سمت درّندگان برود؛ زن ملتسمانه از رفتن به آن محلّ خودداری می کرد، تا آن که خلیفه دستور داد تا او را به اجبار وارد آن محلّ کرده و رهایش نمایند. با ورود زینب به داخل آن محلّ، درّندگان از هر طرف حمله کرده و او را دریدند و بدون آن که خونی بر زمین ریخته شود، نابودش کردند و به عنوان زینب کذابہ معروف گردید.

#### شفای محمّد بن فضیل

محمّد بن فضیل - که یکی از راویان حدیث است - حکایت کند: مدّتی بود که به ناراحتی درد پهلوی و درد پا مبتلا شد بودم ، به همین جهت محضر مبارک حضرت ابوالحسن ، امام رضا علیه السلام شرفیاب شدم تا شفای خود را بگیرم ؛ در آن زمان حضرت در مدینه بود و هنوز به خراسان منتقل نشده بود، هنگامی که وارد بر امام علیه السلام شدم فرمود: چرا ناراحت و افسرده ای؟ گفتم : ناراحتی درد پهلوی و درد پا دارم که مرا سخت می آزارد. امام

علیه السلام با دست مبارک خویش اشاره به پهلویم نمود و دعائی را خواند و آب دهان مبارک خود را بر محلّ درد مالید و فرمود: دیگر از این جهت ، ناراحتی نخواهی داشت . و سپس نگاهی به پایم انداخت و اظهار داشت : حضرت ابوجعفر ، باقرالعلوم علیه السلام فرموده است : هر که از شیعیان ما، مبتلا به مرض و ناراحتی شود و در مقابل آن صبر و شکیبائی از خود نشان دهد، خداوند پاداش هزار شهید به او عطا می فرماید. محمد بن فضیل گوید: با این سخن حضرت ، فهمیدم که درد پایم باقی خواهد ماند و خوب شدنی نیست . دوستان او مانند هیثم بن ابی مسروق گفته اند: محمد تا آخر عمر مبتلا به پا درد بود و با همان ناراحتی از دنیا رفت .

#### جوان شدن حُبابه و البیه

حُبابه و البیه از زمان امیرالمؤمنین ، امام علیّ علیه السلام تمام ائمه را تا امام رضا علیهم السلام محضر یکایک آن ها شرفیاب شد و از هر يك معجزه مخصوصی مشاهده کرد. چون حُبابه و البیه بر امام رضا علیه السلام وارد شد، به او فرمود: جدّم ، امیرالمؤمنین علیه السلام چه مطالبی را برایت بیان نمود؟ حُبابه گفت : آن حضرت فرمود: تو يك علامت و برهان عظیمی را خواهی دید؛ امام رضا علیه السلام فرمود: ای حُبابه! آیا متوجّه موهایی سفیدت شده ای ؟ گفت : بلی . فرمود: آیا دوست داری که گیسوانت سیاه و خودت را جوان ببینی ؛ و به حالت جوانی برگردی ؟ حُبابه گفت : بلی ، این بزرگ ترین نشانه و برهان خواهد بود. در همین لحظه حُبابه احساس خاصّی در خود کرد و متوجّه شد که حضرت مخفیانه دعائی را می خواند. سپس حُبابه ، گیسوان خود را تماشا کرد، دید که همه سیاه و زیبا گشته است ، مکانی خلوت را پیدا کرد و به آن جا رفت و پس از آن که خود را بررسی کرد متوجّه شد که دختر شده است و باکره می باشد.

#### قصه شتری که به حرم امام رضا(ع) پناه آورد

شاید چندین مرتبه از زبان ریش سفیدان اطرافتان، قصه شتری را شنیده باشید که از دست سلاخان گریخت و به حرم امام هشتم علیه السلام پناه آورد و پای پنجره فولاد گریست. حاج نصر الله حسین زاده صاحب همان شتر است که اینک دربان کشیک پنجم آستان قدس رضوی می باشد. خاطرات ایشان از ماجرای آن شتر پناهنده و چند و چون پس از آن بدین شرح است: از قهرمانان و پیش کسوتان ورزشی کشتی هستم که شغل

اصلي ام دامپروري است. ۲۶ سال پيش دوازده شتر را كه از کشور افغانستان به ایران آورده بودند، برای کشتارگاه خریداري کرده همان روز با چند تن دیگر شروع کردیم به علامت گذاری روی شترها، اما وقتی به آخرین آنها که بسیار فربه و چاق هم بود رسیدیم، به دلیل نا آرامی او موفق به گذاشتن علامت نشدیم. صبح روز بعد همین شتر را همراه با سه تاي دیگر به کشتارگاه فرستادیم. آنجا دو تا را کشتند و دو تاي دیگر از سلاخ خانه به طرف پنجره پایین خیابان گریختند. سر پنجره یکی از آنها به سمت خیابان نخریسی و دیگری به سوی حرم مطهر حرکت کرد. حاج سید حسینی یکی از دربانان صحن عتیق می گفت: هنگامی که شتر وارد حرم شد، با قدم های آهسته گام برداشت. سه دور اطراف سقاخانه چرخید و بعد رفت و به آرامی جلوی پنجره فولاد زانو زد و پس از سر و صدای زیاد چنان اشک ریخت که از یک شتر بعید می نمود. وقتی همان دربان، شالی سبز بر گردن شتر انداخت و به دنبال خود کشانید، شتر مانند آهوپی رام شده با او همراه شد و مردم هم گروه گروه به دنبالش رفتند. از این قضیه که آگاه شدم شتر را به حال خود رها کردم. دوازده روز گذشت تا این که رئیس تشریفات آن زمان مرا احضار کرد و خواست بداند در مقابل شتر چه تقاضایی دارم. من هم به جای پول یا شتری دیگر، فقط درخواست حکم خدای حرم مطهر را کردم. رئیس تشریفات هم تلفنی جریان را برای نایب التولیه بازگو کرد. او هم گفت: ساعت دوازده روز بعد به دفترش بروم. فردای آن روز رأس همان ساعت نزد حسن زاهدی که آن موقع استاندار بود، رفتم و او پس از سؤال و جواب درباره شغل و میزان ارادتم نسبت به ائمه، قول ارائه حکم خدای را به من داد. یادم هست آنقدر از این قول او خوشحال شدم که دیگر نفهمیدم پس از آن چه گفت. تشکر کردم و تقاضای خودم را نوشتم و به دفتردار دادم. او با خشونت گفت: چه کسی به تو اجازه داده چنین تقاضایی بنویسی؟ هنگامی که جریان را به او گفتم تقاضایم را داخل کشوی میزش گذاشت و گفت روز بعد مراجعه کنم. فردای آن روز که رفتم با تعجب دیدم برگه او را استاندار امضاء کرده است و نامم نیز در دفتر ثبت شده است. پس از ارائه مدارک به کارگزینی، گفتند: بروم و چهل روز دیگر مراجعه کنم. خدا می داند در این مدت در دلم چه گذشت. بالاخره پس از پایان چهل روز به اداره آستانه رفتم، آنجا مرا به ارباب ارجاع دادند. هنگامی که سراغ وی رفتم گفتند: ارباب جلسه دارد. بنابراین مجبور شدم برگردم و

داخل ماشین منتظر بمانم. برای گذراندن وقت، رادیو را روشن کردم. یک باره رادیو اعلام کرد به جای زاهدی، ولیان به استانداری منصوب شده است. همان موقع به شدت از اتفاقی که در حال وقوع بود ناامید شدم. با خود تصور کردم حتماً استاندار جدید تمام تصمیمات استاندار قدیم را لغو می‌کند و به هر حال کار را از دست رفته دیدم. خیلی ناراحت شدم و رفتم سر چهارراه نادری (چهارراه شهدا)، رو به امام رضا علیه السلام ایستادم و گفتم: آقا جان این حکمی بود که شما توسط شتر به من عنایت کردی. اما حالا دارد از دست می‌رود. خودت دوباره نظری کن تا درست شود. بعد به طرف میدان شهدا، کوچه حسین باشی که مغازه داشتم حرکت کردم. وقتی به مغازه رسیدم، کارگرم نامہ ای سربسته به من داد. پرسیدم: این چیست؟ گفت: از آستانه آورده اند. نامہ را گرفتم، به حرم رفتم و بسیار دعا کردم و سپاس گفتم. شش ماه از خدمتی گذشت که همان مأمور آورنده نامہ مرا دید و گفت: حاجی! قدر این حکم را بدان. چون زمانی امضا شد که زاهدی دفتر کارش را ترک کرد تا به تهران برود. حتی رفت و به قصد فرودگاه داخل ماشین هم نشست. اما یک مرتبه پیاده شد، به دفتر کارش برگشت و دو نامہ را امضاء کرد که یکی از آنها همین حکم شما بود. آقای حسین زاده، بالاخره مسؤولان آستان قدس با آن شتر چه کردند؟ او را به مزرعه نمونه آستان قدس بردند و حدود ده سال همانجا از او نگهداری نمودند. بعد هم قرار شد شتر را به طبرستان ببرند و آنقدر مواظبتش کنند تا به مرگ طبیعی بمیرد. ولی چنان این موضوع روی مردم اثر گذاشت که حتی درباره آن شتر، شعرا از جمله دکتر قاسم رسا و همچنین مداحان، سروده‌های زیبایی خواندند.

طی ۲۵ سال خدمتتان آیا تاکنون شاهد کرامات دیگری هم از جانب امام رضا علیه السلام بوده اید؟ بله. البته باید بگویم که هر چه دارم، از عنایات آقا علی ابن موسی الرضا علیه السلام است و تا کنون هم هر چیزی از ایشان خواسته‌ام اجابت فرموده اند. یادم هست یک شب حرم را برای شستشو خلوت کرده بودند. من هم در امر نظافت شرکت داشتم پس از اتمام کار هنگامی که می‌خواستم از پایین پای حضرت خارج شوم رو به ضریح ایستادم و گفتم: یا امام رضا علیه السلام! خودت می‌دانی چقدر آرزوی زیارت قبر جدت حضرت امام حسین علیه السلام را دارم. اکنون که راه بسته است، خودت راه را باز کن و مرا به آرزویم برسان. بعد هم با همان زبان حال خارج شدم. مدتی گذشت این که

مسابقات کشتی آغاز شد و بنده را هم دعوت کردند تا به عنوان داور حضور داشته باشم. پس از آن هم ابلاغ نمودند که برای ادامه مسابقات می‌توانید از بین دو کشور ترکیه و عراق یکی را انتخاب کنید. من هم بدون تأمل ترکیه را برگزیدم. بعد از گذشت مدت کوتاهی یادم آمد، از امام رضا علیه السلام تقاضای زیارت قبر امام حسین علیه السلام را کرده‌ام. برگشتم و درخواستم را تغییر دادم و گفتم بنویسید من به عراق می‌روم. بالاخره همان سال موفق شدم به آرزوی دیرینه‌ام برسم و این یکی از بهترین خاطراتم در زمینه بر خورداری از عنایات امام رضا علیه السلام بود.

آیا تاکنون خودتان هم وسیله‌ای برای قبول خواسته‌های زوار شده‌اید؟ یک روز برای صرف غذا به مهمانخانه حضرت رفتم. پیش از خوردن غذا، فکر کردم بهتر است امروز غذایم را به یکی از زوار بدهم. بنابراین آن را برداشتم و از مهمانخانه خارج شدم. از زائران زیادی گذشتم و وارد صحن آزادی شدم. کنار یکی از غرفه‌ها چشمم به مرد جوانی افتاد که همسر و فرزندش را همراهی می‌کرد. جلو رفتم و پس از عرض سلام غذای حضرت را به عنوان تبرک به آنها دادم مرد جوان با تعجب پرسید: حاج آقا! چرا این غذا را به من می‌دهی؟ گفتم: مگر اشکالی دارد؟ این غذای متبرک حضرت است و من هم نیت کرده‌ام امروز خوراک خودم را به یک زائر بدهم. مرد گفت: پس بگذارید جریانی را برای شما تعریف کنم. سالهاست به مشهد مقدس مشرف می‌شوم و شاهد پذیرایی هزاران زائر در مهمانسرای حضرت هستم. اما متأسفانه تاکنون قسمت خودم و خانواده‌ام نشده است. به همین خاطر قبل از آمدن شما رو به امام هشتم علیه السلام گفتم: یا امام رضا علیه السلام خودت می‌دانی سالهاست آرزوی صرف یک لقمه از غذای متبرک شما را دارم. دوست داشتم قدری از این غذا نصیب من و خانواده‌ام می‌شد. ولی توفیق حاصل نمی‌شود. هنوز چند دقیقه بیشتر از تقاضایم نگذشته بود که شما با این غذا نزد ما آمدید. به همین خاطر از کارتان تعجب کردم. حالا هم واقعا از امام رضا علیه السلام متشکر هستم. از شنیدن حرف‌های آن زائر منقلب شدم. رو به امام رئوف ایستادم و او را سپاس گفتم که مرا وسیله‌ای جهت رفع حاجت یکی از زوارش قرار داد.

آقای حسین زاده با توجه به این که عده زیادی از مومنان آرزوی خدمتگزاری حضرت را دارند، شما برای کسانی که توفیق این خدمت را پیدا می‌کنند چه توصیه‌ای دارید؟

خیلی‌ها قدر این عمل خود را نمی‌دانند و بر آن به عنوان انجام یک تکلیف نگاه می‌کنند و از معنویت آن زیاد بهره‌مند نمی‌شوند. در حالی که بعضی‌ها از تهران می‌آیند و علاوه بر خدمت، از این مکان مقدس بهره‌برداري معنوي هم می‌کنند. بنده معتقدم کسی که به اینجا می‌آید، باید در درجه اول عاشق این مکان باشد و با امام هشتم علیه السلام ارتباط قلبی برقرار سازد و از ته دل برای آقا کار کند.

سروده دکتر قاسم رسا را درباره شتر پناهنده:

ساربانی اشتری را صبحگاه / بهر کشتن برد در کشتارگاه  
استر از مسلخ چو آهو می‌گریخت / تا برد بر ضامن آهو پناه  
شد هراسان وارد صحن عتیق / ملتجی بر دادرس شد دادخواه  
زد چو زانوی ادب را بر زمین / شه بر او افکند از رحمت نگاه  
لطف سلطان بین که تا پایان عمر / می‌چرد در سایه الطاف شاه  
باز کن چشم یقین ای کوردل / کز یقین آبی برون از اشتباه  
هر که را نور ولایت در دل است / برد سوي کعبه مقصود، راه  
کمتر از حیوان نئی ای دردمند / آنچه می‌خواهی از این درگه بخواه  
کعبه دل‌ها بود شمس الشموس / خیره از نور جمالش مهر و ماه  
بر فرازد چون رضا (ع) سر از شرف / هر که سایه جبه بر این بارگاه  
سگی که وارد حرم امام رضا شد و در پای ضریح به گریه نشست!

آفتاب: ماجرای شگفت انگیز این سگ، چند روزیست که بحث داغ مردم و زائران حرم امام رضا (ع) است. متن خبر: ماجرای شگفت انگیز ورود يك سگ گله و غیر ولگرد به حریم مقدس ثامن الحجج در روزهای میانی هفته گذشته زائران حرم امام رضا (ع) که مشغول زیارت در پایین پای مبارك بودند ار شگفت زده کرد. به گزارش خبرگزاری انتخاب از مشهد به نقل از شاهدان عینی و فیلم و عکس تهیه شده توسط دوربینهای مداربسته حرم، در روزهای میانی هفته گذشته، زائران حرم امام رضا (ع) ناگهان با سگ سفیدی مواجه شدند که تا چند متری ضریح مطهر، پیش آمده بود و به صورت ویژه ای سرش را در درست مقابل پایین پای مبارك روی زمین گذاشته و با صداهای عجیب، گریه می‌کرد. بنابراین گزارش، پس از آنکه یکی از دربانها با سگی مواجه شد که بدون سر و صدا و سری

پایین افتاده، قصد ورود به حرم رضوی را داشت، از ورود او به حرم جلوگیری می‌کند. خود دربان در این مورد به انتخاب می‌گوید: باورم نمی‌شد که این سگ چگونه به اینجا آمده و با هیچ مانعی رو به رو نشده است. سگ وقتی به طرف من آمد به شکل آرامی و فقط با کلمه "برو" سرش را برگرداند و بدون مقاومت از آنجا دور شد. سگ یاد شده اینبار با ورود به پاکینگ ویژه، وارد محوطه می‌شود و با مخفی کردن خود در کنار يك کمپرسی حامل سنگ (انطور که در تصاویر دوربین مدار بسته دیده شده)، خود را به صحن آزادی می‌رساند. این سگ با ورود به داخل صحن به هیچ وجه از روی فرشها عبور نمی‌کند و به شکلی هیچ کس متوجه نمی‌شود (اما دوربین‌ها آن را ضبط کرده‌اند) در حالی که به شکلی شگفت‌آور پشت به ضریح نمی‌کند، تا دو سه متری ضریح مطرح پیش می‌رود. این سگ در دو سه متری ضریح زانو زده و سرش را به سنگهای حرم چسبانده و با درآوردن صداهاى عجیب، شروع به نوعی گریه و می‌کند، به طوریکه خدایى که در اطراف این سگ پس از ساعتی حلقه می‌زنند سر سگ یاد شده را خیس از اشک تعریف می‌کنند. پس از ساعتی یکی از زائرین سگ را مشاهده می‌کند و خدام را خبر می‌کند. خدام پارچه‌ای را روی گردن سگ انداخته و با پهن کردن پارچه برزنتی از سگ می‌خواهند که روی برزنت برود. سگ نیز به آرامی روی پارچه می‌نشیند و اجازه می‌دهد که خدام شگفت زده، او را به داخل صحن هدایت کنند. بنا بر گزارش خبرگزاری انتخاب، سگ یاد شده به دستور مقامات برای نگهداری به مزرعه ویژه آستان قدس رضوی منتقل شد. مانند سگ گرسنه و گربه لوس - صورت سایم برآستان شه طوس - زیرا که سگ گرسنه و گربه لوس - از سفره خسروان نگردد مایوس.

#### نماز باران و دوشیر در پرده

در زمان حکومت مأمون - خلیفه عباسی - در یکی از سال‌ها خشک‌سالی شد و زراعت‌های مردم در کم‌آبی سختی قرار گرفت، مأمون در یکی از روزهای جمعه به حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام پیشنهاد داد تا آن حضرت جهت بارش باران و رفاه مردم چاره‌ای بیندیشد. امام علیه السلام فرمود: بایستی مردم سه روز - شنبه، يك شنبه، دوشنبه - را روزه بگیرند و در سوّمین روز جهت دعا و نیایش به درگاه پروردگار متعال عازم بیابان گردند. پس چون روز سوّم فرا رسید، حضرت به همراه جمعیتی انبوه

به صحراء رفتند و سپس امام علیه السلام بر بالای بلندی رفت و پس از حمد و ثنای الهی اظهار داشت: پروردگارا، تو حقّ ما اهل بیت را عظیم و گرامی داشته ای، اینک مردم به تبعیت از فرمانت به تو روی آورده و متوسّل شده اند؛ و به امید رحمت و فضل تو به اینجا آمده اند و آرزوی بخشش و احسان تو را دارند. خداوندا! بر آن ها باران رحمت و برکت خود را فرود فرست تا سیراب و بهره مند گردند. در همین لحظه، ناگهان باد، شروع به وزیدن گرفت و ابری ظاهر گشت و صدای رعد و برق عجیبی در فضا پیچید و مردم حالتی شادمانه به خود گرفتند. حضرت جمعیت را مخاطب قرار داد و فرمود: آرام باشید، این ابر برای شما نیامده است، ماءموریت او جای دیگری است. و پس از آن، ابر دیگری نمایان شد و این بار نیز مردم شادمان شدند، همچنین امام علیه السلام فرمود: آرام باشید، این ابر ماءموریتش برای جمعیت و سرزمینی دیگر است. و به همین منوال تا ده مرتبه ابر آمد و حضرت چنین می فرمود. تا آن که در یازدهمین مرحله، امام علیه السلام اظهار نمود: این ابر برای شما آمده است، اکنون شکرگزار خداوند متعال باشید و برخیزید به خانه هایتان بازگردید، که تا به منازل خود وارد نشوید، باران نخواهد بارید. امام جواد علیه السلام در ادامه روایت فرمود: تا زمانی که مردم به خانه هایشان نرفتند، ابر از باریدن خودداری کرد؛ امّا به محض آن که مردم داخل خانه های خود شدند، باران به قدری بارید که تمام رودها و نهرها پر از آب شد و مردم می گفتند: این از برکت وجود مقدّس فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله است. بعد از آن، امام رضا علیه السلام در جمع مردم حضور یافت و ضمن سخنرانی مهمّی فرمود: ای مردم! احکام و حدود الهی را رعایت کنید؛ و همیشه در تمام حالات، شکرگذار نعمت ها و رحمت های خداوند باشید، معصیت و گناه مرتکب نشوید، اعتقادات و ایمان خود را نسبت به خداوند و رسول و ائمه اطهار علیهم السلام تقویت نمائید. و نسبت به حقوقی که بر عهده یکدیگر دارید بی توجه نباشید و آن ها را رعایت کنید، نسبت به یکدیگر دلسوز و یاری، مهربان باشید؛ و بدانید که دنیا وسیله ای است برای عبور به جهانی دیگر، که ابدی و جاوید می باشد. سپس امام جواد علیه السلام افزود: بعد از این جریان، عدّه ای از سخن چنان دنیاپرست و چاپلوس نزد ماءمون رفتند و گفتند: این شخص - یعنی امام رضا علیه السلام - با این سحر و جادویش همه را شیفته خود گردانیده است و مردم را بر علیه خلیفه و دستگاه حکومت تحریک می

کند. لذا مأمون شخصی را فرستاد تا حضرت رضا علیه السلام را نزد وی آورد؛ و چون حضرت وارد مجلس مأمون شد، یکی از وزرای حکومت به امام خطاب کرد و گفت: تو با آمدن باران، ادعاهائی کرده ای؛ چنانچه در کار خود صادق و مطمئن هستی، دستوبده تا این دو شیر که بر پرده خلیفه نقاشی شده اند، زنده شوند. امام رضا علیه السلام بانگ برآورد: ای دو شیر دژنده! این شخص فاجر را نابود کنید، که اثری از او باقی نماند. ناگهان آن دو عکس به شکل دو شیر حقیقی در آمدند و آن وزیر سخن چین دروغ گو را دریده و بدون آن که قطره خونی از او بریزد، او را بلعیدند. و آن گاه اظهار داشتند: یا ابن رسول الله! اجازه می فرمائی تا مأمون را نیز به دوستش ملحق گردانیم؟ مأمون با شنیدن این سخن بیهوش شد و روی زمین افتاد و چون او را به هوش آوردند، دو مرتبه آن دو شیر گفتند: اجازه بفرما تا او را نیز نابود کنیم؟ حضرت فرمود: خیر، مقدرات الهی باید انجام پذیرد و سپس به آن دو شیر دستور داد تا به جای خود بازگردند و آن ها نیز به حالت اولیه خویش بازگشتند. و مأمون به امام رضا علیه السلام گفت: الحمدلله، که مرا از شر این شخص - حمید بن مهران - نجات بخشیدی

شفای عالمی وارسته توسط امام هشتم علیه السلام و اعطای کرامت به وی.

آیه الله وحید خراسانی نقل کرد: مدت بیست سال در مدرسه حاج حسن مشهد تحت سرپرستی مرحوم حاج شیخ حبیب الله گلپایگانی - که سال ها در مسجد گوهر شاد امام جماعت بود - بودم. ایشان روزی به من فرمود: «مدتی در تهران مریض و بستری شدم. روزی به جانب حضرت رضا علیه السلام رو کرده گفتم: آقا! من چهل سال تمام پشت در صحن، در سرما و گرما، سجده ای عبادت پهن کرده، نماز شب و نوافل می خواندم و بعد خدمت شما شرفیاب می گشتم حال که بستری شده ام، به من عنایتی بفرمایید. ناگاه در همان حال بیداری دیدم در باغ و بستانی خدمت حضرت رضا علیه السلام قرار دارم ایشان از داخل باغ گلی چیده به دست من دادند من آن گل را بوییدم و حالم خوب شد جالب تر آن که دستی که حضرت رضا علیه السلام به آن دست گل داده بودند، چنان با برکت بود که بر سر هر بیماری می کشیدم، بی درنگ شفا می یافت! البته در همان روزهای نخست با یک مرتبه دست کشیدن بیماری های صعب العلاج بهبود می یافت، ولی بعد از مدتی که با این دست با مردم مصافحه کردم، آن برکت اولیه از دست رفت و اکنون باید دعاهای

دیگری را نیز بر آن بیفزایم تا مریضی شفا یابد. «آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند - آیا بود که گوشه‌ی چشمی به ما کنند؟

امام رضا علیه السلام جنازه را بغل گرفتند

به گزارش گروه رسانه‌های خبرگزاری تسنیم، موسی بن سیار که از یاران حضرت رضا علیه السلام است، می‌گوید: «روزی همراه ایشان بودم همین که نزدیک دیوارهای طوس رسیدیم صدای ناله و گریه‌ای را شنیدم. من به جست و جوی آن رفتم. ناگاه دیدم جنازه‌ای را می‌آورند در این حال حضرت از مرکب پیاده شده و به طرف جنازه آمدند و آنرا بلند کردند و چنان به آن جنازه چسبیدند، همچون بچه‌ای که به مادرش می‌چسبد آنگاه رو به من نموده فرمودند: «هر کس جنازه‌ای از دوستان ما را تشییع کند، مثل روزی که از مادر متولد شده، گناهایش پاک می‌شود» وقتی جنازه کنار قبر گذاشته شد، حضرت کنار میت نشست و دست مبارک خود را روی سینه‌ی او گذاشتند و فرمودند: «فلانی! تو را بشارت می‌دهم که بعد از این دیگر ناراحتی نخواهی دید.» (بحارالانوار ۹۸/۴۹) عرض کردم: فدایت شوم، مگر این مرد را می‌شناسید، در حالیکه اینجا سرزمینی است که تا کنون در آن گام ننهاده‌اید امام علیه السلام فرمود: موسی! مگر نمی‌دانی که اعمال شیعیان ما هر صبح و شام بر ما عرضه می‌شود، این چنین است که امامان علیهم السلام از احوال ما آگاهند و لذا هر حاجتمندی که رو به سوی آنان می‌کند، مورد توجه قرار می‌گیرد و حاجتش به نحو شایسته‌ای برآورده می‌گردد.

صله‌ی امام رضا علیه السلام به یک شاعر با اخلاص

مرحوم حاج شیخ ابراهیم صاحب الزمانی از مداحان مخلص و مرثیه‌خوانان باسوز اهل بیت علیه السلام بود او سال‌ها پیش از شروع درس مرحوم آیت الله حائری بنیانگذار حوزه‌ی علمیه‌ی قم، دقایقی چند روضه می‌خواند و آنگاه آیت الله حائری درس خویش را آغاز می‌کرد. او داستانی شنیدنی دارد که از حضرت رضا علیه السلام برای مدح خویش صله دریافت داشته است! خود نقل می‌کرد که یک بار مشهد مقدس مشرف شدم و مدتی در آنجا اقامت گزیدم. پولم تمام شد و کسی را هم برای رفع مشکل خویش نمی‌شناختم. از این رو قصیده‌ای در مدح حضرت رضا علیه السلام سرودم و فکر کردم که بروم و آن را برای تولیت آستان مقدس بخوانم و صله بگیرم با این نیت حرکت کردم، اما در میان راه به

خود آمدم که چرا نزد خود حضرت رضا علیه السلام، بروم و آن را برای وی نخوانم؟! به همین جهت کنار ضریح رفتم و پس از استغفار و راز و نیاز با خدا، قصیده‌ی خود را خطاب به روح بلند و ملکوتی آن حضرت خواندم و تقاضای صله کردم. ناگاه دیدم دستی با من مصافحه نمود و یک اسکناس ده تومانی در دستم نهاد. بی‌درنگ گفتم: «سرورم! این کم است» ده تومانی دیگر داد باز هم گفتم: «کم است» تا به هفتاد تومان که رسید، دیگر خجالت کشیدم تشکر کردم و از حرم بیرون آمدم. کفش‌های خود را که می‌پوشیدم، دیدم آیه الله حاج شیخ حسنعلی تهرانی، جد آیت الله مروارید، با شتاب رسید و فرمود: «شیخ ابراهیم!» گفتم: «بفرمایید آقا!» گفت: «خوب با آقا حضرت رضا علیه السلام روی هم ریخته‌ای، برایش مدح می‌گویی و صله می‌گیری، صله را به من بده» بی‌معطلی پول‌ها را به او تقدیم کردم و او یک پاکت در ازای آن به من داد و رفت وقتی گشودم دیدم دو برابر پول صله است یعنی یکصد و چهل تومان. (کرامات الصالحین، ص ۲۱۶)

ای که بر خاک حریم تو ملائک زده بوس - رشک فردوس برین گشته ز تو خطه توس -  
هرکه آید به گدایی به در خانه‌ی تو - حاش لله که ز درگاه تو گردد مأیوس .

سفر معنوی به حرم امام رضا علیه السلام

قریب به ۷۰ سال از خدا عمر گرفته... اهل مشهد است. در دلش آرزوی زیارت بی بی دو عالم فاطمه المعصومه سلام الله علیها غوغا کرده. بادلی شکسته، رفت حرم سلطان خوبی ها حضرت علی ابن موسی الرضا علیه السلام. آقا جان! دلم برای زیارت خواهر بزرگوارتان لک زده است... پولی ندارم. دیگر توانی در جانم برای سفر نیست. تو رو بحق خود خواهرت، تمام این موانع را بر طرف کن، بذار این آخر عمری؛ کریمه ی آل الله رو هم زیارت کنم. از ضریح مبارک جدا شد و به سمت کفشداری رفت. شماره کفش خود را بیرون آورد و تحویل خادم داد. خانم ببخشید! این شماره برای این کفشداری نیست. مگه میشه! من خودم کفشم را به کفشداری دادم و داخل حرم شدم. نه خانم این شماره برای اینجا نیست. ناگاه چشم خادم به پشت شماره ی کفش می افتد. آرم حرم رضوی... حاج خانم، دیدی گفتم شماره اشتباه است. این برای حرم امام رضا است... خوب منم در حرم امام رضا هستم دیگه... نه خانم، اینجا حرم کریمه ی اهل بیت، فاطمه المعصومه است. بیهوش شد و بردنش داخل اتاقی... بعد که حالش بهتر شد، ماجرا را تعریف کرد و

معجزه ی دیگری برای این خواهر و برادر آسمانی سلام الله علیهما ثبت گردید. (بولتن نیوز)

#### تا زمانی که ایرانیان به زیارت ما می آیند

تا زمانی که ایرانیان به زیارت ما می آیند و در مراسم عزای ما شرکت می کنند امنیت خواهند داشت . آیت الله آشتیانی در زمان مشروطه فردی بودند شبیه به آیت الله بهجت. از ایشان جریانی تعریف شده است که مکتوبش به دست ما رسیده است. ایشان زمانی برایش مشکلی پیش می آید و تصمیم می گیرد به مشهد برود، در بین راه در حالت مکاشفه ۱۴ خیمه سبزرنگ را می بیند. می رود به خیمه اول آن جا پیامبر اکرم (ص) را می بیند و عرض می کند آقا من این مشکلات را دارم. حضرت می فرمایند چون زائر فرزندانم رضا (ع) هستید بروید نزد خود ایشان. آقای آشتیانی می روند نزد امام رضا (ع) و به ایشان مشکلاتش را می گوید و بیان می کند من سه مشکل دارم یکی بیماری مزمن و طولانی است که دچارش شده ام، دوم این که کمونیست ها به ایران آمده اند و من می ترسم که ضربه ای به ایران بزنند و دین ما را از بین ببرند، در پایان نیز می گوید آقا از لحاظ مالی مشکل پیدا کرده ام و قرض دارم. امام رضا (ع) در با محبت می فرمایند قرضت را ادا کردیم، بیماری مقدر است و به نفع توست، نگران کمونیست ها هم نباش و بعد می فرمایند تا وقتی شما با ما هستید و به زیارت ما می آید و در مجالس عزاداری ما شرکت می کنید در امان هستید. بنابراین طبق گفته امام معصوم (ع) ایران به خاطر این موارد است که در امان است. الان نیز همه اطراف ما در آتش است اما ایران را امام ضمانت کرده است. (نسیم آنلین)

#### پاسخ امام هشتم علیه السلام به نامه ی یکی از زائران

آقا میرزا حسن لسان الأطباء از اهالی اشرف مازندران نقل کرد در زمانی که حاجی ملا محمد اشرفی از مشاهیر علما در زادگاه خود اشرف (بهشهر) زندگی می کرد، من یک بار عازم زیارت حضرت رضا، علیه السلام شدم . برای خداحافظی و امر وصیت نامه ی خود خدمت ایشان رفتم و چون دانست که به زیارت ثامن الائمه علیه السلام می روم، پакتی به من داد و فرمود: «در اولین روزی که به حرم مشرف شدی، این نامه را تقدیم امام رضا علیه السلام کن و در مراجعت جوابش را گرفته، برایم بیاور.» با خود گفتم: یعنی چه؟

مگر امام رضا علیه السلام زنده است که نامه را به او بدهم؟! چگونه جوابش را بگیرم؟! اما عظمت مقام آن دانشمند مانع شد که این مطلب را به ایشان بگویم و اعتراض نمایم. هنگامی که به مشهد مقدس رسیدم، در اولین روز زیارت، برای ادای تکلیف نامه را به داخل ضریح انداختم. بعد از چند ماه موقع مراجعت برای زیارت وداع به حرم مشرف شدم و اصلاً سخن حاجی را که گفته بود جواب نامه‌ام را بگیر و بیاور، فراموش کرده بودم. بعد از نماز مغرب و عشا در حال زیارت بودم که ناگاه صدای مأموری بلند شد که زائران از حرم بیرون روند تا خدام به تنظیف حرم بپردازند. وقتی نماز زیارت را تمام کردم، متحیر شدم که اول شب چه وقت در بستن است؟ ولی دیدم کسی جز من در حرم نیست! برخاستم که بیرون روم، ناگاه دیدم سید بزرگواری در نهایت شکوه و جلال از طرف بالا سر با کمال وقار به سوی من می‌آید. همین که به من رسید، فرمود: حاجی میرزا حسن! وقتی به اشرف رسیدی پیغام مرا به حاجی اشرفی برسان و بگو: آیینہ شو جمال پری طلعتان طلب جاروب زن به خانه و پس میهمان طلب. در این فکر بودم که این بزرگواری که بود؟ که مرا به اسم خواند و پیغام داد یک مرتبه متوجه شدم اوضاع حرم به حالت اول برگشته، برخی نشسته و بعضی ایستاده به زیارت و عبادت مشغول هستند فهمیدم که این حالت مکاشفه بوده است. وقتی به وطن مراجعت کردم، یکسره به خانه مرحوم حاجی اشرفی رفتم تا پیغام امام علیه السلام را به وی برسانم همین که در را کوبیدم، صدای حاجی از پشت در بلند شد که: «حاجی میرزا حسن! آمدی؟ قبول باشد. آری: آیینہ شو جمال پری طلعتان طلب - جاروب زن به خانه و پس میهمان طلب. سپس افزود: «افسوس! که عمری گذراندیم و چنان که باید و شاید صفای باطن پیدا نکرده‌ایم!» (کرامات رضویه، ج ۲، ص ۶۴)

#### کمک حضرت به سید یونس آذرشهری

نامش سید یونس و از اهالی آذرشهر آذربایجان بود. به قصد زیارت هشتمین امام نور، راه مشهد مقدس را در پیش گرفت و بدانجا رفت، اما پس از ورود و نخستین زیارت، همه پول او مفقود شد و بدون خرجی ماند. ناگزیر به حضرت رضا، علیه السلام، توسل جست و سه شب پیاپی در عالم خواب به او دستور داده شد که خرج سفر خویش را از کجا و از چه کسی دریافت کند و از همین جا بود که داستان شنیدنی زندگی اش پیش آمد که بدین

صورت نقل شده است. خود می‌گوید: پس از مفقود شدن پولم به حرم مطهر رفتم و پس از عرض سلام گفتم: «مولای من! می‌دانید که پول من رفته و در این دیار نا آشنا، نه راهی دارم و نه می‌توانم گدایی کنم و جز به شما به دیگری نخواهم گفت.» به منزل آمده و شب در عالم رؤیا دیدم که حضرت فرمود: «سید یونس! بامداد فردا، هنگام طلوع فجر برو دربست پایین خیابان و زیر غرفه نقاره خانه، بایست، اولین کسی که آمد رازت را به او بگو تا او مشکل تو را حل کند.» پیش از فجر بیدار شدم و وضو ساختم و به حرم مشرف شدم و پس از زیارت، قبل از دمیدن فجر به همان نقطه ای که در خواب دیده و دستور یافته بودم، آمدم و چشم به هر سو دوخته بودم تا نفر اول را بنگرم که به ناگاه دیدم «آقا تقی آذرشهری» که متاسفانه در شهر ما بر بدگویی برخی به او «تقی بی‌نماز» می‌گفتند، از راه رسید، اما من با خود گفتم: «آیا مشکل خود را به او بگویم؟ با اینکه در وطن متهم به بی‌نمازی است، چرا که در صف نمازگزاران نمی‌نشیند،» من چیزی به او نگفتم و او هم گذشت و به حرم مشرف شد. من نیز بار دیگر به حرم رفته و گرفتاری خویش را با دلی لبریز از غم و اندوه به حضرت رضاعلیه السلام، گفتم و آمدم. بار دیگر، شب، در عالم خواب حضرت را دیدم و همان دستور را دادند و این جریان سه شب تکرار شد تا روز سوم گفتم بی‌تردید در این خوابهای سه گانه رازی است، به همین جهت بامداد روز سوم جلورفتم و به اولین نفری که قبل از فجر وارد صحن می‌شد و جز «آقا تقی آذرشهری» نبود، سلام کردم و او نیز مرا مورد دلجویی قرار داد و پرسید: «اینک، سه روز است که شما را در اینجا می‌نگرم، کاری دارید؟» جریان مفقود شدن پولم را به او گفتم و او نیز علاوه بر خرج توقف یک ماهه ام در مشهد، پول سوغات را نیز به من داد و گفت: «پس از یک ماه، قرار ما در فلان روز و فلان ساعت آخر بازار سرشوی در میدان سرشوی باش تا ترتیب رفتن تو را به شهرت بدهم.» از او تشکر کردم و آمدم. یک ماه گذشت، زیارت وداع کردم و سوغات هم خریدم و خورجین خویش را برداشتم و در ساعت مقرر در مکان مورد توافق حاضر شدم. درست سر ساعت بود که دیدم آقا تقی آمد و گفت: «آماده رفتن هستی؟» گفتم: «آری!» گفت: «بسیار خوب، بیا! بیا! نزدیکتر.» رفتم. گفت: «خودت به همراه بار و خورجین و هر چه داری بر دوشم بنشین.» تعجب کردم و پرسیدم: «مگر ممکن است؟» گفت: «آری!» نشستیم. به ناگاه دیدم آقاتقی گویی پرواز می‌کند و من هنگامی متوجه شدم

که دیدم شهر و روستای میان مشهدتا آذرشهر بسرعت از زیر پای ما می‌گذرد و پس از اندک زمانی خود را در صحن خانه خود در آذرشهر دیدم و دقت کردم دیدم، آری خانه من است و دخترم در حال غذا پختن. آفاتقی خواست برگردد، دامانش را گرفتم و گفتم: «به خدای سوگند! تو را رها نمی‌کنم. در شهر ما به تو اتهام بی‌نمازی و لامذهبی زده اند و اینک قطعی شد که تو از دوستان خاص خدایی، از کجا به این مرحله دست یافتی و نمازهایت را کجا می‌خوانی؟ او گفت: «دوست عزیز! چرا تفتیش می‌کنی؟» او را باز هم سوگند دادم و پس از اینکه از من تعهد گرفت که راز او را تا زنده است برملا نکنم، گفت: سید یونس! من در پرتو ایمان، خودسازی، تقوا، عشق به اهل بیت و خدمت به خوبان و محرومان بویژه با ارادت به امام عصر، علیه السلام، مورد عنایت قرار گرفته ام و نمازهای خویش را هر کجا باشم با طی الارض در خدمت او و به امامت آن حضرت می‌خوانم.»

آری! مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز - ورنه درعالم رندی خبری نیست که نیست. (پی نوشتها: برگرفته از: قاضی زاهدی، احمد، شیفتگان حضرت مهدی، ج ۲، به نقل از کتاب نوادر شریف رازی «کرامات الکاتبین»)

### زائرین پیاده امام رضا علیه السلام

بررسی اخبار و مطالب منتشرشده در روزنامه های ۱۶۰ سال اخیر نشان می دهد که برخی از زائران با پای پیاده به قصد زیارت حرم مطهر امام رضا علیه السلام از شهر و دیار خودبه طرف مشهد حرکت می کردند و برای این که بتوانند سختی های راه را تحمل کنند، به صورت گروههای دو یا چند نفری همسفر می شدند. به یقین نمی توان نخستین کسی را که با پای پیاده به قصد زیارت مرقد منور حضرت ثامن الائمه علیه السلام به مشهد آمده است معرفی نمود؛ اما شاه عباس صفوی، نخستین فردی است که اخبار و اسناد پیاده آمدنش به مشهد مقدس به دست ما رسیده است. وی در سال ۱۰۱۰ قمری با گروهی از اطرافیانش مسیر اصفهان تا مشهد را طی ۲۸ روز با پای پیاده سپری کرد و این سنت حسنه را بنیان نهاد. شاه عباس به محض ورود به مشهد مقدس، به زیارت روضه مقدس رفت و طی چند روزی که در مشهد ساکن بود، شب تا صبح در حرم مطهر امام رضا علیه السلام می ماند. شاه عباس، زمانی که در حرم حضور داشت، مانند خدام حرم

مطهر به جارو کشی صحن و روشن یا خاموش کردن شمع ها مشغول بود. در این سفر، شاه عباس چیزهای زیادی را وقف مرقد مطهر امام رضا علیه السلام کرد که آثار آنها هنوز موجود است (منجم، ۱۳۶۶). با مطالعه و بررسی مطبوعات ایران در فاصله سالهای ۱۲۵۲ تا ۱۴۱۱ قمری (۱۲۱۵ تا ۱۳۷۰ خورشیدی)، چند مورد گزارش و خبر تشریف زائران پیاده به حرم مطهر امام رضا علیه السلام یافت شد که در این مقاله به بررسی آنها میپردازیم.

#### نخستین تشریف زائران پیاده

نخستین خبر درج شده در مطبوعات درباره زائران پیاده، مربوط به سال ۱۳۳۳ خورشیدی و از این قرار است: «آقای سلیمان خراط که از بازرگانان رشت می باشد، سال قبل به قصد تشریف به آستان قدس رضوی به مشهد آمده و در آستانه مقدسه نذر می کند که اگر مشکلات و گرفتاری های زیادی که بر او مستولی شده، به لطف حضرت رضا علیه السلام مرتفع شود، سال بعد، پیاده از رشت تا مشهد به زیارت حضرت ثامن الائمه علیه السلام بیاید. به طوری که نامبرده به خبرنگار ما اظهار داشته، پس از مراجعت به رشت، گرفتاری هایی که برای او موجود بوده و رفع آنها بسیار مشکل بوده، به خودی خود حل [می شود]. آقای خراط به منظور انجام تعهد خود، قصد تشریف و عتبه بوسی آستان قدس [رضوی] را می کند و سه نفر دیگر از کارکنان مؤسسه او که از نیت او باخبر می شوند، با او هماهنگ شده و هر چهار نفر، روز دوازدهم فروردین ماه، پیاده از رشت به طرف مشهد حرکت و ۱۴۴۰ کیلومتر راه فاصله بین رشت تا مشهد را در مدت ۲۴ روز طی نموده و روز یکشنبه، پنجم اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۳ خورشیدی به مشهد وارد شدند. در گراور (عکس) فوق، آقایان محمد فخریان، سلیمان خراط، جهانگیر پشت شاه و علی هاشمی که پیاده از رشت تا مشهد آمده اند، دیده می شوند» (روزنامه خراسان، ۱۳۳۳: ۴).

#### دومین تشریف زائران پیاده

خبر سفر دو جوان کاشانی که با پای پیاده به همراه یک شتر در سال ۱۳۴۴ به قصد زیارت حرم مطهر امام رضا علیه السلام، عازم مشهد شده اند، دومین گزارش ثبت شده در مطبوعات ایران درباره تشریف زائران با پای پیاده به حرم منور حضرت ثامن الحجج علیه السلام است:

«ساعت ۶ بعد از ظهر روز شنبه، ۵ تیر ۱۳۴۴، کاروان کوچکی وارد شهر مشهد شد. این کاروان را یک نفر شتر سیاه و دو نفر مرد چهره سوخته تشکیل می دادند. جهاز شتر را با پارچه سیاهی پوشانده بودند و زنگ بزرگی که به گردن شتر بسته بود، توجه همه را جلب می کرد. دو مرد جوان با پای برهنه، همراه شتر به سوی آستان مبارک حضرت رضا علیه السلام می رفتند و در چشمهای آنها اشک شوق موج میزد. این دو جوان، محمدعلی بادپی و سید حسین حسینی بودند که به منظور زیارت مرقد مطهر حضرت رضا علیه السلام در حدود ۴۱ روز پیش، از کاشان حرکت کرده بودند و روز شنبه به مشهد رسیدند. آنها شتر سیاهرنگی را همراه آورده بودند که به روی آن، دو بستر ساده و چند بسته و یک کوزه آب دیده می شد. هنگامی که از خیابان عبور می کردند، همه متوجه شده بودند که این دو نفر از زائران بی شمار حضرت رضا علیه السلام می باشند که برای زیارت آمده اند؛ ولی هیچکس باور نمی کرد که این دو نفر در حدود هزار کیلومتر راه را گاهی پیاده و زمانی با شتر طی کرده اند تا اینکه به مشهد رسیده اند. پاهای آنها به وضع دلخراشی درآمده بود و نشان می داد که یک راه طولانی و پررنج را طی کرده اند. خبرنگار ما که با دو نفر زائر مزبور تماس گرفته، اظهار میدارد: این دو جوان، چهرهای سوخته و لباس مندرسی داشتند و دیدگان آنها لبریز از شوق زیارت حضرت رضا علیه السلام بود. خبرنگار ما سؤال کرد: «چرا با وسیله دیگری به مشهد نیامدید؟» آنها گفتند: «ما نذر کرده بودیم که با پای پیاده به مشهد بیاییم؛ ولی اطرافیان پیشنهاد کردند که شتر خود را هم همراه برده و به آستانه حضرت تقدیم کنیم. ما هم قبول کردیم و چون شتر نذری بود، فقط اثاثیه خود را با آن حمل کردیم و خود پیاده عازم شدیم و ضمناً سعی داشتیم تا روز اربعین، خود را به مشهد برسانیم؛ اما دوری راه و سختی مسافرت باعث شد که چند روز دیرتر از آنچه که پیش بینی کرده بودیم، به مقصد برسیم». کاروان کوچک، سپس به خیابان طهران پیچید و آهسته آهسته به سوی آستان مبارک حضرت ثامن الائمه حرکت کرد. در مسیر حرکت آنها مردم جمع شده بودند و بدین ترتیب از کاروانیان استقبال می کردند» (روزنامه خراسان، ۱۳۴۴: ۲ و ۱۰).

سومین تشریف زائران پیاده

تشریف هیئت ۵۰ نفره از تهران در سال ۱۳۵۰ که با پای پیاده، مسیر طولانی تهران تا مشهد را طی کردند، سومین خبر درج شده در مطبوعات درباره تشریف زائران پیاده به حرم مطهر امام رضا علیه السلام و نخستین خبر درج شده درباره تشریف گروهی زائران پیاده است. در روزنامه آفتاب شرق می خوانیم: "یک هیئت ۵۰ نفری که پای پیاده جهت زیارت آستان مقدس حضرت ثامن الحجج از تهران حرکت نموده بود، پس از ۵۴ روز پیاده روی به مشهد وارد شد و مورد استقبال جمع کثیری از اهالی مشهد و هیئت های مذهبی قرار گرفت. البته عده زیادی از مردم مشهد که از ورود هیئت، دیروز مطلع شده بودند، روز قبل نیز تا چند کیلومتری خارج شهر به استقبال گروه مذهبی رفتند و به آنها خبر مقدم گفتند". "اعضای هیئت، بلافاصله پس از ورود به مشهد، جهت زیارت به حرم مطهر مشرف شدند. سپس در حسینیه پزندگان، واقع در میدان دقیقی، اقامت کردند. سرپرستی این هیئت را حجت الاسلام حاج شیخ جواد خراسانی، امام جماعت مسجد ولیعصر علیه السلام خیابان سرآسیاب دولاب به عهده دارد. حجت الاسلام حاج شیخ جواد خراسانی که خود خراسانی الاصل است، در مورد چگونگی این سفر به خبرنگار ما اظهار داشت که این، دومین سفری است که ایشان پیاده به مشهد مشرف می شوند. در سفر قبلی، عده ای که پیاده به مشهد مشرف شدند، ۱۱ نفر بودند و این سفر ۴۰ روز به طول انجامید و امسال، همراهان، نزدیک به ۵۰ نفر می باشند و شاید در سفرهای آینده، عده بیشتری از مشتاقان زیارت حضرت رضا علیه السلام به این جمع بپیوندند. این عده، روز چهارم جمادی الاول از تهران حرکت نمودند و ۲۷ جمادی الثانی، یعنی پس از ۵۴ روز به مشهد رسیدند. اعضای این هیئت، ۵ روز در مشهد اقامت می نمایند؛ سپس به تهران مراجعت می کنند" این هیئت در روز دوشنبه، ۲۲ مرداد ۱۳۵۲، برای سومین بار سعادت تشریف به حرم امام رضا علیه السلام را با پای پیاده به دست آورد. "هیئت ۲۰ نفری که پس از ۵۵ روز طی طریق و تحمل رنج یک سفر طولانی وارد مشهد شدند، سومین سالی است که برای شرفیابی به دربار ولایتمدار هشتمین پیشوای شیعیان جهان، فاصله تهران مشهد را پیاده می پیماید. سرپرستی هیئت را آقای حاج سید جواد خراسانی به عهده گرفته و ۶۵ سال دارد. اعضای این هیئت که اغلب افراد مسن هستند، در راه تهران مشهد به هر شهر و روستایی که می رسیدند، مورد استقبال قرار می گرفتند و نیز لحظه ای از انجام فرامین

دینی غفلت نمی ورزیدند. جالب این است که پخت و پز غذا به عهده یکی از آنان بود. یکی از خبرنگاران اطلاعات در مشهد که به اتفاق خبرنگار عکاس در ۱۰ کیلومتری مشهد از زائران پرشور و اشتیاق استقبال کرده، می نویسد: «این هیئت پس از دو روز اقامت در مشهد از طریق خط شمال با اتومبیل به تهران حرکت کرد». (منبع: مجله دانشور؛ ماهنامه فرهنگی اطلاع رسانی سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی)

#### داستانی از کفشداری حرم امام رضا (ع)

تا چشم کار می کرد بیابان بود. در جاده خاکی به دنبال یافتن توتستان به راه افتادیم. دقایقی بعد از دور درخت های توتستان را یافتیم. که در آن دل کویر زیبایی خاصی به آنجا داده بود، نسیم در میان شاخه های درختان می وزید. در باغ باز بود. بوی نعنا کنار جویبار فضا را عطرآگین کرده بود. درخت های سیب و گیلان و آلبالو و همچنین تاکستان انگور در باغ خودنمایی می کرد. نگاهی به اطراف انداختم تا کسی را ببینم، نوشته ای بر روی دیوار دو اطاق کنار باغ توجهم را جلب کرد. بر روی دیوار نوشته شده بود: دزد محترم به خودتان زحمت ندهید داخل اتاق چیزی برای بردن پیدا نمی شود اگر واقعاً محتاج هستید با شماره تلفن زیر تماس بگیرید، بنده در خدمتتان هستم هر کمکی که از دستم بر بیاید برایتان انجام خواهم داد. لبخندی زدیم و به راه ادامه دادیم. صدای زمزمه دعایی از دور توجه ما را جلب کرد. جلوتر رفتیم و صدا لحظه به لحظه وضوح بیشتری پیدا می کرد. سه نفر در کنار جویبار ایستاده و مشغول خواندن زیارت «امین الله» بودند، زیارت که تمام شد صلوات فرستادند، ما هم با آنها صلوات فرستادیم. از صدای صلوات ما متوجه حضور ما شدند، برگشتند و به ما خوشامد گفتند. دو کارگر در کنار بوته های سیر مشغول کار شدند و پیرمرد با لبی خندان به استقبال ما آمد، ما را به جای دعوت کرد، در کنار جویبار نشستیم سینی چای را به گروه تعارف کرد. من استکان چای را که برداشتم بدون معطلی سؤال کردم: «... آقای حسینی کفش شما را یاد چی می اندازه؟» لبخندی زد و گفت: «خب کفش برای پیاده روی خیلی خوبه، کفش برای کار، برای اینکه پا راحت باشد خیلی خوبه» و مرتب لبخندی می زد. انگار منظور مرا فهمیده بود ولی نمی خواست به صراحت بگوید: گفتیم: «خب اینا که خیلی معمولیه، دیگه شما رو یاد چی می اندازه؟» کمی به فکر

فرو رفت سرش را پایین انداخت و انگشت دستش را به روی زمین به حرکت در آورد قطره‌ای اشک از گونه‌اش سرازیر شد و با لهجه شیرین مشهدی گفت: «کفش مورو یاد زیارت می‌اندازه یاد زائر آقا امام رضا(ع) یاد کفشداری حرم آقا می‌اندازه». گفتم «برای چی؟» گفت: «خب مو کفشدار زائر آقا هستم.» پرسیدم چند ساله؟ گفت ۱۴ ساله که آقا به من این توفیق رو داده که خادم زائرش باشم. پیرمرد حال خوبی داشت. گفتم برای ما تعریف کن کار اصلی شما چیه و هفته ای چند روز برای کفشداری حرم میری؟ گفت، کارمو که معلومه کشاورزم، هفته ای یکبار ۱۲ ساعت برای کفشداری میرم. اصلا به عشق کفشداری آقا، هفته‌ها و ماه‌ها و سال‌ها رو می‌گذرونم به عشق آقا کشاورزی می‌کنم، این باغ رو که می‌بینی همش به عشق آقا امام رضا(ع) است مخصوصا این بوته های انگور، آخه آقا انگور خیلی دوست داشتند، موقع محصول انگور بخش زیادی از آنها رو برای زائرین آقا می‌برم. توتستان تو جاده رو که به طول سه کیلومتر همه رو خودم کاشتم وقف آقا امام رضا(ع) کردم. اصلا من زندگی می‌کنم به عشق آقا و بعد سرش را دوباره پائین انداخت. در همان دقایق اولیه که کنار او قرار گرفتیم کاملا این عشق در چهره و کلام او موج می‌زد، همه وجود او عشق امام رضا بود. به سختی حرف می‌زد مدام باید از او سؤال می‌کردم تا کلمه ای حرف از او بیرون بیاید. گفتم از کفشداری برایم بگو، از زائرین، از اینکه کفش‌های زائر را می‌گیری چه احساسی داری، اگر کفش تمیز یا کثیف و غبارگرفته و مندرس باشد تا کفشی که تمیز است، چه رابطه ای با آنها داری آیا در طول سال برایت این کار عادی نشده؟ نفس عمیقی کشید و گفت. هر بار که به کفشداری میرم انگار که بار اول اومدم مثل همه زائرهای آقا که از راه دور اومدن برای زیارت آقا ما برای گرفتن کفش زائر در کفشداری حرم با دوستان رقابت می‌کنیم. هر چقدر که کفش بیشتر می‌گیریم خوشحال تر و راضی تر هستیم. هر چقدر هم که کفش مندرس تر و غبارگرفته تر باشد نزد ما عزیزتره. البته کفش‌های نو و تمیز هم برای ما عزیزه، ولی کفش‌های غبارگرفته برای ما لذت بیشتری داره. آخه اون کفش‌ها از راه دور اومدن، بیشتر هم کشاورزها هستن. سنتی هم بین اهل دل هست که چند کیلومتر به مشهد مقدس مانده از اتوبوس پیاده میشن و مسیر ۵ تا ۱۰ کیلومتر، بعضی وقتها اگر هوا مناسب باشد تا ۳۰ کیلومتر زائر به احترام آقا پیاده طی مسیر می‌کند تا به حرم برسد، اونوقت اون کفش‌ها

برای ما از ارزش و منزلت خاصی برخورداره، با لبخندی توأم با حس غریبی می‌گفت: کفش این زائر پیاده کشاورز رو با دستمال پاک کنی خیلی قیمت داره، بعد غبار اون کفش و جمع می‌کنیم آخه اون غبار خیلی مقدسه. می‌گفت: حاصل همه عمر من و سرمایه زندگی من ۲ کیلو خاک غبار کفش زائر آقا امام رضا(ع) است. با تعجب گفتم خب این خاک رو می‌خوای چیکار کنی؟ لبخندی زد و گفت اون خاک رو توی پلاستیک در صندوقچه خونه گذاشتم و وصیت کردم که روزی که سفر به جهان اصلی کردم اون خاک رو داخل قبر من پهن کننده و بدن مرا بر روی آن خاک قرار بدن. می‌گفت. فصل زمستان رو خیلی دوست دارم چون عمدتاً کفش زائر خیس و گلیه، رونق کار کفشداری تو زمستونه، بعضی وقتها دلم می‌خواد فرصت داشته باشیم تا بتونم همه کفش‌ها رو قشنگ خشک و تمیز کنم، وقتی زائر از زیارت آقا برمی‌گرده کفش خوب و مرتب تحویلش بدم، وقتی رضایت رو تو چهره زائر آقا می‌بینم. همه وجودم پر از عشق میشه، البته در یک کلام کار کفشداری حرم آقا کار عشق و همه آرزوی من اینه که در طی این سال‌ها یه روزی کفش آقا امام زمان(عج) بدست من رسیده باشه. دوباره چشمانش از اشک پر می‌شود، بغض گلویش را می‌گیرد و دیگر قادر به ادامه سخن نیست. (وبسایت روزگار آخر محمود مظفری)

#### تشریف به اسلام دانشجوی آلمانی

به گزارش سرویس فرهنگی جام نیوز، دانشجوی دکترای رشته ایران‌شناسی دانشگاه گوتینگن آلمان با قرائت شهادتین در حرم مطهر رضوی به دین اسلام تشریف یافت. ارنه بنش روز گذشته ۱۰ اسفندماه در حاشیه مراسم تشریف خود به دین اسلام که در دفتر امور زائران غیرایرانی حرم مطهر رضوی برگزار شد، درباره نحوه تشریف خویش به دین اسلام اظهار کرد: ۵ سال پیش در دانشگاه گوتینگن آلمان، رشته ایران‌شناسی را بر حسب علاقه انتخاب کردم، در آنجا برای اولین بار با دین اسلام آشنا شدم سپس در طول ۵ سال فعالیت دانشجویی در مورد ادیان مختلف به خصوص اسلام تحقیق‌های مفصلی را انجام دادم و نسبت به گذشته اطلاعات کامل و جامع‌تری درباره ادیان متعدد کسب کردم. وی ادامه داد: من به دین مسیحیت احساس تعلق خاصی نداشتم، طبق تحقیقاتی که انجام دادم به کامل بودن دین اسلام نسبت به دیگر ادیان پی بردم و دین اسلام و مذهب تشیع

را برای خود برگزیدم. این دانشجوی آلمانی با بیان اینکه انتخاب دین اسلام و حضور در حرم مطهر امام رضا(ع) احساسی خوشایند همرا با آرامش را برایم پدید می‌آورد، عنوان کرد: حضور در حرم امام رضا(ع) احساس عجیبی دارد در این مکان مقدس نزدیک شدن به خداوند را حس می‌کنم، لذا تشرف به این مکان مقدس را دوست دارم. ارنه بنش با اشاره به نحوه آشنایی با همسرش گفت: دانشکده ایران شناسی به مناسبت شب یلدا که برای ایرانیان دارای اهمیت خاصی است و به دلیل آشنا شدن دانشجویان با این روز جشن مفصلی را تدارک دیده بود، دوست مشترک من و همسر که مسلمان است باعث آشنایی ما با یکدیگر در جشن شب یلدا شد. ارنه بنش در مورد وضعیت مسلمانان کشور آلمان گفت: اکثر مسلمانان آلمان را اهل تسنن تشکیل می‌دهند، طبیعتاً برای مسلمانان محدودیت‌هایی وجود دارد اما این محدودیت‌ها نسبت به کشورهای همچون انگلیس و فرانسه که اسلام‌ستیزی را ترویج می‌کنند و از اسلام چهره‌ای ناخوشایند نشان می‌دهند، کمتر است. ارنه بنش نام "ابراهیم" برای خود انتخاب کرد و قرآنی به زبان آلمانی از سوی بخش زائران غیرایرانی حرم رضوی به او هدیه شد. / ایسنا

#### شفای فرزند سلطان سنجر

سلطان سنجر یا یکی از وزرای او فرزندی داشت که از نوعی بیماری صعب‌العلاج و مسری در رنج بود؛ به طوری که دیگران از وی دوری می‌کردند و بدین سبب غمگین و دل شکسته شده بود؛ روزی برای شکار بیرون رفت؛ ناگهان چشمش به آهویی افتاد؛ اسب را رکاب زد که آهو را بگیرد. آهو دوید تا به نزدیکی بنایی رسید و در آنجا پناه گرفت؛ فرزند وزیر اسب را به سمتی که آهو پناه گرفته بود؛ راند؛ زمانی که اسب به آن مکان نزدیک شد از حرکت باز ایستاد؛ پسر هر چه تلاش کرد، اسب حرکت نکرد؛ از این پیشامد متعجب شد و دانست که آن جا مدفن فرد بزرگواری است که در پیشگاه پروردگار مقام والایی دارد؛ به همین دلیل از اسب پایین آمد و با پای برهنه و با احترام به جانب آن قبر مطهر رفت؛ آنجا مرقد منور امام رضا (علیه السلام) بود. فرزند وزیر با خضوع و خشوع از خداوند خواست تا به حرمت این امام بزرگوار، او را شفا دهد و خداوند به برکت وجود مبارک امام رضا (علیه السلام) شفا را به او عنایت فرمود. پسر، این خبر مسرت بخش را به پدر رساند و از وی خواست تا برای ساخت گنبد یا عمارتی جهت گسترش روضه منوره

حضرت رضا (علیه السلام)، مساعدت نماید. پدر نیز سجده شکر به جای آورد و با این درخواست فرزند موافقت کرد. (منابع: مطلع الشمس؛ اعتمادالسلطنه . عجائب زیارت امام رضا (ع)؛ شیخ حافظ حدّاد)

#### افتخار خادمی امام رضا علیه السلام

خبرنگار پایگاه اطلاع رسانی حج : در حرم امام رضا (علیه السلام) با برخی از زائران در رابطه با سوژه مورد نظر گفت و گو می کنم و در این میان پای صحبت جوانی می نشینم که از خادمان افتخاری امام رضا (علیه السلام) است و هر ماه یک روز فرصت خدمتگزاری به زائران پیدا کرده است. تقدیر او در حرم امام رضا (علیه السلام) به بهترین صورت تغییر پیدا کرد، او که تا چندی پیش از طرفداران پر و پا قرص عرفان های نوظهوری چون یوگا، مدیتیشن، اوشو و ... بود، می گوید: من هم مثل همه جوانان دیگر به دنبال نشاط و امید در زندگی بودم و از سوی دیگر معنویت را نیز دوست داشتم، عرفان های شرقی من را مجذوب خود کردند؛ کتابهای بسیاری در این رابطه می خواندم و احساس می کردم این عرفانها گم شده من هستند، حتی در دیدار با دوستان خود از جملات صاحبان این نوع عرفان برای آنها مثال می زدم و به این جملات افتخار می کردم، یک روز پاییزی برای دیدار با یکی از دوستانم که به این نوع عرفانها تمایل شدیدی داشت، برای اولین بار به مشهد رفتم، البته سفر من یک سفر سیاحتی بود و هیچ گاه تصور نمی کردم به زیارت ختم شود، هتلی نزدیک به حرم امام رضا را از قبل رزرو کرده بودم، بعد از انجام کارم یک شبانه روز در هتل به سر بردم، حوصله بیرون رفتن را نداشتم، پنجره هتل به سمت گنبد طلایی حرم امام باز می شد؛ در درونم آشوبی به پا شده بود، از یک سو تعالیم این عرفانها را که در ذهنم مرور می کردم، به این نتیجه می رسیدم که من در انتخاب راهم اشتباه نکرده ام و دیگر چه نیازی به حضور در حرم است و از همین جا یک نگاهی به گنبد طلایی کافی است. اما نیرویی قوی در درونم فریاد می زد که به حرم بروم. چند ساعت بیشتر به پروازم باقی نمانده بود که ناگاه خود را جلوی ورودی یکی از صحنهای حرم امام رضا (علیه السلام) دیدم. مشاهده زائران ایرانی و دیگر زائران کشورهای خارجی در صحن های حرم و حضور در آن فضای معنوی پی در پی بر من تلنگر می زد و خانه پوشالی که برای خود ساخته بودم با هر تلنگر ویران تر می شد. در

حرم امام رضا (علیه السلام) برای اولین بار پی بردم تا انسان به مکاتب حقیر می اندیشد، اندوه و ملالت بر او حاکم است و نشاط حقیقی را باید اینجا یافت، در همین افکار بودم که یکی از زائران ورقه ای به من داد و گفت: من آن را مطالعه کردم شما هم وقتی خواندید، به دیگری بدهید. روی آن نوشته شده بود: «شرایط لازم برای خادمان افتخاری امام رضا (علیه السلام)».

### دعوت امام رضا (ع) به خراسان

نامه مأمون به امام رضا (ع) و فراخواندن آن حضرت را به سوی خود و فرستادن کسی که آن حضرت را به سوی او آورد. صدوق در عیون اخبار الرضا به سند خود از عده ای نقل کرده است که گفتند: چون کارامین ساخته و پرداخته شد و خلافت برای مأمون هموار گردید، نامه ای به امام رضا (ع) نوشت و او را به سوی خود در خراسان فراخواند. امام نیز عذر و بهانه بسیار آورد اما وی همچنان به آن حضرت نامه می نگاشت و از آن حضرت خواستار آمدن می شد. تا آنجا که امام رضا (ع) دانست که چاره ای جز این ندارد. پس با فرزندش ابوجعفر (امام نهم) که هفت سال داشت از مدینه رهسپار شد.

طبری می نویسد: در این سال، یعنی سال ۲۰۰ هجری، مأمون فردی را به نام رجاء بن ابوضحاک، عموی فضل بن سهل و فرناس خادم را برای آوردن علی بن موسی بن جعفر بن محمد و محمد بن جعفر روانه کرد. محمد بن جعفر در مکه بر مأمون شورید و خود را امیرمؤمنان خواند. آنگاه خود را به دست جلودی سپرد و جلودی با او به عراق آمد وی را تسلیم حسن بن سهل کرد حسن نیز وی را به همراه رجاء بن ابوضحاک به نزد مأمون در مرو گسیل داشت. طبری نیز این مطلب را نوشته است. رجاء امام رضا (ع) را از مدینه و محمد بن جعفر را از عراق آورد.

صدوق در عیون اخبار الرضا به سند خود از رجاء بن ابوضحاک نقل کرده است که گفت: مأمون مرا مأمور آوردن علی بن موسی الرضا از مدینه کرد. و به من دستور داد که وی را از راه بصره و اهواز و فارس بیاورم نه از راه قم. و نیز فرمان داد که شبانه از وی محافظت کنم تا او را نزد مأمون ببرم. بنابراین من از مدینه تا مرو، همراه علی بن موسی بودم.

ابوالفرج و شیخ مفید گفته اند: مأموری که، آن حضرت و محمد بن جعفر را از مدینه آورد جلودی بود که عیسی بن یزید نام داشت. اما این سخن به دور از واقعیت است زیرا جلودی از امیران رشید و دشمن رضا (ع) بود. بنابر این مأمون او را برای آوردن امام رضا (ع) گسیل نکرده بود. ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین، پس از آن گفته است: مأمون، امام رضا (ع) را به حيله مسموم ساخت و آن حضرت در اثر سم جان داد گوید: "در این باره گفته شده است "قسمتی از این خبر را علی بن حسین بن علی بن حمزه از عمویش محمد بن علی بن حمزه علوی و قسمتی دیگر را احمد بن محمد بن سعید از یحیی بن حسن علوی برآیم باز گفته اند. و من اخبار ایشان راجع کرده ام.

نگارنده: شیخ مفید در ارشاد پاره ای از این خبر را به همان نحوی که ابوالفرج آورده، نقل کرده است اما بدون ذکر سند. و بر آن خبر نیز مطالبی افزوده است ظاهر آنچه این دو در آن اتفاق نظر دارند، مفید از مقاتل نقل کرده است چون نسخه ای از این کتاب به خط ابوالفرج در نزد مفید موجود بوده و وی در جای دیگری از کتاب ارشاد بدین تصریح کرده است. بنا بر این ما قسمتی را که این دو در آن متفق هستند نقل می کنیم و در جایی که بیانات آنان با یکدیگر متفاوت است، خاصه از وی نقل می کنیم: این دو نوشته اند: مأمون به نزد گروهی از خاندان ابوطالب فرستاد و ایشان را که علی بن موسی الرضا علیهما السلام نیز در بین آنان بود از مدینه به سوی خود حرکت داد. و دستور داد آنها آنان را از بصره بیاورند. کسی که مأمور آوردن ایشان بود به جلودی شهرت داشت. ابوالفرج گوید: او از مردم خراسان بود.

کلینی روایت کرده است که مأمون به امام رضا (ع) نوشت راه جبل (کرمانشاه) و قم را در پیش نگیر بلکه از راه بصره و اهواز و فارس بیا و در روایت صدوق است که مأمون به امام رضا (ع) نوشت: از راه کوفه و قم حرکت مکن پس امام از راه بصره و اهواز و فارس آمد. مأمون آن حضرت را از آمدن از راه کوفه و قم بدین خاطر منع کرده بود که می دانست شمار شیعیان در آنجاها بسیار است و بیم داشت که مردم این دو شهر به سوی آن حضرت آیند و به گردش جمع شوند. و از آن حضرت خواست که از راه بصره و اهواز و فارس، یعنی شیراز، و حدود آن شهر عازم خراسان شود. زیرا کسی که از عراق به خراسان می رود، دو راه در پیش رو دارد یکی راه بصره، اهواز و فارس و دیگری راه بلاد

جبل یعنی کرمانشاه ، همدان و قم . حاکم در تاریخ نیشابور می نویسد : مأمون ، امام رضا را از مدینه به بصره سپس به اهواز سپس به فارس و از آنجا به نیشابور و بالاخره به مرو آورد و چنان شد که شد .

شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا به سند خود از محول سجستانی نقل کرده است که گفت چون پیک برای حرکت دادن امام رضا (ع) به خراسان ، وارد مدینه شد من در آن شهر بودم . پس امام رضا (ع) به مسجد رسول الله آمد تا با آن حضرت خداحافظی کند . در هر بار آن حضرت به سوی قبر باز می گشت و صدایش به گریه بلند می شد . به آن حضرت نزدیک شدم و بر او سلام گفتم . او نیز سلامم را پاسخ گفت . به وی تبریک گفتم ، وی فرمود : مرا رها کن . من از جوار جدم صلی الله علیه و آله و سلم بیرون می شوم و در غربت می میرم .

حمیری در دلائل از امیه بن علی نقل کرده است که گفت : با ابو الحسن (ع) در سالی که به حج رفته بود ، در مکه بودم سپس آن حضرت به خراسان رفت در حالی که ابو جعفر (ع) نیز آن حضرت را همراهی می کرد . ابو الحسن (ع) با خانه خدا وداع گفت و چون طوافش را به پایان رساند به سوی مقام رفت و در آنجا نماز گزارد . ابوجعفر بر گردن موفق سوار بود و طواف می کرد . سپس ابو جعفر (ع) به سوی سنگ رفت و در آنجا مدت درازی نشست . موفق به او گفت : فدایت گردم برخیز . ابوجعفر (ع) فرمود : نمی خواهم هرگز از اینجا جدا شوم مگر آن که خدا خواهد ، در چهره اش آثار غم و اندوه هویدا بود . موفق به نزد ابو الحسن (ع) رفت و گفت : فدایت گردم ابوجعفر در حجر نشسته و قصد برخاستن ندارد . آنگاه ابو الحسن (ع) برخاست و پیش ابوجعفر رفت و به او فرمود : عزیزم برخیز . ابو جعفر پاسخ داد : نمی خواهم از اینجا جدا شوم . امام فرمود : آری عزیزم . سپس گفت : چگونه برخیزم که تو چنان با خانه خدا وداع گفتی که دیگر به سوی آن باز نمی گردی . امام رضا (ع) فرمود : برخیز عزیزم . ابوجعفر نیز برخاست .

سایت تبیان

### مسیر حرکت امام رضا علیه السلام

هجرت امام رضا (ع) یک مهاجرت سیاسی اجباری بود که در سال ۲۰۰ هجری به دستور خلیفه وقت انجام شد. مسیر هجرت امام از مدینه به مرو چنین است:

۱. مدینه

۲. مکه (برخی این شهر را مسیر هجرت نمی دانند).

۳. نجا

۴. بصره

۵. اهواز

۶. اربق (اربک)

۷. ارجان (بهبهان)

۸. ابرکوه (برقوه)

۹. ده شیر (فرشاه)

۱۰. یزد

۱۱. قدمگاه خرائق ۳ (مشهدک)

۱۲. رباط پشت بادام

۱۳. نیشابور

۱۴. قدمگاه نیشابور

۱۵. ده سرخ

۱۶. طوس

۱۷. سرخس

۱۸. مرو

در جریان هجرت حضرت رضا (ع) سه مساله عمده روی داد که به ترتیب عبارت است از: بیماری آن بزرگوار در اهواز، استقبال مردم در نیشابور و بیان حدیث سلسله الذهب و زندانی شدن در سرخس.

امام رضا(ع) با اقداماتی چون وداع با مرقد مطهر رسول اکرم(ص)، تعیین جانشین و اعلام امامت امام جواد(ع) و وداع با خانواده به روشنی نشان دادند که ولایتعهدی ظاهری آراسته بر چهره تبعید و نفی بلد است.

منابع تاریخی و اولیه آغاز حرکت امام رضا را از مدینه به بصره ذکر کرده‌اند. اما برخی منابع نیز نوشته‌اند: حضرت ابتدا به مکه رفته و در این سفر امام جواد نیز همراه ایشان بوده است، امام با خانه خدا وداع کرده و سپس از مکه به سفر ادامه داده‌اند. حضرت امام رضا علیه السلام از مکه خارج شد و به طرف قادسیه که لب مرز عراق بود، حرکت کرد.

سپس از قادسیه به طرف بصره حرکت کرد و به ناحیه نباج رسید و پس از چند روز وارد بصره شد. بعد از توقفی در بصره، به طرف اهواز حرکت کرد و پس از چند روز به اهواز رسید. بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۱۷، ح ۴. از اخبار و آثار حضرت امام رضا علیه السلام / ۷۸ تا ۸۱.

نباج بر وزن کتاب نام دهکده ای است در کویر بصره که به آن نباج بنی‌عامر بن کریز گویند. و این قریه یکی از منازل حاجیان بصره است.

ابوهاشم جعفری می‌گوید: هنگامی که حضرت رضا علیه السلام در سفر از مدینه به طوس، وارد اهواز شد، به دلیل گرمای هوا بیمار گشت و به من فرمود طبیب خبر کنم. وقتی طبیب آمد، امام نام گیاهی را بر زبان آورد و خواص آن را برای طبیب بیان فرمود. طبیب گفت: «من جز شما کسی را نمی‌شناسم که نام این گیاه را بداند. اما این گیاه در این فصل پیدا نمی‌شود.» امام فرمود: «پس شاخه ای نیشکر برای من بیاورید» طبیب گفت: «اکنون فصل نیشکر هم نیست» امام فرمود: «هم آن گیاه و هم نیشکر در همین فصل در همین سرزمین موجود است. شما با ابوهاشم به طرف سرچشمه شاذروان بروید. در آنجا خرمنگاهی است و مرد سیاه چهره ای را می‌بینید. از او محل کشت گیاه و نیشکر را بپرسید» من و طبیب به همان نشانی رفتیم و آن شخص سیاه چهره را دیدیم. سرانجام آن گیاه و نیشکر تهیه کردیم و خدمت امام بازگشتیم. امام خدا را سپاس گفت. طبیب از من پرسید: «این شخص کیست؟» گفتم: «فرزند خاتم پیامبران» گفت: «آیا از کلیدهای نبوت چیزی هم در دستش هست؟» گفتم: «آری، بعضی از آنها را که دیدی! اما

او پیامبر نیست» گفت: «وصی پیامبر است؟» گفتم: «بله» سخنان ما به گوش مأمور مأمون رسید. گفت اگر امام در اینجا بماند، همه مردم به او ایمان می‌آورند. لذا امام را حرکت دادند و از راه رامهرمزه سوی خراسان رهسپار شدند. بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۱۷، ح ۴. درباره خروج امام از اهواز خبر دقیقی وجود دارد که امام از پل اربک یا اربک عبور کرده اند. در ادامه مسیر پل اربک در شهر ارجان قدیم (بهبهان) قدمگاهی است. قدمگاه بعدی که در منابع تاریخ محلی به تناوب از آن یاد شده شهر ابرقو یا ابرکوه است که در منتهی الیه جاده شمالی شیراز به شهر یزد است. منابع تاریخی اطلاع می‌دهند که امام رضا از اهواز و از طریق فارس و نه شهر شیراز به سمت خراسان رفته اند.

سه بقعه به نام امام رضا در شوشتر، دو بقعه به نام شاخراسون (شاه خراسان) در دزفول و شوشتر و دو بقعه دیگر به نامهای امام ضامن وجود دارد. این بناهای یادبود که تعداد آنها قریب به ده بنا است اگرچه از حیث کثرت، گذر امام رضا را در این شهرها قوت می‌بخشند اما به لحاظ اعتبار با ابهام روبرو بوده و چندان معتبر نیستند.

حرکت امام رضا علیه السلام آن گونه که مأمون تعیین کرده بود، از بصره، اهواز و فارس می‌گذشت و دستور چنین بود که آن حضرت را از کوفه و قم عبور ندهند، زیرا مأمون بیم داشت که امام رضا (ع) با شیعیان آن شهرها تماس برقرار کرده و آنان را از سرگذشت خویش آگاه کند. امام رضا (ع) در طول مسیر از منزلی به نام «معدن نقره» گذشته، پس از نجاج از نزدیکی کوفه که مسیر مدینه به بصره قرار دارد - وارد منطقه قادسیه شد. - سرزمینی که در عصر خلیفه دوم، محل جنگ بزرگ میان مسلمانان و ایرانیان بود و سرانجام به پیروزی مسلمانان انجامید - حضرت رضا (ع) پس از قادسیه به سمت بصره ادامه مسیر داد.

از دیار عرب (عراق) تا خوزستان دو راه وجود دارد، یکی از بغداد به واسط و از واسط به خوزستان و راه دیگر از بصره به خوزستان که کوتاهترین راه و فاصله میان ایران و عراق آن روز محسوب می‌شد.

امام هشتم از بصره به اهواز حرکت کرد ولی از جزئیات مسیر حرکت امام و منزلگاههایی که حضرت در آن توقف فرمود اطلاعاتی در اختیار نیست.

حضرت رضا (ع) پس از قادسیه به سمت بصره ادامه مسیر داد. حضرت با گذر از قادسیه راه خود را ادامه داده، پس از طی مسافتی، وارد بصره شد - بصره شهری است که به دست مسلمانان ساخته شده و بنای آن قبل از کوفه و در عصر خلیفه دوم بوده است - آن گونه که از مدارک گوناگون و متعدد بر می آید شرایط حاکم بر بصره به نفع مأمون خلیفه عباسی بود. بدیهی است با این فرض، مأمون عزیمت امام به بصره و عبور دادن امام از این دیار را امری تبلیغاتی برای خود می دانست و بهره برداری لازم را از آن انتظار داشت. در ادامه مسیر، حضرت پس از بصره از راه خاکی و یا آبی وارد خوزستان شده و چند روزی در اهواز اقامت داشته اند. آثاری نیز تاکنون بر جای مانده است که یادآور عبور امام از آن دیار است، مثل مسجدی که توسط امام بنیان نهاده شده است. سفر امام رضا (ع) تا اهواز در منابع منعکس شده است، همچنان که بخش پایانی سفر نیز یعنی از نیشابور تا مرو روشن است، ولی حد فاصل میان اهواز تا نیشابور چندان معلوم نیست. احتمال های مختلفی در مورد مسیر امام داده شده است که عبارتند از: اهواز - فارس - اصفهان - قم - ری - سمنان - دامغان - نیشابور/اهواز - اصفهان - عبور از کوهستان ها - کوه آهوان - سمنان - نیشابور/اهواز - اصفهان - یزد - طبس - نیشابور/اهواز - فارس - کرمان - طبس - نیشابور. به طور طبیعی حضرت در میان راه به منازل و شهرهای کوچکتری نیز برخورد داشته و از آنها عبور کرده است که در احتمالات یادشده شهرهای مهم نام برده شده است و کمتر نامی از قری و محله های کوچک است. هر چند اغلب برآنند که قم از جمله شهرهایی بوده است که بنابر سیاست مأمون نمی بایست امام از آن عبور کند، ولی برخی معتقدند که امام (ع) از طریق اراک یا از راه اصفهان، وارد قم شده اند. لازم است به نظریه مشهوری در زمینه ادامه سفر امام اشاره کنیم و آن این است که: امام از اصفهان یا نزدیکی آن به سوی طبس و نیشابور عزیمت داشت. ناصر خسرو در سفرنامه خود راه معروف عراق تا خراسان را - که خودش نیز از همان مسیر سفر کرده است - ضمن نقشه ای که ضمیمه سفرنامه اوست، چنین توصیف می کند: (این مسیر از بصره آغاز و بعد از گذر از «شاطی عمان»، «ابله»، «عبادان»، «مهرویان»، «ارجان»، «اصفهان»، «کوه مسکیان»، «نابین»، «ده گرمه»، «رباط زییده»، «چهارده طبس» به نیشابور منتهی می شود)

### ورود امام(ع) به نیشابور

ورود امام(ع) به نیشابور، مورد اتفاق نظر همه تاریخ نگاران و محدثان است. امام رضا(ع) در میان استقبال با شکوه و بی نظیر مردم وارد نیشابور شدند و در ناحیه ای به نام بلاش آباد یا پلاس آباد منزل گزیدند. و در منزل خانمی که به نام پسنده یا پسندیده (بحار الانوار، آثار باستانی خراسان) معروف گردیده است، اقامت گزیدند. حضرت رضا(ع) در کنار این خانه یک دانه بادام کاشتند و هنوز یکسال نشده بود که درختی بزرگ شد و میوه داد، مردم از این درخت با خبر شدند، لذا می آمدند و از بادامهای آن برای شفای دردهای خود می بردند، هر کس از بادام آن می خورد بیماریش شفا می یافت. حضرت چند روزی در نیشابور ماندند و در یکی از روزها به زیارت آرامگاه امامزاده محمد محروق که از نوادگان امام سجاد(ع) است، رفته اند. حاکم نیشابوری می نویسد: «حضرت رضا(ع) فرمودند یکی از خاندان ما این جا مدفون است، به زیارت ایشان می رویم و آنگاه حضرت به روضه سلطان محمد محروق در «تلاجرده» تشریف بردند و آن روضه مقدسه را زیارت کردند» حضرت رضا(ع) در نیشابور حمای می رفتند که امروز آنرا «گرمابه رضا» می نامند. آب این حمام از چشمه ای تأمین می شد، ولی مدتها بود آب آن چشمه کم شده بود. حضرت دستوری دادند، آب آن چشمه زیاد شد، سپس، حوضی به امر حضرت ساختند و حضرت در آن غسل کردند و در پشت حوض نماز گزارند و مردم هم می آمدند و برای برکت در آن حوض غسل می کردند و سپس نماز می خواندند و دعا می کردند، خداوند هم دعای آنها را مستجاب می کرد. پس از چند روز اقامت در نیشابور، امام علی بن موسی(ع) در میان بدرقه بی سابقه مردم، نیشابور را به مقصد «مرو» ترک کرد. در میان بدرقه کنندگان بسیاری از علما و دانشمندان حضور داشتند. امام(ع) در آن اجتماع عظیم مردم نیشابور به بیان حدیثی از اجداد خود پرداخت که به حدیث سلسله الذهب موسوم گردید. این حدیث از جمله احادیثی است که در کتابهای حدیثی نقل شده و از نظر سند تمام است. هر چند از نظر متن، نقل های مختلفی از آن در متون حدیثی به چشم می خورد، اما تعدد نقل ها به گونه ای است که از تواتر آن نمی کاهد. شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۳۴ و التوحید، ص ۲۵ و ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص ۷ و معانی الاخبار، ص ۳۷۱ آورده است که هنگامی که امام رضا(ع) از نیشابور عبور می کرد در مقابل در

خواست و اصرار حافظین قرآن و جمع کثیری از مردم و طالبان علم که به بدرقه (یا به روایتی استقبال) از آن حضرت آمده بودند مطلبی از پدرانشان بیان نمودند. «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْأَسَدِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الصَّوَلِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ عَقِيلٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ رَاهَوِيَةَ قَالَ لَمَّا وَافَى أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا ع نَيْسَابُورَ وَ أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ مِنْهَا إِلَى الْمَأْمُونِ اجْتَمَعَ عَلَيْهِ أَصْحَابُ الْحَدِيثِ فَقَالُوا لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ تَزْجُلُ عَنَّا وَ لَا تُحَدِّثُنَا بِحَدِيثٍ فَتُسْتَفِيدَهُ مِنْكَ وَ كَانَ قَدْ قَعَدَ فِي الْعَمَارِيَةِ فَأُطْلِعَ رَأْسَهُ وَ قَالَ سَمِعْتُ أَبِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي الْحُسَيْنِ بْنَ عَلِيٍّ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ع يَقُولُ سَمِعْتُ النَّبِيَّ ص يَقُولُ سَمِعْتُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي قَالَ فَلَمَّا مَرَّتِ الرَّاحِلَةُ نَادَانَا بِشُرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا» اسحاق بن راهویه می گوید: چون حضرت رضا (ع) به نیشابور رسید و قصد خروج از آن (بسوی مأمون) را نمود، محدثان اطراف او گرد آمدند و عرضه داشتند: «ای پسر رسول خدا، آیا از میان ما کوچ می کنی و حدیثی که از آن سود ببریم بر ایمان بیان نمی کنی؟» امام (ع) در حالی که در کجاوه نشسته بود، سرش را بیرون آورد و فرمود: «شنیدم پدرم موسی بن جعفر می فرمود شنیدم پدرم جعفر بن محمد می فرمود شنیدم پدرم محمد بن علی می فرمود شنیدم پدرم علی بن الحسین می فرمود شنیدم پدرم حسین بن علی می فرمود شنیدم پدرم امیرالمومنین، علی بن ابی طالب می فرمود شنیدم رسول خدا (ص) می فرمود شنیدم جبرئیل می گفت که شنیدم خداوند جلّ جلاله فرمود: لا اله الا الله دژ محکم من است، پس هر کس که داخل دژ من گردد از عذاب من در امان است. راوی می گوید چون قافله حرکت کرد حضرت فریاد زد: «با شرایط آن و من از شرایط آن هستم.» در جای دیگر دارد: «ثُمَّ قَالَ لَا بِشُرُوطِهَا وَ - قَالَ الْإِمَامُ - أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا (تشریح و محاکمه در تاریخ آل محمد صلی الله علیه وآله ص ۱۹۰ و ۱۹۱) و در جای دیگر دارد: .: فَلَمَّا مَرَّتِ الرَّاحِلَةُ نَادَانَا الْإِمَامُ وَأَنَا مِنْ شُرُوطِهَا . قِيلَ مِنْ شُرُوطِهَا الْإِقْرَارُ بِأَنَّهُ إِمَامٌ مَفْتَرَضُ الطَّاعَةِ . (فصل الخطاب لوصول الاحباب بنا بر نقل ینابیع المودة لذوی القربی ج ۳ ص ۱۶۸) (مهر ولایت از آسمان ایران، نوشته آیت الله کریمی جهرمی ، نشر راسخون، چاپ اول، ۱۳۸۵ ش، قم ۲۶)

(مقاله بررسی حدیث سلسله الذهب نوشته محمد رحمانی - مجله موعود، شماره ۷۰)  
 (حدیث سلسله الذهب به روایت اهل سنت نوشته محمد حسن طبسی)  
 سفر امام رضا علیه السلام بعد از نیشابور تا توس

پس از آن که امام (ع) نیشابور را ترک گفت، از موضعی به نام «عین کهلان» در قریه الحمراء عبور کرد که اکنون به نام «قدمگاه» شهرت یافته است. بعضی بر این باورند که اثر قدم مبارک امام (ع) است، ولی احتمال می‌رود که به عنوان یادواره سفر امام و قدوم حضرت به آن مکان، آن سنگ را تراشیده باشند. حضرت رضا (ع) پس از عبور از نیشابور و چند آبادی دیگر، وارد مرو پایتخت مأمون گردید و از طرف او مورد استقبال و تکریم واقع شد.

مأمورین مأمون، امام رضا را از نیشابور به طرف طوس حرکت دادند و از نواحی ده سرخ و رباط سعد گذشتند و به سناباد وارد کردند.  
 حضرت در سناباد جای قبر مطهر خود را نشان دادند و پس از اقامتی کوتاه از سرخس به مرو، مقر حکومت مأمون، رفتند.

حضرت امام رضا علیه السلام پس از اقامت چند روزه خود در نیشابور، به طرف طوس حرکت کرد. در نزدیکی‌های ده سرخ، برای خواندن نماز ظهر از کجاوه پیاده شد و فرمود آب بیاورند. خدمتکاران گفتند آب همراه نداریم. امام با دست مبارکش کمی از خاک زمین را کنار زد و ناگاه چشمه‌ای پدیدار شد. آن‌گاه خود و همه همراهانش از آن چشمه وضو گرفتند و از آن سیراب شدند. آن چشمه تا سالیان دراز باقی ماند. بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۲۵، ح ۱. از عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۳۶.

امام رضا پس از نیشابور به طوس، ده سرخ و کوه سنگی سفر کرده اند داستان‌های مشهور بین مردم این ناحیه خود گوئی حضور امام در این منطقه است. در ده سرخ امام به منظور دستیابی به آب جهت وضو زمین را به دست خویش اندکی حفر کرده، چشمه‌ای می‌جوشد که تا کنون موجود است.

در کوه سنگی، امام برکت سنگهای این ناحیه را که از آن دیگ‌ها و ظروف سنگی می‌تراشیدند طلب می‌کنند که تا امروز نیز همچنان این شغل در این ناحیه برجاست.

هنگامی که حضرت رضا علیه السلام به سناباد وارد شد، به کناره ی کوهی که از سنگش دیگ و دیگچه های سنگی درست می کردند، تکیه زد و فرمود: «خداوندا! مردم را از این کوه سود برسان و در غذاهایی که در ظرف های سنگی این کوه می پزند برکت قرار ده!» سپس دستور داد دیگچه هایی از همان سنگ برایش بیاورند و فرمود: «غذای مرا در هیچ ظرفی نپزید مگر در همین ظرف های سنگی» از آن پس، مردم توجه بیشتری به آن ظرف ها کردند و اثر برکت را از دعای امام در آنها دیدند. این کوه اکنون در داخل شهر مقدس مشهد قرار دارد و به نام کوه سنگی مشهور است.

حضرت رضا علیه السلام در سناباد به منزل حمید بن قحطبه طائی، همان جا که قبر هارون الرشید بود داخل شد و با دست مبارک خود، خطی روی زمین کشید و فرمود: «این قبر من است و من اینجا دفن خواهم شد. به زودی شیعیان و دوستداران من در اینجا رفت و آمد می کنند. به خدا قسم هر کس مرا زیارت کند و بر من سلام دهد، با شفاعت ما اهل بیت، بخشش و رحمت خداوندی برای او واجب می گردد» سپس رو به قبله کرد و چند رکعت نماز خواند و دعا فرمود. آن گاه به سجده ای طولانی رفت. راوی می گوید من شنیدم که امام در آن سجده پانصد تسبیح گفت.

سناباد قریه ای است در طوس که قبل از آباد شدن شهر مشهد از روستاهای طوس به شمار می رفته و اکنون قبر حضرت رضا در آنجا واقع است. بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۲۵، ح ۱. از عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۳۶.

یکی از اجداد ابونصر گفت: «هنگامی که حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام به نیشابور آمد، من برای کمک به او نزدش رفتم و وقتی از نیشابور خارج شد، او را تا سرخس بدرقه کردم. وقتی امام خواست از سرخس به مرو برود، خواستم باز هم در خدمتش باشم که سر مبارک خود را از کجاوه بیرون آورد و فرمود: «شما برگردید که به قدر کافی وظیفه خود را انجام داده اید. بدرقه پایان و نهایتی ندارد» و به این ترتیب از من تشکر فرمود» بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۲۶، ح ۲.

### امام رضا علیه السلام در توس و سناباد

توس کلمه ای است که با از بین رفتن شهر مزبور به دست لشکریان مغول وجود خارجی خود را از دست داده است هر جا فعلا ذکر از این کلمه می شود به اعتبار سابق ، شهرستانی است که فعلا مشهد نامیده می شود و قبل از تاخت و تاز مغول شهرستان توس خوانده می شد نوغان یکی از توابع آن به شمار می رفت .

شهر قدیم توس در قرن چهارم میلادی خراب گردیده است ؛ از دیوار باروی آن ، قسمتهایی باقی مانده است که فعلا اثر مهم آن ، آرامگاه فردوسی یعنی شهر قدیمی توس است که تا مشهد پنج فرسخ (۳۰ کیلومتر) فاصله دارد.

بنابر این معلوم می شود که عظمت شهر مشهد بعد از مغول آغاز می شود و از آن تاریخ به بعد ، به صورت شهر در آمده و تا امروز به طور روزافزون توسعه یافته است .

اعتماد السلطنه درباره برج و باروی شهر با عظمت توس فصلی مفصل نگاشته است . دیوار اطراف خندق شهر - که باروی شهر نامیده می شود - ۱۰۶ برج داشته است و دروازه ، در مدخل شهر همین بارو است که خیام در رباعی خود آورده : مرغی دیدم نشسته بر باره توس - در پیش نهاده کله کیکاووس - با کله همی گفت : که افسوس افسوس! - کو بانگ جرسها و چه شد ناله کوس؟

توس قدیم را توس بن نوذر بنا کرده و آن دو شهر نزدیک به هم ، به نام طابران و نوغان بوده که هزار دهکده داشته است .

خانه حمید بن قحطبه در توس يك ميل مربع است و قبر علی بن موسی الرضا علیه السلام و قبر هارون الرشید در باغی از باغهای حمید بن قحطبه است .

فاصله بین سناباد و نوغان ، بسیار کم بود؛ به طوری که در کشف الغمه نقل می کند، زنی که در بامداد از سناباد برای خدمتکاری زوار، حرم مطهر حضرت رضا علیه السلام می آمد شامگاه که درب حرم بسته می شد به سناباد برمی گشت .

علی بن موسی الرضا علیه السلام در سفر به خراسان از راه سناباد به مرو وارد شد، سناباد باغی بیلاقی بود که بزرگترین و آبادترین و با وسیله ترین باغ مسکونی آن همان باغی بود که قصر اسکندر یا قبه هارونی در آن قرار داشت .

حمید بن قحطبه استاندار توس ، در این باغ ییلاقی ، سکونت داشت ؛ و بنا به رسم و سنن عادی اجتماعات ، از هر مسافر رسمی و محبوب ، در بهترین جاهای مسکونی و عمارات خوب هر ده و قصبه ، پذیرایی می شد؛ تا به سر منزل مقصود برسد.

این سنت در باره حضرت رضا علیه السلام هم اجرا شد. امام علیه السلام با مهمانداران و همراهان و مسافران قافله مدینه در عبور از توس به مرو و سناباد؛ در کاخ ییلاقی حمید پذیرایی شدند.

در سناباد حضرت رضا علیه السلام ، لباس خود را که حرز یا قرآن دستنویس خود در جیبش ، بود برای شستن ، به خادم داد. خادم آن را نزد حمید آورد؛ حمید عاشق و خواستار آن حرز گردید؛ خواست آن را از امام علیه السلام بخرد، امام فرمود: به قیمت همین باغ . باغ دارای چند عمارت بود. یکی قبه هارونی که محل قبر بود و دیگری ساختمان آسایشگاه حمید که محل پذیرایی آن حضرت بود. حمید، قرآن را در مقابل باغ هدیه نمود. امام ، همان شب پس از معامله ، دستور داد درختان باغ را قطع کنند و بدین وسیله تصرف مالکانه نمود. حمید صبح روز بعد پشیمان شد. حضرت رضا علیه السلام فرمود: اگر باغ به حال اولیه است از آن تو باشد. وقتی که حمید به باغ رفت ، دید، درختان قطع شده اند؛ بدین جهت آنجا قطعگاه نامیده شد. امام علیه السلام فرمود: این باغ را به شرط اینکه فقط محل پذیرایی زوار من باشد به تو برمی گردانم . حمید پذیرفت ؛ امام علیه السلام آن حرز یا قرآن را به حمید بخشید و باغ را هم با همان شرط بدو برگردانید و دو روز بعد از سناباد به طرف مرو حرکت کرد. از کتاب ۵۳ داستان از کرامات حضرت رضا علیه السلام.

#### ورود امام رضا(ع) به مرو

مرو شاهجان یکی از بزرگترین شهرستانهای خراسان بود؛ به گونه ای که یاقوت حموی در معجم البلدان می نویسد: این شهر را ذوالقرنین ساخت و پایتخت خود گردانید. هوای این شهر آن قدر لطیف و فرح انگیز بود. که آن را روح ملك نامیدند. بعدا مضاف الیه را بر مضاف مقدم داشتند و به شاه جان مشهور شد.

مرو که در آن زمان سیصد هزار نفر جمعیت داشت ، آماده استقبال از ولیعهد امپراتور اسلام شده بود به گونه ای که قبلا ذکر شد: سی و سه هزار نفر از بنی عباس و عده ای از

بنی هاشم به دعوت مأمون گرد آمده بودند و گروهی انبوه که همراه خود حضرت رضا علیه السلام از مدینه تا مرو بودند و جمعیتی بیشمار که به استقبال آن جناب از شهر خارج شدند.

قوای دولتی و نظامی با صفوف منظم و جمعیتی انبوه به پیروی شخص خلیفه از فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله ، نبیره سیدالشهدا، داماد ایرانیان : استقبال کردند.

اینها تمام موجبات پذیرایی شایانی را جهت امام علیه السلام فراهم کرده بودند. امام علیه السلام ، در حالی که تمام شهر را آذین بسته و به سبکی جالب و زیبا تزئین کرده بودند و درود و تحیات و سلام و صلواتها نثار می شد، به شهر مرو وارد شدند.

مأمون در اولین جلسه پیشنهاد کرد: من در نظر دارم ، حضرت رضا علیه السلام را در کار خلافت شریک گردانم و او را ولیعهد خویش سازم : بعضی از بنی هاشم حسادت ورزیده ، گفتند: شخصی بی اطلاع از امور مملکتداری را می خواهی مصدر کار گردانی که به اداره امور مملکت قادر نیست ؛ حال ، او را برای سخنرانی دعوت کن تا نظر صائب ما بر شما ثابت شود. مأمون ، آن حضرت را برای سخنرانی دعوت کرد، بمحض ورود، بنی هاشم از او خواستند؟ به منبر رود و آنان را برای پرستش خداوند راهنمایی کند. امام علیه السلام بر منبر رفت ؛ ابتدا سر به زیر انداخت و سخنی نگفت ؛ سپس از جای حرکت کرد و سخنش را با حمد و سپاس باری تعالی و درود بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و خاندانش آغاز نمود؛ ثم قال اول عبادة الله معرفته . سخنان آن حضرت چنان تاءثیری در شنوندگان گذاشت که همه انگشت حیرت به دندان گرفتند. روز بعد، مأمون گفت : یا بن رسول الله ، به مقام علمی و جلال قدر و پرهیزگاری و عبادت شما اعتراف دارم و شما را به خلافت از خود شایسته تر می دانم . امام فرمود: به بندگی خدا افتخار می کنم و با پارسایی در زندگی امیدوارم ؛ از شر دنیا راحت باشم و با پرهیزگاری و امید رستگاری و با تواضع در دنیا، آرزوی مقام بلندی در نزد خداوند دارم . مأمون گفت : من می خواهم خود را از خلافت برکنار کنم و با شما به خلافت بیعت نمایم . علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود: اگر این خلافت حق تو است ، جایز نیست بر کنار شوی و به دیگری تحویل دهی و اگر حق تو نیست ، چگونه حق دیگری را به من می دهی؟! مأمون عرض کرد: یا بن رسول الله چاره ای نیست ؛ باید بپذیری ، جواب داد: به خواست خود نخواهم پذیرفت.

این سخن را پایی تکرار کوشش می کرد تا حضرت رضا علیه السلام را به قبول خلافت راضی نماید. (بعضی از روایات نوشته اند که دو ماه درباره این امر، با هم مکاتبه می کردند) بالاخره مأمون مأموس گردید؛ عاقبت گفت: حال که خلافت را نمی پذیری و نمی خواهی من با تا بیعت کنم؛ پس ولیعهدی را بپذیر تا پس از من به خلافت برسی.

امام علیه السلام در جواب فرمود: به خدا قسم پدرم از پدران خود از امیرالمؤمنین و او از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است: که مرا ستمگرانه به وسیله سم خواهند کشت و ملائکه آسمان و زمین بر من خواهند گریست و در ولایت غربت کنار قبر هارون الرشید دفن خواهم شد. مأمون گریه کنان گفت: با وجود زنده بودنم، چه کسی جرأت کشتن یا رساندن کوچکترین گزند و آسیبی به شما را خواهد داشت؟ حضرت رضا علیه السلام فرمود: اگر بخواهم می گویم چه کسی مرا خواهد کشت، مأمون گفت: با این سخن می خواهی شانه از زیر بار ولیعهدی خالی کنی تا مردم بگویند زاهد و پارسا هستی که ولیعهدی را پذیرفتی! فقال الرضا علیه السلام: والله ما كذبت منذ خلقني ربي عز وجل و ما زهدت في الدنيا للدنيا و اني لاعلم ما تريد. فرمود: به خدا قسم از اول عمر تاکنون دروغ نگفته ام و هرگز برای به دست آوردن دنیا، پارسایی و زهد نکرده ام؛ ولی می دانم منظورت از این کار چیست؟ مأمون گفت: چه منظوری دارم؟ فرمود: اگر امان دهی، می گویم. امان داد. فرمود: می خواهی مردم بگویند علی بن موسی الرضا پارسایی و زهد نداشت تاکنون دنیا بدو روی نیآورده بود اینک که دنیا بدو روی آورد، دیدید، چگونه ولیعهدی را به طمع رسیدن به خلافت، پذیرفت؟ مأمون خشمگین شده گفت: مرا پیوسته با سخنان ناهنجارت مخاطب می سازی و از کیفر و قدرت من در امام هستی.

فبالله اقسم لئن قبلت ولاية العهد والا اءجبرتك على ذلك فان فعلت والا ضربت عنقك. به خدا قسم اگر نپذیری ولیعهدی را با اجبار تو را به پذیرش وادار می کنم. چنانکه پذیرفتی، خوب؛ وگرنه، گردنت را می زنم. فرمود: خداوند، مرا از اینکه با دست خود موجبات هلاکت خویش را فراهم سازم نهی نموده است؛ حال که چنین است، هر چه مایلی، انجام بده؛ من می پذیرم؛ به شرط اینکه کسی را به مقامی نگمارم و شخصی را از مقامی برکنار نکنم و رسمی را از میان نبرم و روشی را تغییر ندهم، از دور به امور ولایتعهدی ناظر باشم. مأمون به دنبال این مذاکرات خصوصی، دستور داد تا روز

پنجشنبه مجلس ولایتعهدی امام را تشکیل دهند تا مردم با او بیعت کنند. سپس دستور داد: برای استرضای خاطر سپاهان و اطرافیان، حقوق یکسال سپاهیان را به عنوان عیدی بپردازند و مردم به جای پوشیدن لباس سیاه که شعار بنی عباس بود - لباس سبز بپوشند. و پرچمها را هم به جای رنگ سیاه، به رنگ سبز - که شعار بنی هاشم بود - بدل نمایند. از میان سرلشکران و سپهداران فقط سه نفر: ۱- جلودی ۲- علی بن عمران ۳- ابن مونس بودند که با ولایتعهدی حضرت رضا علیه السلام مخالفت کردند و به دستور مأمون زندانی شدند. روز مقرر رسید؛ تمام سپاهیان و درباریان و قضات و اعیان کشور در مجلس مخصوصی که ترتیب داده بودند حضور یافتند و برای حضرت رضا علیه السلام - در حالی که عمامه ای بر سر داشت و شمشیری بر کمر بسته بود - دو پشتی بزرگ که به جایگاه مأمون وصل می شد - گذاشتند. عباس، پسر مأمون، اولین کسی بود که برای بیعت با علی بن موسی الرضا علیه السلام دستور گرفت امام علیه السلام دست خود را طوری بلند کرد که پشت دست به طرف خودش و کف دست به طرف مردم بود؛ مأمون گفت: دستت را برای بیعت بگشا. امام علیه السلام فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این گونه بیعت می کرد، تمام مردم بیعت کردند - در حالی که دست امام علیه السلام بالای دستهای آنها بود. مأمون در این مجلس، هر طبقه ای را فراخور اهمیت و مقام، به جایزه سلطنتی مفتخر کرد و میان حاضران بدره های زر تقسیم نمود؛ باری، خرج زیادی متحمل شد. در این مجلس هر يك از شاعران و سخنوران به میمنت این تحول بزرگ، سخنرانی کردند. و جوایزی بسیار گرفتند به گونه ای که نام هر يك را با صدای بلند می گفتند و فی الحال آمده و جایزه خود را می گرفتند؛ تا به جایی رسید که هر چه مأمون تهیه کرده بود تمام شد. پس از آن درخواست کرد که حضرت رضا علیه السلام برای مردم سخنرانی کند؛ امام علیه السلام پس از حمد و ستایش خدای تعالی فرمود: لنا علیکم حق به رسول الله صلی الله علیه و آله و لکم علینا حق به، فاذا انتم ادیتم الینا ذلک، و جب علینا الحق لکم. فرمود: مردم! ما به واسطه انتساب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حق گرانی به شما داریم. و شما نیز حقی بر ما دارید هرگاه حق خود را ادا نمودید بر ما نیز لازم است که به حق خود وفا کنیم. دیگر در این مجلس سخنی ایراد نفرمود: مأمون دستور داد! درهم و دینار به نام علی بن موسی الرضا علیه السلام به

ولایتعهدی آن جناب سکه بزنند. از دلایلی که شاهد است مأمون از نظر سیاست و حفظ ریاست خود این ابتکار را نمود، جریانی است که ابوسهل نوبختی نقل می کند: می گوید: وقتی مأمون تصمیم گرفت مجلس ولایتعهدی را ترتیب دهد من با خود گفتم: به هر وسیله ای هست، باید کشف کنم؛ آیا مأمون واقعا به این امر رضایت دارد یا ظاهر سازی است؟ نامه‌ای بدین مضمون نوشته، توسط خادمی که پیوسته مأمون اسرار خود را به وسیله او برایم می فرستاد، فرستادم، اینک مضمون نامه: ذوالریاستین تصمیم برگزاری مجلس ولایتعهد را گرفته در صورتی که طالع سرطان است و در آن طالع، مشتری و سرطان اجتماع نموده اند. گرچه مشتری شرافت دارد ولی برجی است متغیر که در آن هیچ کار به عاقبت نخواهد رسید، با این وصف، مریخ هم در میزان است در خانه عاقبت این دلیل دومی است که چنین کاری عاقبت ندارد. از نظر دولتخواهی جریان را به سمع امیر رسانیدم مبدا، دیگری به عرض برساند و از من بازخواست کند که چرا قبلا نگفته ام! مأمون در جواب نوشت: وقتی جواب نامه مرا خواندی آن را به وسیله خادم برگردان؛ از جان خویش بترس؛ مبدا احدی را مطلع گردانی بر آن که ذوالریاستین از تصمیم خود منصرف شود! چنانچه منصرف شود، گناهش به گردن تو خواهد بود، و خواهم دانست که تو باعث آن شده ای. در همین مجلس، دختر خود، ام حبیب را به ازدواج حضرت رضا علیه السلام و دختر دیگرش ام الفضل را به ازدواج حضرت جواد علیه السلام در آورد و خود نیز با پوران، دختر حسن بن سهل ازدواج کرد. در روایت ارشاد شیخ مفید نقل شده است که دختر اسحاق بن جعفر بن محمد را نیز به ازدواج اسحاق بن موسی بن جعفر، برادر حضرت رضا، در آورد که دختر عموی داماد محسوب می شد و در همان سال سمت امیر الحاج را به اسحاق داد و دستور داد، در ممالک خطبه به نام ولایتعهدی حضرت رضا علیه السلام بخوانند، از آن جمله؛ در مدینه بر روی منبر رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنین یاد کردند؛ ولی عهد المسلمین علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام. در شواهد النبوه می نویسد چون امام رضا علیه السلام ولایتعهدی مأمون را قبول کرد در پشت آن عهدنامه چنین نوشت: جفر جامعه بر خلاف این کار دلالت دارد نمی دانم خدا بر سر ما و شما چه خواهد آورد او بحق حکومت می کند و بهترین فیصله دهندگان است؛ ولی من فرمان امیرالمؤمنین و

خواسته او را پذیرفتم ؛ خدا من و او را نگه دارد. امام پس از توشیح عهدنامه دست به دعا برداشت و چنین گفت : اللهم انك تعلم انی مكره مضطر، فلا تؤخذنی كمالم تؤخذ عبدك و نبيك يوسف حين وقع الى ولاية مصر. بار خدایا! تو می دانی که مرا با اجبار بر این کار وادار کردند از من بازخواست مکن ؛ چنانکه از بنده و پیامبرت ، یوسف ، وقتی به حکومت مصر رسید، بازخواست نکردی .

#### اثرولائےعہدی در مردم و ماءمون

پس از انجام مراسم باشکوه جشن ولایتعہدی و دستور خطبه خواندن و سکه زدن به نام حضرت رضا علیه السلام از چند جهت میان گروههای مختلف که عقیده متفاوت داشتند شوری بر پا کرد؛ دسته ای خرسند بودند از این که امکان دارد منصب امامت الهی دیگر دستخوش جبر و ستم حکومت وقت قرار نگیرد و آرزوی دیرین شیعه - که سالهای سال در دل داشتند - جامه عمل بپوشد. گروهی که از عقیده خوارج پیروی می کردند و در خشک مقدسی به بدان درجه رسیده بودند که حتی فعل امام را هم نمی توانستند حمل بر صحت نمایند. اعتراضی شدید داشتند که چرا باید علی بن موسی الرضا علیه السلام ولایتعہدی را قبول و در کار ستمگری شرکت نماید. اثر دیگری که این جریان گذاشت در رجال دربار، از فضل بن سهل ذوالریاستین گرفته تا خود ماءمون به قدری حاد و عمیق بود که به شهادت حضرت رضا علیه السلام و قتل فضل بن سهل و عده دیگری منجر شد؛ اینکه به نمونه ای از بعضی وقایع شاهد بر این مطلب اشاره می کنیم . (از کتاب ۵۳ داستان از کرامات حضرت رضا علیه السلام)

#### اشکال تراشی خوارج

محمد بن زید رازی گفت : خدمت حضرت رضا علیه السلام بودم - پس از آنکه ولیعهد ماءمون شده بود مردی از خوارج - که در آستین خود کارد مسمومی پنهان کرده بود - اجازه ورود خواست . در حالی که او قبلاً به دوستان خود گفته بود: بخدا قسم .پیش کسی می روم که گمان می کند پسر پیغمبر است با این که همکاری این ستمگر را قبول کرده چنانچه دلیل قانع کننده ای برایم نیاورد مردم را از دستش راحت می کنم .

علی بن موسی الرضا علیه السلام به او اجازه ورود داد و نشست . حضرت رضا علیه السلام فرمود: به سؤ ال تو در صورتی جواب می دهم که به شرط من وفا کنی .پرسید به چه

شرطی ؟ فرمود: اگر دلیل قانع کننده ای که خودت راضی شوی ، برایت آوردم آنچه در آستین پنهان کرده ای ، بشکنی و دور بیندازی . فرد خارجی مات و مبهوت ماند؛ کارد را از آستین بیرون آورده ، شکست ؛ سپس گفت : اکنون بفرمائید چرا ولایتعهدی این ستمگر را پذیرفتی ؟ با اینکه به عقیده تو اینها کافرنند و تو پسر پیغمبری ؛ چه باعث این کار تو شد؟ حضرت رضا علیه السلام فرمود: به عقیده تو اینها کافرترند یا عزیز مصر و مصریان آن زمان ؟ اینها می گویند؛ ما موحد و خدا پرستیم ؛ ولی آنها نه خدا پرست بودند و نه او را می شناختند. مگر یوسف ، پیغمبر و پسر پیغمبر نبود؟ مگر به عزیز مصر با این کافر بود، نگفت : اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم . مرا متصدی وزارت دارایی خود بگردان ؛ من امین و بصیر و خبره هستم . من پسر پیغمبرم مرا مجبور به این کار کردند و به اکراه پذیرفتم . حالا بگو. به چه دلیل کار مرا ناپسند می شماری ؟ آن مرد گفت : هرگز بر شما سرزنشی نیست و گواهی می دهم پسر پیغمبری و در گفتار خود راستگوی . (از کتاب ۵۳ داستان از کرامات حضرت رضا علیه السلام)

#### امام رضا علیه السلام و نماز عید

شیخ مفید در ارشاد می نویسد : علی بن ابراهیم از یاسر خادم وریان بن صلت از هر دو آنها نقل کند که گفتند : بعد از آن که مأمون امام رضا (ع) را به ولایت عهدی خود منصوب کرد ، چون روز عید شد مأمون کسی را به نزد امام رضا (ع) فرستاد که وارد شود و برای خواندن نماز عید و ایراد خطبه بیرون رود . امام رضا (ع) به وی پیغام داد : تو خود شروطی که در ولی عهدی من است ، به خوبی می دانی . بنابر این مرا از نماز خواندن با مردم معذور دار . مأمون پاسخ داد : تنها قصد من از این کار آن است که دلهای مردم در ولی عهدی شما مطمئن و استوار گردد و نیز بدین وسیله فضل و برتری تو را بشناسند و پیوسته پیغامگزاران در این خصوص میان امام (ع) و مأمون رفت و آمد می کردند . چون مأمون بر پافشاری خود افزود ، امام (ع) به وی پیغام داد : اگر مرا از این کار معذور داری خوشحال تر می شوم و اگر مرا معذور نداری برای نماز چنان خارج می شوم که پیامبر (ص) و امیرمؤمنان بیرون می رفتند . مأمون پاسخ داد : هر طور که می خواهی بیرون شو . و به امیران و حاجبان و مردم دستور داد که اول بامداد برای نماز در خانه حضرت رضا (ع) بروند . راوی گوید : مردم برای دیدار امام رضا (ع) بر سر راهها و

روی بامها نشسته بودند و زنان و کودکان نیز همگی بیرون ریخته و چشم به راه آمدن آن حضرت بودند . همه امیران و سربازان نیز درخانه آن امام (ع) ، آمدند و سوار بر مرکبهای خود ایستاده بودند تا آن که آفتاب بر آمد . آنگاه حضرت رضا (ع) غسل کرد و جامه اش را پوشید و عمامه سفیدی از کتان بر سر بست که یک طرف آن را به سینه و طرف دیگرش را میان دو شانه اش انداخته و کمی هم عطر زده بود . سپس عصایی به دست گرفت و به همراهان خود فرمود : شما نیز کاری کنید که من کردم . آنان هم پشاپیش امام (ع) به راه افتادند . امام پای برهنه در حالی که زیر جامه خود را تا نصف ساق پا بالا زده بود و دامن لباسهای دیگر را به کمر زده بود ، به راه افتاد تا به در خانه رسید پس اندکی راه رفت و آنگاه سر به سوی آسمان بلند کرد و تکبیر گفت و همراهان آن حضرت نیز تکبیر گفتند . سپس به راه افتاد تا به در خانه رسید . سربازان آن حضرت را که بر آن حال دیدند همگی از مرکبها پایین آمدند خوشحال ترین آنان در آن هنگام کسی بود که چاقویی همراه داشت که می توانست به وسیله آن بند نعلین خود را ببرد و پابرنه شود . سپس حضرت (ع) در آستانه در تکبیر گفت و مردم نیز با او تکبیر گفتند . آن چنان که گویی آسمان و در و دیوار با او تکبیر می گفتند . مردم که حضرت رضا (ع) را به آن حال دیدند و صدای تکبیرش را شنیدند چنان بلند گریستند که شهر مرو به لرزه در افتاد . این خبر به مأمون رسید . فضل بن سهل ذو الریاستین گفت : ای امیر مؤمنان ! اگر علی بن موسی الرضا با این حال به مصلی برود مردم شیفته او خواهند گشت و همه ما بر خود اندیشناک خواهیم شد . پس کسی را به سوی او بفرست تا وی بازگردد . مأمون کسی را فرستاد وی از جانب مأمون به امام رضا (ع) گفت : ما شما را به زحمت و رنج انداخته ایم حال آن که دوست نداریم رنج و سختی به شما برسد . شما از همین جا باز گردید و همان کسی که با مردم معمولا نماز می خوانده امروز نیز نماز می گزارد . پس امام رضا (ع) کفش خود را خواست و آن را پوشید و سوار بر مرکب خویش شد و بازگشت . در آن روز کار نماز عید مردم بر هم خورد و نماز مرتبی خوانده نشد .

شعرخوانی دعبل شاعر آل محمد (ص)

و از جمله شاعرانی که بر آن حضرت در آمد دعبل بن علی خزاعی ، رحمه الله علیه بود و چون بر آن حضرت وارد شد گفت : من قصیده ای گفته و با خود پیمان بسته ام که پیش

از آن که آن را برای شما بخوانم برای کسی دیگر نخوانم . امام به او دستور داد بنشیند و چون مجلسش خلوت شد به وی فرمود : شعرت را بخوان . دعبل قصیده خود را به مطلع زیر خواند : مدارسُ آیاتِ خَلَّتْ مِنْ تِلَاوَةٍ - وَمَنْزِلٌ وَحِيٍّ مُقْفِرِ الْعَرَصَاتِ . و قصیده را ادامه داد تا رسید به این شعر : أَرَى فَيئُهُمْ فِي غَيْرِهِمْ مُتَقَسِّمًا - وَ أَيْدِيَهُمْ مِنْ فَيئِهِمْ صَفَرَاتٍ . حضرت گریست و فرمود : راست گفתי ای خزاعی ! پس چون رسید به این شعر : إِذَا وَ تَرَوْا مَدُّوا إِلَى وَاتِرِيهِمْ - أَكْفًا عَنِ الْأَوْتَارِ مُنْقَبَضَاتٍ . حضرت تقلیب کف کرد و فرمود : بلی ، واللّٰه منقبضات ، و چون رسید به این شعر : لَقَدْ خِفْتُ فِي الدُّنْيَا وَ آيَامَ سَعْيِهَا - وَ إِنِّي لَأَرْجُو الْأَمْنَ بَعْدَ وَفَائِي . حضرت فرمود : ایمن گرداند خداوند تو را روز فزع اکبر ، پس چون رسید به این شعر : وَ قَبْرٌ بِبَغْدَادَ لِنَفْسٍ زَكِيَّةٍ - تَضَمَّنَهَا الرَّحْمَنُ فِي الْغُرَفَاتِ . فرمود : آیا ملحق نکنم به این موضع از قصیده تو دو بیتی که تمام قصیده تو به آن خواهد بود ؟ عرض کرد : ملحق فرما یابن رسول الله ، فرمود : وَ قَبْرٌ بِطُوسٍ يَالَهَا مِنْ مُصِيبَةٍ - أَلَحْتُ عَلَى الْأَحْشَاءِ بِالزَّفَرَاتِ . إِلَى الْحَشْرِ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ قَائِمًا - يُفَرِّجُ عَنَّا أَلْهَمَ وَالْكَرْبَاتِ . دعبل گفت : یابن رسول الله ! این قبری که فرمودید به طوس است قبر کیست ؟! فرمود قبر من است ! و ایام ولیالی منقضی نمی شود تا آن که می گرد طوس محل آمد و رفت شیعه زوار من ، آگاه باش هر که زیارت کند مرا در غربت من به طوس ، خواهد بود با من در درجه من روز قیامت آمرزیده باشد . پس چون دعبل از خواندن قصیده فارغ شد ، حضرت فرمود : به او که جای مرو و برخاست و به اتاقش رفت ، سپس خادمی را فرستاد و به وسیله او پارچه ای از خز برای دعبل فرستاد که ششصد دینار در آن بود و به آن خادم فرمود : به دعبل بگو درسفر خود از این پول خرج کن و عذر ما را بپذیر . دعبل به آن خادم گفت : به خدا سوگند من نه پولی می خواهم و نه برای پول اینجا آمده ام ولی بگو یکی از جامه هایش را به من بدهد . امام رضا (ع) پولها را دوباره به دعبل بازگردانید و به او گفت : این پولها را بگیر و جبه ای از جامه های خود را بدو داد . دعبل از خانه آن حضرت برون آمد تا به قم رسید ، چون مردم قم آن جبه را نزد او بدیدند خواستند آن را به هزار دینار از وی بخرند اما او نداد و گفت : به خدا یک تکه آن را به هزار دینار هم نخواهم فروخت . سپس از قم بیرون شد . گروهی وی را تعقیب کرده راه را بر وی بند آوردند و آن جبه را گرفتند . دعبل دوباره به قم برگشت و درباره باز پس گرفتن آن جبه با ایشان سخن گفت . اما آنان پاسخ دادند : ما

این جبهه را به تو نخواهیم داد ولی اگر بخواهی این هزار دینار را به تو می دهیم . دعبیل گفت : پاره ای از آن جبهه را نیز بدهید . پس آنان هزار دینار و پار ای از آن جبهه به وی دادند . بنا به نقل ابن شهر آشوب در مناقب عبدالله معتز گفت : و اعطاکم المامون حق خلافة - لنا حقها لکنه جاد بالدنیا . فمات الرضا من بعد ما قد عملتم - ولأذت بنا من بعده مرة اخرى .

### مهاجرت امام زادگان (ع) به ایران

بنابر استناد به منابع تاریخی، مهاجرت امام زادگان (ع) به این منطقه بر اثر عوامل زیر صورت گرفته است. تشیع در تاریخ اسلام از همان ابتدا مظهر عینی حقانیت و مظلومیت بود. پیامبر اکرم (ص) و خاندان پاکشان نیز وجود پر برکت خویش را در این مسیر وقف نموده اند و نهایتاً نیز در دفاع از کیان اسلام به شهادت رسیدند. فرزندان و نوادگان ائمه اطهار (ع) نیز در زمان حیات خود در ادامه مسیر اجداد خویش مورد ظلم و جور خلفای اموی و عباسی قرار داشتند، بطوریکه دردوره عباسیان شکنجه و دستگیری سادات و علویان شدت یافت و تمام فشار حکام ستمگر، روی مناطق حجاز و عراق یعنی کانونهای اصلی مبارزه متمرکز گردید. لذا مهاجرت و اختفای آن بزرگواران به سوی مناطق امن تر آغاز شد. بنابراین این گروه از امام زادگان (ع) به منظور مبارزه با ظلم و تبلیغ تعالیم اسلامی به مناطق مرکزی و شمالی ایران هجرت نمودند.

گروه دیگری از امام زادگان (ع) پس از مهاجرت حضرت علی بن موسی الرضا (ع) از مدینه به خراسان و به دلیل ستمهایی که بر آنان می شد، مجبور به ترک موطن خود شدند و به ایران آمدند که بعض ایشان در این مسیر بر اثر تعقیب دشمنان اسلام به شهادت رسیده اند و مرقد آن بزرگواران در اقصی نقاط ایران به ویژه مناطق کوهستانی و دور دست از پراکندگی بسیار زیادتری برخوردار است.

نگاهی به تاریخ در این زمینه به روشنی نشان می دهد که فراگیری تشیع در شهرها و روستاهای ایران پیوندی عمیق با مهاجرت علویان در دوره های خلافت بنی امیه و بنی عباس داشته است که در این میان مهاجرت گسترده امام زادگان (ع) بویژه فرزندان امام موسی کاظم (ع) پس از آمدن امام رضا (ع) به ایران و پذیرش ولایتعهدی از درخشش

بیشتری برخوردار است. لذا یکی از برجسته ترین مهاجرت امام زادگان (ع) به ایران همین مقطع تاریخی است. امام زادگان (ع) چه با حضور ماندگار و چه با شهادت مظلومانه خویش توانستند بذرهای تشیع را در ایران پراکنده تر نمایند و زمینه رشد و گسترش آن را نهاده‌اند، البته نباید از این موضوع غافل شد که هجرت امام رضا (ع) به ایران و مدت زمانی که حضرت در خراسان به عنوان ولیعهد به هدایتگری مشغول بودند. از علل اصلی نفوذ و گسترش تشیع در ایران است. بطوریکه پس از شهادت ایشان، قبر حضرت از جهات بسیاری سبب گسترش مذهب تشیع شده و آستان مقدس ایشان همواره مورد توجه مسلمانان اعم از شیعه و سنی بوده است. بنابراین امام زادگان (ع) در سطحی محدود تر چنین نقشی را ایفا کرده و زیارتگاههای آنان، نشانه‌ها و بیرقهای برافراشته تشیع به شمار می‌رفته است.

با توجه به مطالب گفته شده، سیر گسترش تشیع در ایران را بدون توجه به مهاجرت و حضور امام زادگان (ع) نمی‌توان بررسی کرد و به نتایج درستی رسید. بعلاوه اینکه وجود ۸ هزار امام زاده و ارتباط تنگاتنگ مردم با این زیارتگاهها، همواره نقشی برجسته در ارتقا و نفوذ هر چه بیشتر فرهنگ مذهبی و ترویج مراسم و مناسک دینی در جامعه ایران ایفا کرده است.

از این رو لازم است به بررسی بیشتر برخی از این امام زادگان (ع) که اثر عمیق تری در نفوذ تشیع داشته‌اند، بپردازیم. که اشاره شد فرزندان امام موسی کاظم (ع) نقش پر رنگ تری در این زمینه داشته‌اند.

#### فرزندان امام کاظم (ع) مشعلداران رسالت علوی در ایران

در میان امامان معصوم (ع)، بعد از امام علی (ع) امام موسی کاظم (ع) با ۳۷ فرزند بیشترین اولاد را داشته‌اند. در باب کثرت فرزندان امام کاظم (ع) می‌توان احتمال داد که پس از قتل عام و کشتارهای فراوان سادات علوی و بنی الحسن در زمان بنی امیه به وسیله حاکمان، سیاست ازدیاد نسل نوادگان پیامبر (ص) و امام زادگان (ع)، از سوی امام کاظم (ع) دنبال شده باشد و کثرت فرزندان امام هفتم (ع) می‌تواند قرینه‌ای برای این احتمال به شمار آید. نکته جالب توجه آن است که به دنبال زندانی شدن امام کاظم (ع) که از ۴ سال

تا ۱۴ سال گفته شده است. سرپرستی خانواده ایشان برعهده امام رضا (ع) فرزند ارشد ایشان گذاشته شد.

امام رضا (ع) نیز که با وجود تاهل تا آخرین دهه زندگی پر برکت خویش فرزندی نداشتند، بیشتر خانواده پدر بزرگوارشان را سرپرستی می کردند. با توجه به وصیت امام کاظم (ع) مبنی بر اینکه امام رضا (ع) باید سرپرست خانواده حضرت باشند، موقعیت امام رضا (ع) به عنوان بزرگتر خاندان موسوی مشخص می شود. این وظیفه به جز شان رهبری امت بود که هر امامی به عنوان پدر معنوی نسبت به امت دارند. از این رو چنین سفارشی را در میان سایر امامان مشاهده نمی کنیم که امامی سرپرستی فرزندان و خانواده به خصوص دختران و زنان خویش را به امام پس از خود واگذار کرده باشند، کثرت اولاد و سالهای زندانی و حبس، چنین موقعیت دشواری را برای امام کاظم (ع) در پی آورده و موجب شده بود تا آن حضرت اختیار کامل خاندان را به فرزند برومندشان امام رضا (ع) واگذارند. این زمینه خانوادگی نیز سبب شد تا هنگامیکه امام رضا (ع) به دعوت مامون به ایران سفر کردند و مدتی در مرو اقامت گزیدند، خواهران و برادران آن حضرت به طور گسترده ای به ایران مهاجرت فرمودند و به شوق دیدار برادر و امام و سرپرست خویش، رنج سفر از مدینه تا مرو را بر خود هموار کنند. که بی شک از بزرگترین و موثرترین این امام زادگان (ع)، وجود مقدس حضرت فاطمه معصومه (س) است.

#### حضرت فاطمه معصومه (س)

در راس فرزندان امام کاظم (ع) کسی که برای دیدار برادر به ایران مهاجرت فرمودند. ولی به خاطر بیماری و یا دشمنی دشمنان، موفق به زیارت برادر بزرگوار خویش نشدند، حضرت فاطمه معصومه (س) ملقب به کریمه اهل بیت (س) هستند. ایشان، پس از آمدن امام رضا (ع) به ایران به همراه جمعی از سادات موسوی از مدینه به طرف ایران تشریف آوردند و چون به ساوه رسیدند بنا به روایتی بیمار شدند. لذا قصد قم فرمودند. پس از ورود حضرت به قم، هنوز ۱۷ روز از اقامت ایشان نگذشته بود که دارفانی را وداع گفتند. مرقد مطهر این بانوی کریمه در قم باعث شده که این شهر از بزرگترین و موثرترین شهرهای مذهبی تشیع در ایران قرار گیرد.

#### امام زاده شاهچراغ (ع)

یکی دیگر از مهاجرت‌ها در زمان حضرت امام رضا (ع) هجرت حضرت احمد بن موسی (ع) بود. امام زاده احمد بن موسی (شاهچراغ) (ع) پس از آمدن امام رضا (ع) به ایران تصمیم گرفتند به شوق دیدن برادر در خراسان خدمت امام برسند. سادات موسوی و بنی‌هاشم که از تصمیم ایشان مطلع شدند، در گروه زیادی با ایشان حرکت کردند، مامون که از حرکت سادات با خبر شد، به هراس افتاد و به تمام حکام و استانداران مسیر خراسان نوشت که از آمدن سادات جلوگیری کنند. از این رو حاکم شیراز با حضرت احمد (شاهچراغ) (ع) و همراهان ایشان درگیر شد و سرانجام این نبرد با شهادت امامزاده احمد (ع) و تعدادی از همراهان و پراکنده شدن جمعی دیگر از ایشان به پایان رسید. هم اکنون نیز مرقد این بزرگوار در شیراز محل زیارت محبین اهل بیت (ع) می‌باشد. قابل ذکر است که بیشترین مزار فرزندان امام کاظم (ع) در استان مرکزی و در شهرهایی چون کاشان و محلات و خمین واقع شده است.

#### حضرت عبدالعظیم حسنی

بنابر گزارش‌های تاریخی، عبدالعظیم در زمان معتز خلیفه عباسی، به جهت اذیت و آزار و ترس از قتل، به امر امام هادی (ع) از سامرا به ری - که از پایگاه‌های مهم عباسیان بود - هجرت کرد. برخی هم نقل کرده اند به قصد زیارت قبر علی بن موسی الرضا (ع) به قصد خراسان هجرت کرد و در ری برای زیارت حمزة بن موسی بن جعفر (ع) توقف کرد و در آن جا مخفی شد. نجاشی به نقل از احمد بن محمد بن خالد برقی ماجرا را این گونه روایت می‌کند: عبدالعظیم در حال فرار از سلطان، به ری آمد و در سرداب خانه مردی از شیعیان در محله «سکة الموالی» ساکن شد. او در همان سرداب به عبادت می‌پرداخت. روز را روزه می‌گرفت و شب را به عبادت می‌گذراند. وی مخفیانه از منزل بیرون می‌آمد و به زیارت قبری می‌رفت که می‌گفت: این قبر مردی از فرزندان موسی بن جعفر (ع) است. پیوسته در آن سرداب بود و خبر ورود او به شیعیان آل محمد یکی پس از دیگری می‌رسید تا اکثر شیعیان با وی آشنا شدند. زمینه های مهاجرت حضرت عبدالعظیم علیه السلام از مدینه به ری و سکونت در غربت را باید در اوضاع سیاسی و اجتماعی آن عصر جستجو کرد؛ خلفای عباسی نسبت به خاندان حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و شیعیان ائمه علیه السلام بسیار سختگیری می‌کردند، یکی از بدرفتارترین این خلفاء

متوکل بود که خصومت شدیدی با اهل بیت علیهم السّلام داشت، و تنها در دورهٔ او چندین بار مزار حضرت امام حسین علیه السّلام را در کربلا تخریب و با خاک یکسان ساختند و از زیارت آن بزرگوار جلوگیری به عمل آوردند. سادات و علویون در زمان او در بدترین وضع به سر می بردند. حضرت عبدالعظیم علیه السّلام نیز از کینه و دشمنی خلفا در امان نبود و بارها تصمیم به قتل آن حضرت گرفتند و گزارشهای دروغ سخن چینان را بهانه این سختگیری ها قرار می دادند، در چنین دوران دشوار و سختی بود که حضرت عبدالعظیم علیه السّلام به خدمت حضرت امام هادی علیه السّلام رسید و عقاید دینی خود را بر آن حضرت عرضه کرد، حضرت امام هادی علیه السّلام او را تأیید فرموده و فرمودند: تو از دوستان ما هستی. دیدار حضرت عبدالعظیم علیه السّلام در سامرا با حضرت امام هادی علیه السّلام به خلیفه گزارش داده شد و دستور تعقیب و دستگیری وی صادر گشت، او نیز برای مصون ماندن از خطر، خود را از چشم مأموران پنهان می کرد و در شهرهای مختلف به صورت ناشناس رفت و آمد می کرد و شهر به شهر می گشت تا به ری رسید و آنجا را برای سکونت انتخاب کرد. علّت این انتخاب به شرایط دینی و اجتماعی ری در آن دوره بر می گردد که وقتی اسلام به شهرهای مختلف کشور ما وارد گشت و مسلمانان در شهرهای مختلف ایران به اسلام گرویدند، از همان سالها ری یکی از مراکز مهمّ سکونت مسلمانان شد و اعتبار و موقعیت خاصی پیدا کرد. زیرا سرزمینی حاصلخیز و پر نعمت بود، عمر سعد هم به طمع ریاست یافتن بر ری در حادثه جانشوز کربلا، حضرت حسین بن علی علیه السّلام را به شهادت رساند. در ری هم اهل سنّت و هم از پیروان اهل بیت علیهم السّلام زندگی می کردند و قسمت جنوبی و جنوب غربی شهر ری بیشتر محلّ سکونت شیعیان بود. حضرت عبدالعظیم علیه السّلام به صورت يك مسافر ناشناس، وارد ری شد و در محله ساربانان در کوی سکه الموالی به منزل یکی از شیعیان رفت، مدّتی به همین صورت گذشت. او در زیرزمین آن خانه به سر می برد و کمتر خارج می شد، روزها را روزه می گرفت و شبها به عبادت و تهجّد می پرداخت، تعداد کمی از شیعیان او را می شناختند و از حضورش در ری خبر داشتند و مخفیانه به زیارتش می شتافتند، اما می کوشیدند که این خبر فاش نشود و خطری جان حضرت را تهدید نکند.

### مردم ایران و آل علی (علیه السلام)

اشاره به این نکته نیز لازم است که در خطّه ایران، مردم به آل علی (علیه السلام) و امامان شیعه، علاقه و محبتی خاص داشتند و زمینه مساعدی از نظر معنوی در دل‌های مردم ایران درباره علویان وجود داشت. ایرانیان آگاه و خیرخواه از حکومت‌های گذشته خود خاطرات خوبی نداشتند، زیرا با آنان از طرف زمامداران طوری رفتار میشد که گویی مردم عادی برای خدمت متصدیان امور آفریده شده‌اند و بایستی بدون چون و چرا فرمانبردار آنان باشند! این بود که مردم با آشنایی به اسلام و درک سادگی و طبیعی بودن مقررات آن، شیفته اسلام شدند و خواستار برقراری حکومت اسلامی گردیدند. اما با ملاحظه این که زمامداران و متصدیان امور که پس از پیغمبر اسلام قدرتهای عامّه را در دست داشتند، بر خلاف آنچه اسلام میخواست عمل کردند، مردم ایران هدفهای اسلام را عملاً در آن حکومتها نیافتند، لذا به سوی «علی» (علیه السلام) که حقّ خلافت او مورد تعدی قرار گرفته بود متوجّه شدند. روش علی (علیه السلام) و سایر امامان شیعه، از امام حسن و امام حسین تا حضرت موسی بن جعفر (علیهم السلام) که سالهای سال از اواخر عمرش را در زندان خلیفه و عمّال ستمکارش گذرانده بود، زمینه بسیار مساعدی را فراهم ساخته بود که در جامعه اسلامی و یا دستکم یک ناحیه آن، حکومتی نمونه از آنچه اسلام میخواست تشکیل شود و تحت نظارت امام و پیشوایی از خاندان علی (علیه السلام) قرار گیرد.

در آن زمان چشم‌های امید شیعیان به سوی امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) خیره شده بود، امامی که آوازه دانش و پاکی او به همه اقطار اسلامی رسیده بود، اما امکان بهره‌برداری از افکار بلند و اهداف الهی او فراهم نبود. پدر بزرگوارش سالهای طولانی را در زندان هارون گذرانده بود و خودش نیز مدتها تحت نظر دستگاه‌های حاکم بود. آری خلفای گذشته راضی نبودند که این چهره‌های پاک در جامعه اسلامی شناخته شوند، زیرا بیم آن داشتند که اگر مردم با آنان و کمالاتشان آشنا شوند، بیمایگی خود آنان و چاپلوسانی که در دستگاه‌شان حاکم بر مقدّرات مردم شده بودند و هیچ گونه صلاحیتی نداشتند ظاهر گردد. آن گروه عاری از اسلامی که از اسلام فقط ریاست و بهره‌برداری از آن را برای خود میخواستند و تنها به منافع خود میاندیشیدند، طبیعی بود که صالحان و لایقان را منزوی سازند و خود بر اریکه قدرت بنشینند و مرکب هوس را بتازند و نیکان را

به حساب نیاورند. مأمون میخواست، ضمن استفاده از موقعیت علمی و اجتماعی حضرت رضا (علیه السلام)، کارهای او را تحت نظارت کامل خود قرار دهد. از طرف دیگر، با این کار، میتوانست محبوبیت قابل ملاحظه ای در میان مردم بسیاری که امام رضا را دوست میداشتند به دست آورد. و شاید مقاصد دیگری نیز در بین بوده است، چنان که معمولاً متصدیان امور سیاسی برای هموار کردن راهها به منظور رسیدن به مقاصد سیاسی و اجتماعی خود، همیشه اغراضی در سر و یا در سرّ و ضمیر دارند که از آن جمله میتوان از لطمه زدن به نفوذ و موقعیت کسانی که موقعیتهای حسّاسی دارند و خودخواهی های سلطه گران اجازه تحمّل آنها را نمیدهد، نام برد. در این مورد هم اگر متانت و طرز زندگی ساده امام (علیه السلام) نبود، سوء استفاده گران و هوچیان، بیمیل نبودند او را به دنیا دوستی و حبّ جاه و مقام و نظایر آن متّهم سازند. با توجّه به همه این نکات، قرار شد که حضرت رضا (علیه السلام) را برای حضور در مرکز خلافت اسلامی، که از حدود کشورهای عربی به ایران منتقل شده بود، حاضر سازند. در این امر، نقش و نقشه فضل بن سهل، وزیر اعظم و مورد اعتماد مأمون را، که اصالتاً نژاد ایرانی داشت، نمیتوان نادیده انگاشت.

قال الله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (سوره مائده آیه ۵۴) ای کسانی که ایمان آوردید هر کس از شما از آیین خود بازگردد، خداوند قومی را می آورد که آنها را دوست دارد و آنها نیز او را دوست دارند، در برابر مومنان متواضع و در برابر کافران سرسخت و نیرومندند، آنها در راه خدا جهاد می کنند و از سرزنش هیچ ملامتگری هراسی ندارند این فضل و برتری از جانب خداست که به هر کس بخواهد و صلاح بداند می دهد و خدا وسعت بخش و بسیار داناست . در تفاسیر شریف آمده است که هنگام نزول آیه سوال کننده ای از رسول خدا (ص) پرسید که این قوم کیانند و ایشان به سلمان فارسی اشاره کردند. داستان مردم ایران از زمانی آغاز شد که در دوران حکومت علی (ع) اسلام واقعی و عادلانه را لمس کردند و ریشه های علم دوستی و غیرت و حق پرستی آنان به کمکشان آمد و نهایتاً دل در گرو علی نهادند و علی (ع) این عصاره اسلام واقعی نیز به آنها دل بست و روی آنها حساب باز کرد. چه بسیار از یاران امیرالمومنین و امام مجتبی (ع) از

ایرانیان بودند. گزارشهای تاریخی وجود دارد که عده ای از ایرانیان جزو یاران سید الشهدا (ع) در روز عاشورا بودند. براساس یک نقشه حساب شده الهی اولاد فاطمه (س) خصوصاً بعد از واقعه کربلا به ایران آمدند، پایگاهشان ایران بود و روی حمایت ایرانیان حساب می کردند. این بقاع متبرکه و امامزادگان واجب التعظیم در سراسر کشور نشان از این تدبیر بزرگ تاریخی دارد. گردونه زمان گذشت و در سال های طولانی غیبت امام دوازدهم، این بقاع متبرکه محل تربیت مسلمانان عالم و مجاهد شد که خدا را دوست می داشتند و خدا نیز آنها را دوست می داشت.

امام صادق (ع) در تفسیر این آیه است: خداوند می فرماید: «ولو نزلنا علی بعض الأعجمین. فقرأه علیهم ما کانوا به مؤمنین» [سورة شعراء، آیه ۱۹۸ - ۱۹۹] یعنی: اگر ما قرآن را بر بعضی از عجم ها (غیر عرب ها) نازل می کردیم و او آن را بر اعراب قرائت می کرد، به آن ایمان نمی آوردند. امام صادق (ع) در تفسیر این آیه می فرماید: لو نزل القرآن علی العجم ما آمنتم به العرب وقد نزل علی العرب فأمنت به العجم فهذه فضيلة العجم. [سفينة البحار، ج ۶، ص ۱۶۵، چاپ جدید هفت جلدی] اگر قرآن بر عجم (غیر عرب) نازل می شد، عرب به آن ایمان نمی آورد در حالی که، بر عرب (پیامبر اسلام (ص)) نازل شد، عجم به آن ایمان آوردند، پس این فضیلتی است برای عجم. محدث قمی در همان کتاب در یک صفحه بعد حدیثی را از فرزند عمر روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: در عالم رؤیا گوسفندان سیاهی را دیدم که گوسفندان سفید زیادی داخل آنان شده اند. اصحاب گفتند: چه تعبیری برای آن دارید ای رسول خدا؟ فرمود: العجم یشركونکم فی دینکم و انسابکم. گروهی از عجم (ایرانیان) هستند که در آئین و نژاد با شما شریک می شوند. اصحاب گفتند: عجم با ما در آئین و نژاد شریک می شود، ای رسول خدا؟! فرمود: اگر ایمان در ثریا بود، مردانی از عجم (ایرانی) به آن دست می یافتند. [سفينة البحار، ج ۶، ص ۱۶۶، چاپ جدید هفت جلدی مادة (عجم)]

### اشعار مدح و مرثیه حضرت رضا (ع)

ای دل غلام شاه جهان باش و شاه باش

ای دل غلام شاه جهان باش و شاه باش - پیوسته در حمایت و لطف اله باش  
از خارجی هزار به یک جو نمی خرد - از کوه تا به کوه منافق سپاه باش  
چون احمد (ص) شفیع بود روز رستخیز - گو این تن بلاکش من پر گناه باش!  
آن را که دوستی علی (ع) نیست کافر است - گو زاهد زمانه و گو شیخ راه باش  
امروز زنده ام به ولای تو یا علی (ع) - فردا به روح پاک امامان (ع) گواه باش  
قبر امام هشتم و سلطان دین رضا (ع) - از جان بیوس و بر در آن بارگاه باش  
دست نمی رسد که بچینی گلی ز شاخ - باری به گلبن ایشان گیاه باش  
مرد خدا شناس که تقوی طلب کند - خواهی سپید جامه و خواهی سیاه باش  
حافظ طریق بندگی شاه پیشه کن - و آنگاه در طریق چو مردان راه باش

من کیستم گدای تو یا ثامن الحجج

من کیستم گدای تو یا ثامن الحجج - شرمندۀ عطای تو یا ثامن الحجج  
بالله نمیروم بر بیگانگان به عجز - تا هستم آشنای تو یا ثامن الحجج  
از کار ما گر نگشاید کسی مگر - دست گرۀ گشای تو یا ثامن الحجج  
تا آخرین نفس نکشم دست التجا - از دامن ولای تو یا ثامن الحجج  
خواهم زبخت همت و از حق سعادت - تا سر نهم به پای تو یا ثامن الحجج  
دارالشفاست کوی تو و خود تویی طبیب - درد من و دوی تو یا ثامن الحجج  
هستی چو پاره تن پیغمبر خدا - جان جهان فدای تو یا ثامن الحجج  
با پیکر تو زهر جگر سوز تا چه کرد - خود دانی و خدای تو یا ثامن الحجج  
شعر از: سید رضا موید

بیا که مظهر آیات کبریا اینجاست

بیا که مظهر آیات کبریا اینجاست - بیا که تربت سلطان دین ، رضا اینجاست  
بیا که گلبن گلزار موسی جعفر - بیا که میوه بستان مصطفی اینجاست  
بیا که خسرو اقلیم طوس ، شمس شمس - بیا که وارث دیهیم مرتضا اینجاست  
شهنشهی که به چشمان ، غبار درگاهش - کنند خُور و ملایک ، چو توتیا اینجاست

اگر کلید در رحمت خدا جوئی - بیا کلید در رحمت خدا اینجاست  
 در مدینه علم و کمال و زهد و ادب - در خزینه بخشایش و عطا اینجاست  
 ز قبله گاه سلاطین بخواه حاجت خویش - شهی که حاجت مسکین کند روا اینجاست  
 قدم ز صدق و ارادت در این حرم بگذار - که مهد عصمت و ناموس کبریا اینجاست  
 بیا که منبع فیض و عنایت ازلی - بیا که مطلع و الشمس و الصّحی اینجاست  
 امام ثامن و ضامن ، رضا که بر حرمش - نهاده اند شهبان ، روی إلتجا اینجاست  
 به خضر کز پی آب بقاست سرگردان - دهید مژده که سرچشمه بقا اینجاست. دکتر رسا.  
دین را حرمی است در خراسان.

دین را حرمی است در خراسان - دشوار تو را به محشر آسان  
 از معجزه های شرع احمد - از حجت های دین یزدان  
 همواره رهش مسیر حاجت - پیوسته درش مشیر غفران  
 چون کعبه پر آدمی زهر جای - چون عرش پر از نوشته هزمان  
 هم فرشته کرده جلوه - هم روح وصی در او به جولان  
 از رفعت او حریم ، مشهد - از هیبت او شریف ، بنیان  
 از دور شده قرار ازیرا - نزدیک بمانده دیده حیران  
 قرآن نه درو و او اولوالامر - دعوی نه و با بزرگ برهان  
 ایمان نه ورستگار از او خلق - توبه نه و عذرهای عصیان  
 از خاتم انبیا در او تن - از سیّد اوصیا در او جان  
 آن بقعه شده به پیش فردوس - آن توبه به روضه کرده رضوان  
 از جمله ی شرط های توحید - از حاصل اصل های ایمان  
 مهرش سبب نجات و توفیق - کینش مدد هلاک و خذلان  
 مدح امام رضا (ع) / حکیم سنایی غزنوی  
سلام علی آل طه و یاسین

سلام علی آل طه و یاسین - سلام علی آل خیر النبیین  
 سلام علی روضه خلّ فیها - امام یباهی به الملك و الدین  
 امام به حق ، شاه مطلق که آمد - حریم درش قبله گاه سلاطین

شه کاخ عرفان ، گل شاخ احسان - دُرِّ دُرِّج امکان ، مه برج تمکین  
 علی بن موسی الرضا کز خدایش - رضا شد لقب چون رضا بود ش آیین  
 ز فضل و شرف بینی او را جهانی - اگر نبودت تیره چشم جهان بین  
 بی عطر رو بند حوران جنت - غبار دیارش به گیسوی مشکین  
 اگر خواهی آری به کف دامن او - برو دامن از هر چه اوست در چین  
 چو "جامی" چشید لذت تیغ مهرش - چه غم گر مخالف کشد خنجر کین  
 گل شاخ احسان / نور الدین جامی  
ز آستان رضایم خدا جدا نکند

ز آستان رضایم خدا جدا نکند - من و جدائی از این آستان خدا نکند  
 به پیش گنبد زرینش آفتاب منیر - زرنگ زردی خود دعوی بها نکند  
 بصر او نکند کس بدل هوای بهشت - مگر کسی که ز روی رضا حیا نکند  
 ز درگه کرمش دست التجا نکشم - گدا که دامن صاحب کرم رها نکند  
 بنزد حق نبود هیچ طاعتی مقبول - از آن کسی که رضا را ز خود رضا نکند  
 شها بزاثر خود داده‌ای تو وعده لطف - کجا بگفته خود چون توئی وفا نکند!  
 آن خالق که بر تن بی روح جان دهد - مهر تو، رایگان، به دل خاکیان دهد  
 شخصی کریم، جود بلا شرط می کند - آری، خدا هر آنچه دهد، رایگان دهد  
 هر نعمتی که داد خدا، بی سوال داد - وصل تو را، که خواسته ام، بی گمان دهد  
 از خلقت تو، خواست خداوند لامکان - ما را کنار رحمت عامش مکان دهد  
 گر جان دهم، به یک نگهت، سود با من است - کالای خویش را، که بدین حد گران دهد؟  
 بی امتحان مرا به غلامی قبول کن - رسوا شوم، اگر دل من امتحان دهد  
 دارم امید، لطف تو گیرد چو دست من - دامن پر ز گرد گناهم تکان دهد  
 می خواست گر خدای نبخشد گناه ما - ما را چرا امام چنین مهربان دهد؟  
 آن پرچمی که بر سر بام حریم توست - راه بهشت را به محبان نشان دهد  
 قلب (حسان) به یاد تو از غصه فارغ است - در انتظار این که به پای تو جان دهد  
 روز جزا که در صف قرآن و عترتیم - ما را امام ثامن ضامن امان دهد  
 حبیب چاپچیان "حسان"

الا ای که محکوم حکمت قضاست

الا ای که محکوم حکمت قضاست - که صبرت جمیل است و نامت رضاست  
 رضای تو را چون که یزدان رضاست - گناهم زدای و ثوابم بده  
 به جان جوادت جوابم بده - تویی مظهر من اتاگم نجی  
 که باشد درت قبله التجا - به آنان که جستند بر تو رجا  
 ز خوف و رجا تو پناهم بده - به جان جوادت جوابم بده  
 علی بن موسی بین حال من - نظر کن ز احسان بر احوال من  
 شکسته است از غم پر و بال من - شفایی به قلب کبابم بده  
 به جان جوادت جوابم بده - الا ای ولای تو سرمایه ام  
 که پرورده با مهر تو دایه ام - اگر چه بدم با تو همسایه ام  
 به محشر همین انتسابم بده - به جان جوادت جوابم بده  
 ولی نعمتا من که خوار تو ام - به خوان نعم ریزه خوار تو ام  
 گل فاطمه «س» در جوار تو ام - ز گلزار جنت گلابم بده  
 به جان جوادت جوابم بده - به هنگام مردن به دادم برس  
 در آن دم که کاری نیاید ز کس - من و دست و دامنات ای دادرس  
 برات نجات از عذابم بده - به جان جوادت جوابم بده  
 بود بر عطای تو ما را امید - که هر بنده دارد به مولا امید  
 امید کسی را مکن ناامید - به امیدواری جوابم بده  
 به جان جوادت جوابم بده - به صحرای محشر در آن گیر و دار  
 که خورشید سوزان شود آشکار - تو ای سایه لطف پروردگار  
 پناهی از آن آفتابم بده - به جان جوادت جوابم بده  
 سوگند / از مؤید

این که در مشهد بود ذریّه ی پیغمبر است

این که در مشهد بود ذریّه ی پیغمبر است - بارگاه و تربتش از عرش اعلا برتر است  
 این که با شد مرقدش در مشهد و بین دوکوه - خفته در خاک خراسان سبط پاک حیدر است  
 این علی موسی الرضا و خفته اندر خاک طوس - بضعة منی برای حضرت پیغمبر است

تربت پاکش بود چون طوطیای چشم ما - خاک پای حضرتش از عرش اعلا برتر است  
 حضرت روح الامین بر در گهش خدمت کند - خدمت درگاه او خود افتخاری دیگر است  
 خدمت درگاه او بالاتر از هر خدمتی است - موسی و نوح و خلیل از خادمان این در است  
 پادشاهان جهان بر در گه او خادمند - خدمت درگاه او بهتر زهر زیب و فر است  
 پادشاهان جهان هریک به درگاهش گدا - چون گدائی درش بهتر ز دُر و گوهر است  
 آن عصای خادمانش چون عصای موسوی است - آن کلاه خادمانش به زتاج و افسر است  
 آن قبای خادمان ازهر ردا زینده تر - آن قبای سرمه ای از هر لباسی بهتر است  
 زائرین از چار سو سوی خراسان رو کنند - از زمین و از هوا و هم ز بحر و هم بر است  
 شد روانه سوی مشهد هم پیاده هم سوار - حافظ این زائران باشد خدای اکبر است  
 هر که او بار سفر بندد بسوی مشهدش - گوئیا بار سفر از بهر حج اکبر است  
 گفت من اندر سه جا آیم به فریاد شما - او شفیع زائرینش درسرای دیگر است  
 زائرین تنها شما زائر به مشهد نیستید - زائرینش احمد و زهرا، جواد و حیدر است  
 یک طواف مرقد آقا علی موسی الرضا - هفت هزار و هفتصد و هفتاد حج اکبر است  
 باقری در شهر مشهد در جوار حضرتش - فخر دارد اینکه عمری خود غلام این در است  
 سروده مؤلف کتاب سید محمد باقری پور از کتاب مجموعه اشعار باقری

#### من را ضمیم به رضای تو یا رضا

من را ضمیم به رضای تو یا رضا - دارم امید اینکه تو باشی ز من رضا  
 من را ضمیم به رضای تو یا رضا - خواهم شوی تو هم به غلامی من رضا  
 همسایگی تو به جهان افتخار من - خواهم کنون شوی تو به همسایگی رضا  
 مولا مولا مولا یا ابا لحسن رضا - مولا مولا مولا یا ابا لحسن رضا  
 امید من ز تو به قیامت شفاعت است - همسایگی تو به بهشت یک عنایت است  
 هر گوشه بهشت که باشد مرا خوش است - بودن بزیر سایه لطف کرامت است  
 مولا مولا مولا یا ابا لحسن رضا - مولا مولا مولا یا ابا لحسن رضا  
 بین دو کوه هست چو باغ بهشت ما - باشد حریم و با رگه تو دیر و کینشت ما  
 حب و ولای تو ب سرم تاج افتخار - لطف خدا رقم زده اینسان سرشت ما  
 مولا مولا مولا یا ابا لحسن رضا - مولا مولا مولا یا ابا لحسن رضا

شهر شما است مشهد و شهر شهادت است - شهر پیام دانش و علم و امامت است  
 باشی شما چو حافظ اسلام و انقلاب - بر شرق و غرب واجبی ما راجه حاجت است  
 مولا مولا مولا یا ابا لحسن رضا - مولا مولا مولا یا ابا لحسن رضا  
 شمس الشموس و حج فقیران تویی رضا - هم خود غریب و یار غریبان تویی رضا  
 چشم امید جمله ایرانیان بتوست - تویی پناه و یاور مستضعفان تویی رضا  
 مولا مولا مولا یا ابا لحسن رضا - مولا مولا مولا یا ابا لحسن رضا  
 آن پرچمی که بر سر بام حریم توست - سبزی آن نشانه ای از آن صفای تست  
 سلام میدیم به پرچم تو صبح تا صبح - ما صف بصف قد و قامت برای توست  
 مولا مولا مولا یا ابا لحسن رضا - مولا مولا مولا یا ابا لحسن رضا  
 من با قری و شاعر تونو کرتو توام - چون چاکرو غلام همی برادر توام  
 من شیعه تومحب تودرسایه توام - من عبد و نوکر پدر و مادر توام  
 مولا مولا مولا یا ابا لحسن رضا - مولا مولا مولا یا ابا لحسن رضا  
 سروده مؤلف کتاب سید محمد باقری پور از کتاب مجموعه اشعار باقری  
یاعلی موسی الرضاجان، یاعلی موسی الرضاجان  
 جان عالم به فدایت، یاعلی موسی الرضاجان  
 من بقربان صفایت، یاعلی موسی الرضاجان  
 تو امام هشتمینی، پور موسی، نور زهرا  
 من غلام و خاک پایت، یاعلی موسی الرضاجان  
 قبله حاجات ماها، آن حریم با صفایت  
 من فقیر یک نگاهت، یاعلی موسی الرضاجان  
 مشهدت باغ بهشت است، مرقدت عنبر سرشت است  
 من غلامی بر سرایت، یاعلی موسی الرضاجان  
 سروده مؤلف کتاب سید محمد باقری پور از کتاب مجموعه اشعار باقری  
یارضاجان یارضاجان، یارضاجان یارضاجان  
 مرکز دارالشفایی، یارضاجان یارضاجان  
 دردماران و دوائی، یارضاجان یارضاجان

ما مریض و تو طیبی ، دردمندان را دوائی  
 سوی ماها کن نگاهی ، یا رضاجان یارضا جان  
 تو شه و سلطان طوسی ، بهر ایران توپناهی  
 توگل باغ ولائی ، یا رضاجان یارضا جان  
 هفتمین فرزند زهرا ، هشتمین ماه ولایت  
 تو امامی باصفائی ، یا رضاجان یارضا جان  
 تو امام و غوث لطفان - هم تو خورشید خراسان  
 باقری را کن نگاهی ، یارضا جان یا رضاجان

سروده شده توسط سیدمحمدباقری پورمیلاد حضرت رضاعلیه السلام سال ۱۳۹۶

#### امان از ظلم و استبداد ما مون

اما ن از ظلم و استبداد ما مون - رضا از زهر مامون شد جگر خون  
 ز آن انگور زهر آلوده از کین - شده مسموم آن شاهنشاه دین  
 درون حجره او همچون غریبان - ز آن زهر جفا افتان و خیزان  
 گهی از سوز دل زانو بزانو - گهی از سوز جان پهلوی پهلوی  
 ز سوز زهر سوزد قلب زارش - انیس و مونس نبود کنارش  
 گهی گوید تقي آرام جانم - سرور قلب و نور دیدگانم  
 بیا با که وقت احتضار است - براهت چشم من امیدوار است  
 بغربت میسپارم جان شیرین - بیا با لین من يك لحظه بنشین  
 همی خواهم که تا رویت ببینم - گلی از گلشن وصلت بچینم  
 غریبم یا رو غمخواری ندارم - بجز تو یا و رو یا ری ندارم  
 ببا لین پدر آمد جوادش - گه جان داد نش آمد کنارش  
 سربابا گرفت آنکه گرفت بدامان - دل پر خون و با چشمان گریان  
 امام هشتمین ناگاه دیدش - چو جان خویشتن دربرکشیدش  
 بشد محو جمالش عاشقانه - سپرد اسرار حق را مخفیانه  
 بنعش باب خود نورعلی نور - بنالید و بنال ای باقری پور  
 سروده مؤلف کتاب سیدمحمدباقری پور از کتاب مجموعه اشعار باقری

دربین حجره، جان میسپارم

دربین حجره، جان میسپارم - غیراز جوادم کسی ندارم  
 یارب رسان بر سر من اکنون جوادم - در این دیار غربت اورسد به دادم  
 باشد جوادم، اندر مدینه - من در خراسان، مسموم کینه  
 غیراز جواد و خواهرم کسی ندارم - در حجره در بسته تنها جان سپارم  
 از زهر مامون، آزرده گشتم - من همچو لاله، پژمرده گشتم  
 در حجره در بسته تنها جان دهم من - جان در رضای حضرت جانان دهم من  
 معصومه جانم، آن خواهر من - اکنون نباشد، اندر بر من  
 تا که ببیند من چسان از پا فتادم - در شهر غربت روی خشتی سر نهادم  
 دل خسته ام از، رنج زمانه - بر بند اباضلت، درهای خانه  
 تاهمچو جدم در غریبی جان سپارم - اندر خراسان من غریبم کس ندارم  
 آمد جوادش، اندر کنارش - تا که ببیند، آن باب زارش  
 گفتا پدر جان آدم من در کنارت - اندر غریبی من چسان بینم فکارت  
 بالین بابا، آندم نشسته - با حال زار و، با قلب خسته  
 راس پدر را برگرفت آندم بدامان - گفتا یتیمم کردی و رفتی پدر جان  
 اندر غریبی، شاه خراسان - تنها وبی کس، او میدهد جان  
 ای باقری بنگر امام هشتمین را - یاد آورد اندر غریبی شاه دین را  
 سروده شده توسط سید محمد باقری پور ماه صفر سال ۱۳۹۶

ما پیاده میرویم به حرم امام رضا

ما پیاده میرویم به حرم امام رضا \*\*\* که شفاعت بکند امام رضا روز جزا  
 آقا جون امام رضا آقا جون امام رضا  
 کوه دشت و میکنیم طی به امید کرمش \*\*\* میرویم از راه دوری به طواف حرمش  
 آقا جون امام رضا آقا جون امام رضا  
 عاشق امام رضا با پا نه که با سرمیره \*\*\* به امید کرمش دشت و کوه و کمر میره  
 آقا جون امام رضا آقا جون امام رضا  
 زائر پیاده وقتی میرسه به حرمش \*\*\* برای دین خدائی میشه ثابت قدمش

آقا جون امام رضا آقا جون امام رضا  
 میره توي حرم ومیگه سلام آقا رضا \*\*\* السلام اي آقا جون اي شفیع روز جزا  
 آقا جون امام رضا آقا جون امام رضا  
 میبوسه پنجره رومیافته روی قدمش \*\*\* راز دلهاشومیگه با آقا توي حرمش  
 آقا جون امام رضا آقا جون امام رضا  
 با آقا میگه آقا از راه دوری اومدم \*\*\* به امید کرم با یک غروری اومدم  
 آقا جون امام رضا آقا جون امام رضا  
 اومدم که دردم ودوا کنی اي آقا جون \*\*\* اومدم حاجتم وروا کنی اي آقا جون  
 آقا جون امام رضا آقا جون امام رضا  
 اومدم پیش خدا توبکنی شفاعتم \*\*\* اومدم که از کرم روا کنی توحاجتم  
 آقا جون امام رضا آقا جون امام رضا  
 باقری خادم تو نوکر زائرین تو \*\*\* توبهشت میخواد بشه جزء مجاورین تو  
 آقا جون امام رضا آقا جون امام رضا  
 آقا جون امام رضا آقا جون امام رضا  
 آقا جون امام رضا آقا جون امام رضا

سروده مؤلف کتاب سید محمد باقری پور از کتاب مجموعه اشعار باقری

### چند رباعی از کتاب مجموعه اشعار باقری

دیدار توجان دهد مرا که محبوب تویی

دیدار توجان دهد مرا که محبوب تویی - آیم حرم تودر طلب که مطلوب توئی  
 در مشهد تو ملائک اندر شب وروز - درآمد وشد بود، رضا، که مجذوب توئی

در طوس بسی فرشته ها میبینم

در طوس بسی فرشته ها میبینم - معصوم دهم نور خدا میبینم  
 استاده به خدمت اندر این باغ بهشت - موسی و خلیل و نوح را میبینم

اندر حرم رضا را بینی

اندر حرم رضا را بینی - مرآت جمال کبریا را بینی  
 گر پرده از این چشم به یک سو فکنی - اندر حرمش نور خدا را بینی

اندر حرم رضا دلت مصفا گردد

اندر حرم رضا دلت مصفا گردد - هر درد و غمی در آن مداوا گردد  
گر روی کنی به درگاه رضا با اخلاص - هر عقد و گره ز کار بسته ات وا گردد

خواهم ز خدا تا که شود مشکلم آسان

خواهم ز خدا تا که شود مشکلم آسان - در برزخ و در حشر، نباشیم هراسان  
بگشوده به درگاه رضا دست گدایی - اندر در درگاه رضا شاه خراسان

این بارگاه و صحن و سرا عرش کبریاست

این بارگاه و صحن و سرا عرش کبریاست - این بقعه ی منور سلطان دین رضاست  
پاداش يك زیارت او صد هزار حج - این گفته از رسول خدا بس گرانبهاست

ای امامی که مطاف تو مطاف فقرا شد

ای امامی که مطاف تو مطاف فقرا شد - ای غریبی که لقب بر تو غریب الغربا شد  
فقرا بهر طواف حرمت سوی تو آیند - بارگاه و حرم و قبر تو حج فقرا شد

ای آنکه بود جهان ز بهر تو غمین

ای آنکه بود جهان ز بهر تو غمین - هم جن و هم انس در عزای تو حزین  
ما در غم و حزن تو حزینیم زیرا - مهر تو به آب و گل ما گشته عجین

این بوی خوش از کجا می آید

این بوی خوش از کجا می آید - وقت سحر است و با صفا می آید  
در صحن و سرای معصوم دهم - با عطر خوش از رضا رضا می آید

از طوس ندای رتّنا می آید

از طوس ندای رتّنا می آید - فریاد خوش خدا خدا می آید  
برخیز تو ای گدای مسکین - زیرا که شه طوس رضا می آید

ای که بر درگاه تو جمله ملائک زده بوسی

ای که بر درگاه تو جمله ملائک زده بوس - همچنان باغ بهشتی بود این خطّه توس  
همگان آمده در درگهت از روی نیاز - کس نیامد که ز درگاه تو گردد مایوس

دلم دیوانه ی این آستانست - که اندراو شه هردو جهانست  
سراز این آستان هرگز نگیرم - که او محرم به اسرار نهانست

## فهرست کتاب

| صفحه | عناوین مطالب                                                       |
|------|--------------------------------------------------------------------|
| ۱    | زیارتنامه مختصر امام رضا علیه السلام                               |
| ۲    | سخنی در باب زیارت                                                  |
| ۴    | احادیث در باب زیارت                                                |
| ۱۷   | حکایات در باب زیارت                                                |
| ۲۵   | حرکت امام رضا علیه السلام از مدینه به طرف خراسان و شهادت در خراسان |
| ۳۲   | کرامات و معجزات رضویه                                              |
| ۵۱   | زائرین پیاده امام رضا علیه السلام                                  |
| ۶۰   | دعوت امام رضا (ع) به خراسان                                        |
| ۶۳   | مسیر حرکت امام رضا علیه السلام                                     |
| ۶۷   | ورود امام (ع) به نیشابور                                           |
| ۷۱   | امام رضا علیه السلام در توس و سناباد و مرو                         |
| ۸۱   | مهاجرت امام زادگان (ع) به ایران                                    |
| ۸۶   | مردم ایران و آل علی (علیه السلام)                                  |
| ۸۹   | اشعار مدح و مرثیه حضرت رضا (ع)                                     |

## کتابهای الکترونیکی ما :

در اینترنت ، وب سایت ما «بنام هُدانَت hodanet.net» در فهرست عناوین مطالب - در عنوان اشعار باقری اشعار و سروده های ما موجود است ، و در عنوان کتاب موبایل باقری ، کتابهای الکترونیکی ، موبایلی ما با عناوین زیر موجود است:

همراه زائرین عتبات عالیات «چاپ اول آن به اتمام رسیده» ، قرآن مجید ۱۱۴ سوره ای ، قرآن مجید سی جزئی برای ماه مبارک رمضان ، نهج الفصاحه ، نهج البلاغه ، حلیه المتقین ، خصال شیخ صدوق ، ریاحین الشریعه ، ثواب الاعمال ، امالی شیخ صدوق و شیخ مفید ، تحریر الوسیله ، کلیات مفاتیح الجنان «با انضمام باقیات الصالحات» ، مقتل خوانی «حاوی کتب مقاتل ابی مخنف - سید بن طاووس - مقرر - روضه الشهداء - مقتل امام حسین» ، منازل الآخرة ، نزهة النواظر ، چهارده معصوم علیهم السلام به ترتیب نام از معصوم اول تا معصوم چهاردهم ، حضرت زینب «س» ، حضرت عباس «ع» ، فاطمه ام البنین «س» ، فاطمه معصومه «س» ، رساله توضیح المسائل بیست و پنج مرجع هم جدا جدا و هم ۲۵ رساله بصورت یکجا ، ذکر خدا ، روضه خوانی ، محرم و صفر ، پنجاه روز عزداری از اول محرم تا اربعین ، پیام رهبری «پیامهای نوروزی و سخنرانیهای اول هر سال از سال ۶۹ تا ۹۴» ، کشکول باقری حاوی ۵۰۰۰ صفحه مطالب گوناگون ، امام روح الله «زندگینامه و مقالات در رابطه با حضرت امام خمینی ره» ، منتخب قوانین «قوانین کاربردی دادگاهها» ، منتخب دادخواستها «نمونه دادخواستها و شکوائیه ها» ، آداب معنوی ، گنجینه معنوی ، سیاحت غرب ، احادیث فارسی ، معجم احادیث ، صدچهل حدیث ، احکام نماز ، احکام روزه ، بهجت عارفان «زندگینامه آیه الله بهجت ره» ، فضائل و رذائل «در باب اخلاق» ، هزار عنوان «برای منبر و سخنرانی» ، جهاد و شهادت ، راهیان نور ، شهدا و جبهه ها ، زنان نمونه ، ختومات هُدا ، ماه رجب «اعمال ماه رجب» ، ماه شعبان «اعمال ماه شعبان» ، ماه رمضان «اعمال ماه رمضان» ، همراه زائرین مکه و مدینه ، همراه زائرین سوریه ، همراه زائرین مشهد الرضا «ع» ، سه هزار داستان ، ذکر خدا ، و چندین کتاب موبایل دیگر...

به علاوه ده ها عنوان مقاله که در سایت ما موجود است

تهیه ، تنظیم ، ویرایش ، تنظیم صفحات ، فهرستنگاری ، طرح جلد و چاپ کتاب ، توسط مؤلف حجة الاسلام سید محمد باقری پور در مؤسسه فرهنگی هدایت مشهد مقدس انجام شده است.

سید محمد باقری پور : مدیر سایت هُدانَت : «www.hodanet.net» ایمیل : hodarayaneh@gmail.com تلفن همراه : «۰۹۱۵۵۸۱۹۲۳۰» پروفایل مؤلف کتاب : در سایت

هُدانَت موجود است

## کتاب

### حدیث زیارت

#### حاوی احادیثی درباب زیارت

حرکت امام رضا علیه السلام از مدینه به خراسان

مسیر حرکت امام رضا علیه السلام

معجزات و کرامات آن حضرت

شهادت و مدفن آن حضرت

تهیه و تنظیم توسط

حجة الاسلام سید محمد باقری پور

در مؤسسه فرهنگی هدایت

[www.hedayt.tv](http://www.hedayt.tv)

## دیباچه کتاب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ . وَاَمَّا بَعْدُ  
این کتاب مستطاب حدیث زیارت «حاوی احادیثی درباب زیارت، حرکت امام رضا علیه السلام از مدینه به خراسان، مسیر حرکت  
امام رضا علیه السلام، معجزات و کرامات آن حضرت، شهادت و مدفن آن حضرت»، هرچند که ران ملخی است نزد سلیمان  
بردن، ولیکن امیداست که ذخیره یوم لاینفع مالّ ولا بنون باشد انشاء الله .

نظر به اینکه اینجانب سید محمد باقری پور «طلبه ای از جمع طلاب و فضلاء حوزه علمیه مشهد مقدس فرزند شهید  
سید رضا باقری پور و نوه حجة الاسلام شیخ محمد حسین سیّاره از باز ماندگان واقعه مسجد گوهرشاد مشهد در ۲۱ تیر  
۱۳۱۴ که قیام مردم مشهد علیه کشف حجاب رضاخانی بوقوع پیوست»، از سال ۱۳۵۰ تحصیل در حوزه علمیه مشهد را  
آغاز کردم . و سالهای ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۶ که طلیعه ی انقلاب اسلامی آغاز شد مجالس وعظ و خطابه و به اصطلاح روضه خوانی  
در تکایا و بعضی از سراها «کاروانسراهای آن زمان که محل تجمع تجار و کسبه و بُتکداران بود بجای پاساژهای امروزی» زیاد  
شده بود مخصوصاً در ماه محرم و صفر و دهه فاطمیه ، و استقبال خوبی هم میشد و بیشترین مجالس مشهد به منبرهای  
مرحوم کافی اختصاص پیدا کرده بود البته غیر از ایشان و عاظم دیگری هم مانند موسوی محبّ الاسلام ، دانش سخنور ، شیخ  
عبدالله یزدی سخنرانی داشتند ، اینجانب که اوائل طلبگی ام بود به منبرهای مرحوم کافی علاقه بیشتری داشتم هر موقع  
شب یاروز که ایشان جائی منبرداشتند اینجانب حضور پیدا میکردم «معمولاً محرم یا صفر و دهه فاطمیه هر سال حدود پنج  
سال قبل از انقلاب تا زمان شهادتشان مشهد میآمدند از ساعت هشت و نه قبل از ظهر تا دوازده شب گاهی یک بعد از نصف  
شب سخنرانی داشتند» و همچنین از بیانات شیخ عبدالله یزدی ، موسوی محبّ الاسلام صاحب کتاب اقوال الائمه، دانش  
سخنور فردوسی ، علامه بهلول گنابادی ، شیخ محمد رضا نوغانی هر وقت در مشهد سخنرانی داشتند استفاده میکردم

لذا بعد از گذشت چهل سال ، انگیزه ای درونی مرا برآن داشت که شنیده های از این بزرگان را که بعداً با خواندن احادیث در  
کتاب روائی مورد نظر تطبیق میشد را تحت عنوان مباحث منبری به رشته تحریر درآورم و احادیثی را که در اکثر منابع از آنها  
استفاده میشد را شرح دهم که دوستان اهل منبر و خطباء و سخنرانان و مبلغین رسالات الله از آن استفاده نمایند و اینجانب  
را هم در دعای خیر خود شریک فرمایند.

کتابهای چاپ شده از تهیه کننده این کتاب: مبانی اسلام «شرح حدیث بُنِی الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ از امام باقر علیه السلام» ، بانوان  
و جامعه امروز «شرح حدیثْ كَيْفَ يَكُونُ إِذَا فَتَنَتْ نِسَاؤُكُمْ» ، قصه های قرآنی «شرح حال مختصر پیامبران در آیات قرآنی» ، مردان و  
زنان با فضیلت «شرح آیه ۳۵ سوره احزاب» ، هفت پایه اسلام «شرح حدیث شریف قَوَاعِدُ الْإِسْلَامِ سَبْعَةٌ از امام علی علیه السلام» ،  
چهار پایه دین و دنیا «شرح حدیث قَوَامُ الدِّينِ وَالْدُّنْيَا بِأَرْبَعَةٍ از امام علی علیه السلام» ، شرح حدیث شریف سلسلة الذهب از امام رضا  
علیه السلام در باب توحید و امامت و ... ، شرح حدیث عبدالعظیم حسنی از امام رضا علیه السلام ، ذکر خدا «دعاهای مورد نیاز مؤمنین  
در طول هفته» مکالمات عربی ، شهر رمضان «در باب اعمال و دعاهای ماه مبارک رمضان» ، کتاب مختصر دعاهای ماه رجب، شعبان  
و رمضان ، زیارتنامه امام رضا علیه السلام ، روضه های محرم و صفر ، همراه زائرین عتبات عالیات، همراه زائرین مشهد الرضا علیه  
السلام ، همراه زائرین حضرت معصومه، شاه عبدالعظیم و شاه چراغ علیهم السلام، همراه زائرین مکه و مدینه «برای آشنائی زائرین با  
عربستان، مکه، مدینه و مختصر مناسک حج و عمره» ، مجموعه اشعار باقری ، پرسشها و پاسخهای حقوقی ، مواعظ حسنه ، چنته  
حکایات باقری ، کشکول حکایات باقری ، کشکول اشعار باقری ، کشکول مواعظ باقری ، کشکول مدایح و مرانی باقری ، کشکول ضرب  
المثلها ، بزرگان علم و دین ، مردان و زنان با فضیلت ، وظایف انسانی ، توصیه های اخلاقی ، احادیث مناسبتها ، آداب اسلامی ، زیارت  
رفتن پیاده ، حدیث زیارت. و بعضی از کتابهای مویابی ساخته شده که در آخر کتاب اسامی آنها ذکر شده و قبلاً در سایت هُدا نت  
انتشار یافته است آماده ویراستاری و فهرست بندی و ... است برای چاپ کاغذی انشاء الله تعالی . و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت  
والیه انیب. تحریر شد در زمستان ۱۳۹۵ - مشهد مقدس پایتخت معنوی جمهوری اسلامی ایران ، سید محمد باقری پور

